

# تواریخ مصور

شماره ۴۲۷

جمعه ششم دی ماه ۱۳۳۰

نک شماره ۶ ربیال



حاجی شیخ علی مدرس رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران (صفحه ۳ را بخوانید)



# هنوز راه باز است

صحیح است که شوغای انتخابات نمی گذارد اسمی از نطق برده شود ولی تمام این جار و جنجالها برای نفت است؛ انتخابات هم برای نفت آنقدر پُر سر و صدا است، هر چه رادیو لندن بگوید و جرائد انگلستان بنویسند که امپراطوری بریتانیا احتیاج بنطق ایران ندارد و کس نطق خود را از نطق دیگر تأمین نموده است ولی از همین سروصدا ها و درست کردن همین جار و جنجال های پدید است که انگلستان با نطق ما سر و کار دارد.

چرا نداشته باشد، نطق برای فروش است، وای بوقتی که نطق بازار نداشته باشد؛ البته انگلیسها در طول پنجاه سال برای نطق ما بازار تهیه کرده اند و حق دارند متأثر باشند اما این گناه خود آنها است که کار را با جا رسانیده اند.

آنقدر خشکی و لجاجت و بی اعتنائی کردند که با نطق رسید همین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی هم روز اول نمیخواستند تا اینجاها کشیده شود تا اینجا کشیده شده اند و اگر این لجاجت ادامه یابد معلوم نیست بکجا برسد.

مردمی در منجلا ب زندگی میکنند، شام شب ندارند در مجاورت روسیه شوروی و تبلیغات خانما سوز آنها فرار گرفته اند و می بینند که انگلستان و آمریکا در دیپلوم پخش می کنند و برای بگان باین و آن همه چیز می دهند و روزگار اینها با اسم داشتن نطق از همه سیاه تر است.

مگر نطق نطق دارد مگر با نطق نطق دارد، شما با دشمنان خود چه معامله می کنید چقدر با آلمان و ایتالیا مساعدت نموده اید؟ ما مکرر گفته ایم انگلستان از درآمد و منافع نطق چیزی ما نمیدانیم و نمیکند که امریکا هم بنا چیزی بدهد، ما بجرم داشتن منابع نفت باید محروم و مغلوب بمانیم.

هنوز هم راه بسته نیست انگلستان بی جهت پافشاری می کند این محاکمه و دیوان لاهه و آنقدر کشمکش لازم نیست بگانه شخصی که می تواند حلال این مشکل باشد دکتر مصدق است و پس.

از نیروی این مرد در مردم باید استفاده نمود، بجای این فتارهایی که برای انداختن دولت او بکار می رود باید با او وارد مذاکره شد پیشنهادات خوب داد و در افکار عمومی راهی باز کرد.

این تنها دکتر مصدق است که می تواند بنام ملت ایران طرف گتگو واقع شود، فرض کنیم مصدق افتاد کیست که چیزی بگوید یا بنویسد و امضا کند و مردم آن را قبول داشته باشند.

هر قدر فشار اقتصادی بیشتر شود قدرت و انزجار مردم بیشتر میشود و نتیجه معکوس است مردم را می شود شکست داد و بزبان آورد ولی بزور نمیشود گفت با ما دوست شوید؛ محبت و دوستی باید طبیعی پیدا شود.

ملت ایران با کسی دشمنی ندارد میخواهد از منابع ثروت خود حد کمال استفاده را بنماید و از محل درآمد نطق یک نهفت عمرانی بوجود آورد تا بر مشکلات اقتصادی خود فائق گردد.

وضع سیاسی فعلی و موقع جغرافیائی کنونی ما ناچاریم در مقابل کمونیسم سدی باشیم و بهبود حال اقتصادی مردم از عوامل و ابزار های نخستین آن سد است.

راه حل مسالمت آمیز این پرنج سیاسی بدست آوردن دل مردم رنج دیده و وفاتار کشیده است، مقاومت در مقابل آنها عکس العمل دارد و به نتیجه نصیرسد.

جنگ در ۱۹۵۴ شروع میشود بی طرفی ماشوخی است باید از محل قتل خود را آماده کنیم؛ این ملک خراب با این بواها آباد نمیشود تا فرصت از کف نرفته است باید انگلستان بخود آید.

## روی جلد

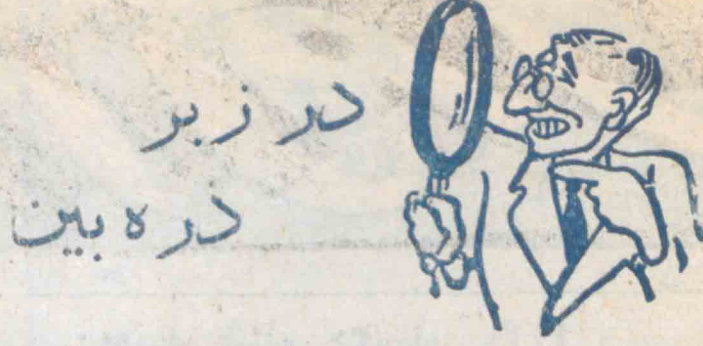
آیت الله حاج شیخ علی مدیس رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران در دوره مقدم قانون گذاری از علمای طراز اول صفحه ۳ را بخوانید.

## پشت جلد

ملت ایران در مواقع حساس و خطیر استعان وطن پرستی داده و با هوش سرشار خود بهترین نمونه یک ملت فداکار بوده، بکنفرانبر در مقابل گیشه بانک مشغول خرید اوراق قرضه ملی است.

چه بسیار ثروتمندان و سرمایه داران پای بخاری لیمه غوغای نهضت ملی و شور وطن پرستی آنها را از خواب غرغوش بیدار کرده ولی این طبقه از مردم زحمت کش دسترنج روزانه خود را بمصرف قرضه ملی می رسانند تا دولت بتواند بابی وطنها مبارزه کند و با استعمار بیخندک صفحه ۴ را بخوانید.

## عکس ها از علی خادم



## در زیر دره بین

### سقوط هواپیما

درباره سقوط هواپیمای مصری، در این هفته اخبار و تفسیر های گوناگون در مطبوعات و محافل سیاسی تهران، انتشار داشت ولی یک حقیقت هنوز مکتوم مانده و آن، طبق اطلاعاتی که خبرنگاران ما بچنگ آورده اند این است که وابسته نظامی انگلستان در تهران چند روز قبل از این حادثه، به همراه چند نفر که شناخته نشده اند، قصد خروج و مسافرت به عراق داشته اند و چون با عجله ای که آنها برای انجام این مسافرت میکرده اند، صدور ویزا ممکن نبوده، این عده بخرمشهر میروند و از آنجا بدون ویزای خروج بکویت مسافرت میکنند و از راه کویت خود را بمجله بیفاد می رسانند. درباره این خبر، در محافل سیاسی تهران، گفتگوهای زیادی بود ولی خبرهای صحیح دیگری در دست نبود که مسافرت این عده را با سقوط هواپیما ربط دهند.

### باز گشت بمسکو

عده دیگری از اعضای هیئت بازرگانی و مالی شوروی در هفته گذشته، تهران را بمسکو ترک گفتند. این عده باقیمانده هیئت مالی و بازرگانی بودند که قبلاً از تهران رفته بودند. پس از قطع مذاکرات که مربوط به استرداد طلاها و پرداخت مطالبات ایران از طرف شوروی بود، سفیر کبیر شوروی قول داده بود که مذاکرات مجدداً شروع خواهد شد ولی اکنون با زحمت این عده، آخرین امید دولت ایران از پس گرفتن طلاهای ملت ایران از امپریالیستهای سرخ، مبدل بیاس گردید.

### سنگ صفتیور گپی

ترکیه در آستانه تغییرات مهمی از لحاظ سیاست خارجی است و ممکن است بزودی تحول بزرگی در سیاست خاورمیانه، آندولت رخ دهد. ناظرین سیاسی در آنکارا، اهمیت زیادی برای تغییر سه سفیر کبیر قائل شده اند. انگلیس و آمریکا فرانسه، رؤسای نماینده گهای خود را در ترکیه تغییر داده و شخصت هایی را این سمت انتخاب کرده اند که هر سه در امور خاورمیانه از واردترین اشخاص هستند. این اشخاص عبارتند از:

- ۱- سر الکسندر نوکی متخصص وزارت خارجه انگلیس در امور خاور میانه که ترکی هم میداند.
- ۲- مک گی رئیس سابق امور قسمت مربوط شرق وسطی و کشورهای مدیترانه در وزارت خارجه آمریکا و متخصص وزارت خارجه آمریکا در امر ترکیه و ایران و عراق و مصر.
- ۳- تارپ دوس اردووال عضو برجسته وزارت خارجه فرانسه که سابقاً از طرف حکومت «توکل» در ترکیه نمایندگی داشته و زن ترک نیز گرفته و در امور کشورهای خاورمیانه مجرب است. ورود این سه نفر، در یک موقع با آنکارا، باعث شده است که فکر شود این سه شخصیت برای تقویت نقشه دفاع خاورمیانه و مسئله ارتباط ترکیه با کشورهای خاور میانه، در آینده نزدیک دست با اقداماتی خواهند زد.

### شتر دیدی؟ شتر دیدی!

#### دره بین

چو آمد پیش، پای انتخابات گزوهی، پخته سودای و کالت سر خوان و در خانه کشادند شدند از مصلحت غمخوار ملت ز حال زار خق آگاه گشتند زمان دادن پول و پلو شد بخورایدوست، سودا انتخابات اباده دام تزویر آن دغلباز ولی همدار کاندید خدمت او دروغی بشنو و بر گو دروغی که اولیک جو بهش غیرت ندارد دروغت از فراموشکاری خلق کر آه غمخوار ملت، بکنفر مرد دراز خوش باوری خوری در پیش نهی بی ملک در سالی رنگ بارو

### چو دادی رأی و او را بر گزیدی

#### ترا گوید، شتر دیدی؟ ندیدی!

## دیکتاتور تراشی

لندن، برای نجات از شکست سیاسی بزرگی که در مصر و ایران دچار شده است، در جستجوی راهبانی است و یکی از آن راهبها، دیکتاتور تراشی و یا تغییر رژیم است.

روزنامه «اکونومیست» که با وزارت خارجه و دستگاه دولت انگلیس رابطه دارد، فعلاً این راهها را در مقاله مفصلی مورد بحث قرار داده است. قسمت هایی از این مقاله در این هفته در مطبوعات ایران منتشر شد ولی قسمت حساس آن هنوز انتشار نیافته است. در این مقاله، اکونومیست سه راه پیشنهاد کرده که راه سوم آن، این است که ما از نظر روشن شدن اذهان و برای اینکه خوانندگان ما بدانند بیگانگان بمنظور از میان بردن وحدت ملت ما و بزای آوردن ما و پیش بردن مقاصد خود چه خواب های برای ما می بینند ترجمه آنرا عیناً نقل میکنیم:

«طریقه دیگر عبارت از تهیه مقدمات دیکتاتور سازی است یعنی یک دیکتاتور محلی را انتخاب کنند و شایسته نمایند و بنحوی مقرون به صورت و احتیاط با کمک کنند که زمام قدرت را در دست گیرد. این کلمه دیکتاتور بگوش غریبان خوشایند نیست ولی آیا در یک قسمت از جهان که دمکراسی هیچ موفق نشده است خیلی مضر خواهد بود. پس از آن که «تصعب ملیت» بر جردن حکومت تسلط یافت، فقط بکنجیز میتواند جاوی آن را بگیرد و آن شخصیتی است که قادر باشد هم بر ملیت، و هم بر حکومت مسلط گردد.»

### نمایند گهای سیاسی

دولت در این هفته ضربت بزرگی بنمایندگی های سیاسی ایران در خارجه زد، این ضربت در سه جنبه بدستگاه وزارت خارجه وارد شد. اعضای وزارت خارجه، اضافاتی در بعضی از کشورهای خارج داشتند و این اضافات برای کشورهایی که گرانی است، تا هفتاد درصد حقوق می رسید. بعلاوه اعضای وزارت خارجه حق داشتند حقوق مالی خود را در محل مأموریت و در خارج دولتی بگیرند. این اضافات و این تسهیلات از روی محلی این بوده که زحمتی نمایندگان سیاسی در خارجه، خوب باشد بطوری که اسباب آبروریزی برای ایران نشود. اکنون که این اضافات و تسهیلات از بین رفته، نمایندگان سیاسی فقط حقوق بخور و نمیزی خواهند داشت و عده ای نیز قادر بزندگی در خارجه نخواهند بود و مراجعت خواهند کرد. مست رسفارت ایران در آمریکا، در حدود ۷۰۰ دلار میسرگفته ولی اکنون طبق تصمیم جدید دولت، فقط در حدود ۳۰۰ دلار خواهد گرفت. مقام مستشار پس از سفیر همترین مقام است و باین حقوق باید زندگی خود و خانواده اش را در واشنگتن فراهم کند. در آمریکا یک دانشجوی عادی در نیویورک، برای تأمین زندگی خود در ماه ۲۰۰ دلار احتیاج دارد.

وزارت خارجه در نمایندگیهای ایران دیوارس ولندن و نیویورک دارای اعضای زیادی است که تهران، آنهارا زیاد تر از عده لازم می داند. در واشنگتن در سه وزارت ۹ نفر عضو جمع شده اند در نیویورک ۹ نفر کمیسرگری ۹ نفر مأموریت هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل دارای ده عضو است عده اعضای سفارت ایران در لندن به ده نفر می رسد در حالیکه سفارت ایران در پاریس ۱۸ نفر عضو دارد. از این دسته ها، فعلاً در حدود ۱۰ نفر بتهران احضار شده اند و مقدمات احضار ۱۵ نفر دیگر هم تمام گردیده است. احضار این عده برای صرفه جوئی است ولی دولت مدعی است که احضار سفرای کبار ایران در لندن درم و دهلی دیارس نیز از نظر صرفه جوئی است. در محافل سیاسی تهران گفته شده است «صرفه جوئی» در این مورد، فقط سرپوش ظاهری برای علت واقعی احضار آنهاست و بزودی، شاید پس از چند هفته، اشخاص دیگری که با دستگاه دولت، طرفداران دولت، نزدیک باشند، باین سمت ها انتخاب خواهند شد زیرا نمیتوان پست های حساسی مانند سفارت گیری در لندن و پاریس و دهلی را خالی گذاشت. در نظر بود انتظام نیز از سمت سفیر کبیری برکنار شود ولی اوقیل از وقت مرخصی خواست و اسم او جزو احضار شدگان در نیامد. فقط دوسه ماه بیابان دور مأموریت انتظام باقی مانده و این دوسه ماه، برای او مرخصی محسوب خواهد شد و شخص دیگری باین سمت انتخاب خواهد گشت.

### برای سرقت اسکناش

در این هفته ۱۴ تن اسکناش رایج ایران، در بند خرمشهر وارد ایران شده و تهران حه گردید. از موقع ورود این ۱۴ تن اسکناش بخرمشهر تا ورود آن تهران و تحویل آن بخزانة بانک، بانک ملی در اضطراب بود زیرا اطلاعاتی بیانک رسیده بود که حکایت داشت توده ایها از ورود این اسکناشها مطلع شده و قصد زد و بند آنرا دارند. بعضی اطلاع از این خبر بانک بر عده افراد محافظه و اکن هایی که اسکناشها را میآوردند، افزود و در سراسر راه از هر چه راهبر نا تهران، مأمورین راه آهن و مأمورین انتظامی دستور دادند. شدگان ما را در برابر بانک در ذرها محافظت نمایند.

هر روز صبح این روز انتخابات با آنکه هر مزاحی که مکرر بود که در آیه الله مقامه هیچ وارد است، تمام مردم چون خیابان های نماز میخوانند این مردم نیکند مطلب از دوره ششم و هفتم بنما نشی مردم حرم آیه آراء بنام کتبی چیست؟ ان فضاها و راه هم متعلق آیه الله این روز رحمت پناه ملاحظم خراسا میخواهد که کتبی بنام داماد کرامش شده تاش فرماید تا





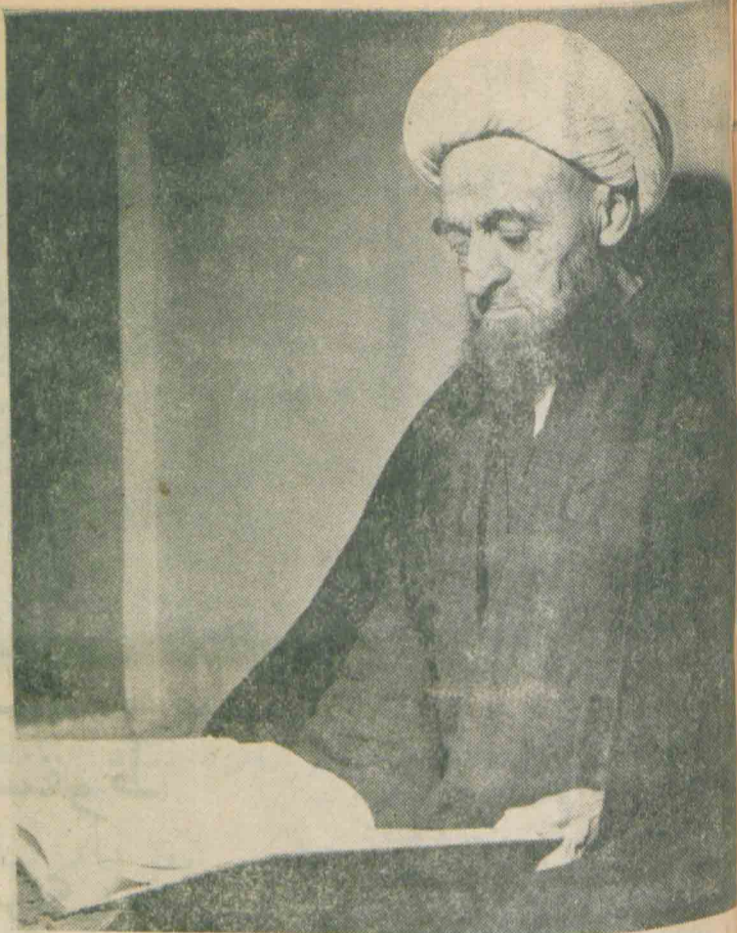
همه روزه گروه انبوهی از اهالی خیابان خانی اباد در مسجد قندی، به ایت الله مدرس اقتدا میکنند.



جمعی از علمای طراز اول تهران در یک مجمع روحانی از چپ بر است: ایت الله اقا شیخ علی مدرس، ایت الله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی، ایت الله آقای میرزاسید محمد بهبهانی، حجة الاسلام آقای حاج سید محسن جبل عاملی، حجة الاسلام آقای حاج شیخ اسحق رشتی



اعضاء هیئت مرکزی انجمن نظارت انتخابات تهران



هر روز صبح عده ای از طلاب دینی، در محضر ایت الله تلمذ میکنند  
**این روحانی هفتاد و هشت ساله، سر نوشت**  
**انتخابات دوره هفدهم تهران را در دست دارد**  
 با آنکه سه دوره بنماینده گئی مجلس انتخاب شده و بعداً تسمیح

و سبباده را بر سیاست ترجیح داده است  
**مراحمی که مرحوم آقا سید حسن مدرس با آقا شیخ علی مدرس کرد!**  
 مگر کسی باور میکند که این روحانی مقدس خشک را توی کاریاورد و راضی

نمود که در امور سیاسی مداخله نماید!  
 آیت الله آقا شیخ علی مدرس برخلاف مرحوم آقا سید حسن مدرس اعلی الله  
 مقامه هیچ وارد کارهای سیاسی نشده و تمام اوقات شبانه روزش صرف عبادات و طاعات  
 است، تمام مردم متدین طهران مرید خاص و خلص او هستند.  
 چون خانقاهی در محله قنات آباد است او را قنات آبادی هم میگویند، حالا  
 آبشار خیابان مولوی اسم گذاشته اند! سابق خیابان کمرک هم می گفتند؛ در مسجد  
 ائمه نماز میخواند، در تهران موقع نماز شبت سر هیچکس بقدر او جمعیت نمیشود.  
 این مرد هفتاد و هشت ساله بلند قد شکسته نشده، و در چهره او آثار غم و  
 تسکین و ناامیدی دیده نمیشود، محاسن خود را با احتیاط نگه میکند و کسی جرئت نکرده  
 نمیکند مطلبی خلاف قاعده نزاد او عنوان نماید!

از دوره چهارم همیشه در تهران موقع انتخابات رأی داشته، در ادوار پنجم و  
 ششم و هفتم بنماینده گئی انتخاب شده ولی بمجلس نرفته است، اوائل سلطنت رضا شاه  
 ائمه با مرحوم مدرس مبارزه انتخاباتی میکردند، روزی نزد مرحوم مدرس رفتند که  
 آینه آراء بنام سید حسن مدرس بوده بنام شما نوشته ایم، هر چه باسم شیخ علی مدرس  
 بود باسم ایشان ثبت کرده ایم ولی هر چه مدرس مطلق بوده جدا نگاه داشتیم، حالا  
 تکلیف چیست؟ خدا رحمت کند میفرماید، خیلی کار سهلی است؛ بمدرس فحش زیاد دادمانده  
 آن فحش ها و این آراء روی هم است، از ایشان سؤال کنید اگر فحش ها را قبول دارند  
 آراء هم متعلق بایشان است!

البته آراء ضمیمه آراء مرحوم آقا سید حسن مدرس شد.  
 این روحانی عالیجناب درک محضر دانش گستر قطب زمان و آیت بزرگ رحمن  
 رحمت پناه میرزای شیرازی را نموده و از حضار مکتب حضرت آیت الله بزرگ آخوند  
 ملا کاظم خراسانی بوده، تقریباً پنجاه سال است در تهران بسر میبرد و خیلی کف نفس  
 نیسواهد که کسی در این شهر این مقام شامخ را داشته باشد و پاک و دست نخورده  
 باقی بماند. دامن قدسش لوده نگشته، باید فهمید چقدر موقع احساس تشخیص نموده  
 کدراشی شده است این مقام خطیر را عهده دار شود خداوند تعالی برکات خود را شامل  
 عاقلش فرماید تا این بار را بسر منزل مقصود برساند.

نایب رئیس این روحانی روشن ضمیر، مصطفی قلی رام انتخاب الملك است؛  
 این مرحوم صاحب اختیار از احمد شاه لقب انتخاب الملك را برای این مرد گرفت  
 یا خیال میکرد که روزی کار انتخاب الملك بدست او افتد؟ رام هم اتفاقاً مرد پاک  
 نفعی است در وزارت دارائی یعنی سر کرده همه کاره بوده ولی دامنش آلوده  
 است، مثل آست که یکی از سوارهای نایب حسین کاشی آدم در ستکری از آب  
 آید!! آخرین مأموریت رام بیات تولیت آستان قدس رسوی بوده، رام مرد محبوب  
 بی صدائی است و بسیاری متحیرند که این مرد معقول محبوب چطور جلو  
 اینجانبان عصبانی بر حرف را خواهد گرفت.





بک منظره از محل سقوط، و لاشه هواپیمای چهار موتور مصری که بجز دم، تمام قسمتهای آن بوضع عجیبی مشجر و قطعه قطعه شده است

### اولین حادثه

صبح روز پنجشنبه یک هواپیمای چهار موتور از نوع «بولساق» متعلق ب شرکت هواپیمائی مصر، که از بهترین نوع هواپیمای های این شرکت بشمار میرفت، و خلبان آن کاپیتان «مشرقی» از ورزیده ترین خلبانان مصری بود از قاهره صوب بغداد حرکت کرد، تا از آنجا دکتر بنت مدیر کل اداره اصل چهار ترومن ربا خانم و چند کارشناس امریکائی دیگر بتهران بیارند، این همان هواپیمائی بود که آقای دکتر مصدق و هیئت نمایندگان ایران از قاهره بایران آورد، هنگامیکه هواپیمای مزبور از قاهره بطرف ایران پرواز کرد در نزدیکی بیروت بعلت خرابی یکی از موتور ها مجبور شد بقاهره مراجعت نماید، صبح روز شنبه مجدداً از قاهره به بغداد حرکت کرد و ساعت سه و نیم بعد از ظهر همانروز با آنکه باو اطلاع دادند در تهران و حومه ایر «۸×۸» وجود دارد و هوا بهیچوجه قابل فرود آمدن نیست، معذک کاپیتان مشرقی بطرف ایران حرکت نمود.

### دستگاههای ارتباط

قبل از اینکه جریان حرکت این هواپیمای را از بغداد تا تهران شرح دهیم، مختصری درباره مسائل ارتباطی و طرز کار هواپیماهائی که از خارج وارد کشور میشوند صحبت میکنیم.

در فرودگاههای تهران، آبادان، کرمانشاه، تبریز، زاهدان فرستندههائی وجود دارد که هنگام ورود هواپیمای پمژ هنگام فرود آمدن در فرودگاه، و با هنگامیکه هواپیمای ايسرانتور و ارتشی میخواهند از فرودگاهی بفرودگاه دیگر

محمد اتفاق کودکی که مر حوم اتفاق که چند سوخته شده او میان چند پدر و مادرش بود اجساد سوخته مسافرین در کسبههائی ریخته بودند تا بسا جان آنها بسیارند آتاشه نظامی سفارت امریکا و اوراق و اسناد نیمه سوخته در بستر اجمع میکنند

## جامع ترین اطلاعات راجع بسقوط هواپیمای چهار موتور مصری

چگونه ۷۷ تن از مسافرین پس از مدتی سرگردانی با وضعی فزاینده جان دادند؟  
خانم فائزه مهماندار زیبای هواپیمای بصورت زغال در آمد، اجساد عده ای از مقتولین چنان قطعه قطعه شد که جمع آوری آنها ممکن نگردید

بروند بوسیله این فرستندهها با هواپیمای تماس گرفته، وضع هوا، ارتفاع پرواز، ساعات ورود و خروج هواپیمایها را با آنها اطلاع میدهند، بعلاوه دستگاههای دیگر تلفن بیسیم، در هر یک از فرودگاهها وجود دارد که هنگام رسیدن هواپیمایها بمقصد با تلفن با آنها تماس میگیرند و دستور هائی برای فرود آمدن هواپیمایها میدهند، سومین دستگاه بزرگ فرستنده ایران در تهران وجود دارد که فرستنده «EPP» بریاست آقای صادق نیکوپور است، این دستگاه در تمام ساعات شبانه روز با کلیه پایتختها و مراکز بزرگ هواپیمائی جهان در تماس است و اطلاعات و اخبار هوائی کشور های خارجی را گرفته بهوایما هائی که میخواهند وارد ایران بشوند میدهند، بعلاوه در کرمانشاه، ورامین، تهران، آبادان دستگاه های هدایت کننده ای بنام «بیکن» در مجاورت فرودگاهها کار گذارده شده که هنگام ورود هواپیمایها با استفاده از موجهای که این دستگاهها میفرستند هواپیمایها ارتفاع خود را کم میکنند تا بزمن بنشینند.

### پرواز روی فرودگاه

نیم ساعت قبل از آنکه هواپیمای کاپیتان

مشرقی از بغداد پرواز کند پست فرستنده ثابت مهر آباد با اطلاع هواپیمای رساند که هوای تهران ایر «۸×۸» است و قابل فرود آمدن نیست، معذک مشرقی در ساعت سه و نیم بعد از ظهر بوقت تهران بطرف ایران حرکت کرد.

هواپیمایهائی که از کرمانشاه بتهران میآیند در طول این راه بایستی از یک کانال با ارتفاع ۱۵ هزار پا بخط مستقیم بطرف تهران حرکت کنند این هواپیمای نیز تا ساعت هفت و یک ربع بعد از ظهر بایسیم با تهران ارتباط داشت و در این ساعت بفرز شهر تهران رسید، بلافاصله پست مراقبت تهران با تلفن با هواپیمای ارتباط گرفت، هواپیمای از اینکه یکبار دور فرودگاه چرخید ارتفاع خود را بینجهزار و هفت پانزده داد، ولی کاپیتان هواپیمای گفت بواسطه زیادتی بوران و مه فرودگاه را نمی بینم.

### موشکهای نورانی

در همین موقع مأمورین هواپیمائی وقتی متوجه سرگردانی هواپیمای شدند در پست مراقبت حاضر شده با هواپیمای تماس گرفتند و قریب ۲۵ موشک رنگین برای هواپیمای

بهوا فرستادند، خلبان نور تمام موشکها و رنگ آنها را تشخیص داد، بخلبان دستور داده شد هواپیمای را بین ورامین و تهران که این پست هدایت کند و از آنجا بزمین برآید و بعد بطرف تهران و فرودگاه مهر آباد حرکت کند، ولی خلبان اطلاع داد که از این پست آمده و فرودگاه و باندها را می بیند ولی چون دید بانها خوب نیست نمیتواند بنشیند، در این وقت چند پاراشوت نوری که با هستگی فرود میآیند، بهوا پست تاب شد، خلبان علامت بین المللی «VFR» را دید و گفت: موفق بدیدن تمام باندها و نورافکنها شده ام، متشکرم، الان فرود میآیم، پست مراقبت باو گفت پس روی باندها «۲۹» که از مشرق بمغرب امتداد دارند بنشین، خلبان جواب داد متشکرم، چرخها را برای فرود آمدن مهیا کرده ام، ولی ناگهان بجای این که روی باندها بنشیند از روی فرودگاه و پست مراقبت گذشت و لحظه ای بعد از نظر ناپدید شد.

### سرگردانی روی فرودگاه

پست مراقبت بار دیگر باو گفت که در این لحظه روی مهر آباد هستی، در اینوقت خلبان کاملاً دست پاچه شده بود، هوای مه آلود و ریزش برف کار را برای فرود

آمدن سخت دشوار کرده بود، چند دقیقه بعد خلبان علامت «VFR» داد و تقاضا کرد که باو اجازه پرواز آزاد داده شود اضافه نمود بگذارید خودم روی زمین بنشینم، لازم نیست از پست مراقبت راهنمایی شود، پست مراقبت هم طبق قوانین بین المللی هواپیمائی که در این گونه موارد بایستی طبق تقاضای خلبان سکوت کامل رعایت شود سکوت میکنند، ولی پس از چند دقیقه مجدداً خلبان علامت پرواز کور داد و گفت فرودگاه را نمی بینم، در چنین مواقع خلبان بایستی از دستگاه «بیکن» استفاده کند و چون در محلی که بیکن مهر آباد در آنجا نصب شده، اطراف آن کوهی وجود ندارد لذا هواپیمای بایستی دوباره دستگاه بجزر خد و در هر چرخ دور پست با ارتفاع خود را کند تا پس از دیدن فرودگاه و باندها فرود بیاید، ولی خلبان شاید بعلت ترس و راهمه، بجای اینکه دور بیکن پرواز کند چند چرخ دور تهران زد، و در گردش آخر دانه های البرز پرواز نمود، و حال آنکه هدایت از هواپیمایها هنگام ورود بتهران بایستی بطرف شمال دوریزند.

### سقوط

معلوم نیست چرا کاپیتان مشرقی با ارتفاع کم در شمال تهران شروع بدورزدن نموده، تا جائیکه ناگهان بالهای یکی از ملخهای هواپیمای بقله یکی از تپه های کوهک در مجاورت قریه طرشت برخورد، و در همان ضربه اول، هواپیمای بطرف یکی دیگر از قله ها پرتاب شد و پس از برخورد با این قله، هواپیمای به دره سرنگون شد و بکلی بقیه در صفحه ۲۱







## گزارشی که در باره نتایج انقلاب روسیه يك مأمور رسمی دولت ایران برای وزیر دربار پهلوی ( تیمورتاش ) فرستاده است

جوانان گمراه و فریب خورده ای که خیال میکنند کمونیسم بهشت ایدآلی آنهاست این گزارش را بخوانند

مطالبی که درین صفحه ملاحظه مینمائید مقاله نیست بلکه گزارش رسمی محرمانه يك مأمور دولت ایران در خاک شوروی است که ۲۴ سال پیش برای مرحوم تیمورتاش وزیر دربار پهلوی فرستاده بود این شخص مرحوم حسین مولوی معزز السلطان است که در سال ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ مأمور ساسی ایران در عشق آباد بوده و نتایج انقلاب کمونیستی شوروی را آنطور که احساس کرده و فهمیده در این گزارش مجسم ساخته است ، اینمرد در سال ۱۳۱۶ فوت کرده و این گزارش را ۲۴ سال پیش نوشته ولی فریب خوردگان و بیچاره هائی که عقل خود را از دست داده و گفته های پوچ مارکس و لنین را بیگانه راه سعادت شناخته اند قطعاً خواهند گفت که اینمرد از عمال امپریالیزم هار و ارتجاع و اما نه بوده است. شما در این گزارش ملاحظه میکنید که چگونه اصول مسلم کمونیسم در عمل تغییر میکنند، و چگونه آن شعارهای فریبنده تبدیل پرور و فشار میشود .



تهیه کننده این گزارش

مرحوم حسین مولوی معزز السلطان از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ سر کنسول ایران در عشق آباد مرکز جمهوری ترکمنستان بود و این گزارش را از آنجا برای تیمورتاش تهیه نمود .

اتباع ایران در عداد تبعه داخله محسوب نشده و رفتار و معاملاتی را که در نتیجه تصمیمات دولت شوروی برای استقرار اصول اشتراکی نسبت بزارعین و کسبه خودشان مجری میدانند ، درباره اتباع ایران نباید اجرا کنیم ، مأمورین شوروی چه در مسکو چه در سایر جاهای، ظاهرأ با این امر اظهار موافقت مینمایند ، ولی در موقع عمل اثری دیده نمیشود ، حتی در موقع تنظیم اتباع بمأمورین و مقامات شوروی ، از طرف مقامات کمونیستی بهانه جوینها در حق آنها شده و زحمات فوق العاده تولید مینمایند. در قسمت اقتصادی بهر طریق باشد در شوری صرف مساعی مینمایند ، برای اجرای نقشه پنج ساله که تقریباً قریب سه سال از مدت آن منقضی شده ، حکومت شوروی باید مراسم کمونیستی را بموقع اجرا بگذارد و مسائل اقتصادی را از حیث صنایع و فابریک و همچنین زراعت پیش برده ، و بیایه دول متمدنه برسانند ، و برای عملی کردن این مراسم مشغول اقداماتی هستند ، راجع بآسیابی وسطای روسیه ، از قبیل جماهیر ترکمنستان ، خازرم ، ازبکستان ، تاجیکستان ، قزاقستان ، بواسطه قابلیت آن نواحی برای زراعت پنبه که در تمام روسیه منحصر بقدر است پنبه در صفحه ۲۱

مسئله گرفتن آذوقه و غله با جبر از دست زارع ، سبب ناراحتی فرد فرد سکنه روسیه شد و چیزی نمانده بود که رشته امور بکلی کسیخته شود ، باین واسطه سران دو فرقه دست راست و چپ ، تحت ریاست استالین پروگرام مذکور را لغو کردند و بیک پروگرام تازه تهیه نمودند و بموقع اجرا گذاشتند و آن نیز باین طریق است : اولاً برای پیشرفت سوسیالیزم و کمونیزم در مملکت ، تهیه يك عده کارگرا که تکیه گاه دائمی حکومت باشد لازم دیدند و برای تهیه این کارگر متوجه شدند که کارخانه و فابریک لازم است ، از طرف دیگر حکومت شوروی با مساعی زیاد توانست با دول خارجه ، يك روابط صمیمی تولید نماید ، و در واقع قادر بحفظ اعتبارات خود چنانکه لازمه يك دولت مستقلی است نشد تا افلا رفع احتیاجات خود را از حیث ماشین آلات و غیره بقدر کافی نموده باشد ، بالاخره مجبور بطرح بیان پنج ساله (پنلیگا) شد که از یکطرف در داخله خود بهر نحو و قیمتی شده کارخانه هائی ایجاد کند که رفع احتیاجات خارجی را بنماید و برای طبقه کارگر مقید باشد و از طرف دیگر ثروت شخصی را از دست تمام طبقات بگیرد و راجع بزراع و فلاح نیز تمام دارائی و زمین و آلات و ادوات و افزار زراعت شخصی آنها را گرفته بر زراعت اشتراکی مخصوص بنام (کالخوز) سوق دهند ، که در کلیه امور محتاج حکومت باشند. این دو موضوع فعلاً باید و اساس حکومت روسیه شوروی است و تمام طبقات از این حیث در فشار و سختی بی نهایت هستند . متأسفانه اتباع دولت علیه مقیم شوروی از طبقه تاجر ، کسبه ، زارع و حتی کارگر در همچو محیط و در این کشمکشها گرفتارند ، نه میل اقامت و مطابقت دارند و نه یاری ترك علاقه و عودت بوطن ، در صورت ترك علاقه باز اشکالاتی از طرف مأمورین شوروی فراهم میشود ، در مواقع دفاع از حقوق ایرانی و مسلم داشتن اینکه

مرام اساسی خود را تغییر دهد ، یا بهر نحوی شده زارعین را مجبور به اطاعت این مراسم نماید ، کمونیست ها طریق دوم را پیش گرفتند و این امر در میان زارعین خصوصاً طبقه غیر محتاج سوء اثر بخشید و لحظه بلحظه وضع بدتر میشد بطوریکه در مشکلاتی که برای حکومت رخ میداد طبقه زارع از موقع استفاده کرده برضدیت خود میافزود ، چنانکه در موقع جنگ چین و کره قارتاریهای شوروی زارعین آذوقه مملکت را جمع کرده و از فروش آن بحکومت خودداری نمودند ، حتی یکقسمت از زارعین از کشت و زرع خودداری کردند و قطعاً باندازه کفایت خوراک خودشان میکاشتند ، بهمین واسطه اهالی شهرها و قشون با قحطی مواجه شدند ، و موقع هم فرست نمیداد که باصوول عملی و بطور صحیح برای تهیه آذوقه موفق شوند ، باینجهت حکومت نظامی مأمورین متعددی باطراف فرستاد و به جبر آذوقه و حتی قسمتی از خوراک زارعین را از دست آنها گرفت ، این ترتیب بر کردورت بزرگی که بین حکومت و اکثر اهالی بود افزود .

و بدنیان ثابت خواهد شد که این قسم سوسیالیزم بنیان و ریشه نداشته و انقلاب روسیه نتیجه معکوس داده است ، اما دست راستها با نظر گرفتن اوضاع روسیه و تطبیق آن با وضع جهان رفقای خود را از تندروها ممانعت میکردند و میگفتند ممکن است اجرای خیالات آنها با اشکالات خیلی بزرگ برخورد نماید و کمونیزم پیشرفت نکند و اساس انقلاب روسیه بکلی از میان برود . اشکالاتی که برای پروگرام فعلی موجود میباشد عمده ترین آن این است که روسیه مملکت زراعتی است و عده زارعین نسبت بسایر ساکنین آن صدی نود میباشد و از روز اول انقلاب تا بحال بواسطه اینکفزارع اساساً در زندگانی طالب و طرفدار ذخیره مال و ثروت شخصی است و دیانتاً نیز متعصب میباشد از این رو ضد کمونیزم است و هیچگونه جلب رضایت آنها ممکن نیست و همان تنازع که قبلاً ذکر شد باقی بوده و دائماً يك انقلابی برقرار است . با این تفصیل کمونیزم خود را با اتخاذ یکی از دو طریق مجبور دیده ، یا مینمایست یکی از مواد

در اوایل انقلاب روسیه ، مراسم و پروگرامیکه برای رژیم کمونیزم معین نموده بودند ، با اشکالات خیلی بزرگی از قبیل ضدیت داخلی و فشارهای خارجی و قحطی مواجه شد و در نتیجه چندان پیشرفت نکرد ، تا اینکه در تاریخ ۱۹۲۰ الی ۱۹۲۲ با سعی و جدیت لنین کمونیستها مجبور شدند پروگرام اساسی اقتصادی خود را تغییر دهند و پروگرام دیگری بنام (پولتیک اقتصادی تازه) تنظیم نمایند ، و طبق پروگرام مزبور وظایف افراد در تجارتخانهها و فابریکها و کارخانهها و شهرها و قسبات معلوم شد ، و حال آنکه سابقاً اینطور نبود . در سال ۱۹۲۷ اختلافاتی بین ارباب علم و زمامداران شوروی بروز کرد و بدو قسمت چپ و راست منقسم شدند ، عقیده دست چپی ها این بود که با دوام پروگرام فعلی بعد از اینهمه خونریزیها و فداکاریها ، حکومت دموکراسی جایگزین سوسیالیزم شده ، و در آنک زمانی از سوسیالیزم و کمونیزم حتی اسمی هم باقی نخواهد ماند ، سردی و خاموشی در طبقه کارگر تولید میشود

لنین و استالین و کالی لین ، سران انقلاب کبیر روسیه در سال ۱۹۱۹



تهران مصور



در خیابان شاترلیزه پاریس، آنجا که ماهران جهان جمع شده، و از در و دیوار آن بوی عطر و عشق استشمام میشود. اتومبیل قرمز رنگ آهسته ایستاد، در اتومبیل باز شد و یک شیئی یشمالو و قرمز رنگ سرعت از آن بیرون پرید، پس از آن یک خانم زیبا با ناز و کسرشمه بسیار از اتومبیل خارج شد، مانتو، و پیراهن، و دستکش، و جوراب و کفش، و کیف و کلاه این خانم همه قرمز رنگ بود، حتی کیسوان پرچین و شکن، و ابرو، و مژه، و صورت، و لب و ناخنهای دست و پا و حدقه چشم او هم یکسره قرمز بود! ... لابد تعجب میکنید که چشم چگونه قرمز میشود؟! ... این مشکل را مدیست های پاریس حل کرده و با تهیه چشمهای پلاستیکی رنگارنگ، دل هوسباز اینگونه خانمها را تسکین داده اند! ...

وقتی خانم قرمز پوش، باسک پشمالوی قرمز رنگ خود از اتومبیل قرمز خارج شد، همه چشمها بساو خیره گشت، زیرا این نخستین بار بود که یک مدیست زیبا اینطور با دقت تمام وجود خود و اشیاء متعلق بخود را یکدست و یکرنگ انتخاب کرده بود، ناخنهای مایکورد و مثل چنگالهای عقاب تیز و نوک بر گشته بود، تماشای اندام متناسب و چهره زیبای او که دوزیر پرده ای از رنگ قرمز پنهان شده بود، آدمی را بیاد دلهای خونشده ای میانداخت که شب و روز در کمین آن بت گلگون پیراهن قرار داشت.

بغیر از او، در خیابانهای پاریس هزاران زن و دختر رنگارنگ از برابر دیدگان انسان رد میشوند چهره و لباس هر یک از آنها برنگ خاصی بود، کیسوان سفید، سیاه، بور، قرمز، سبز، آبی، بنفش، یک صحنه عجیب و تماشایی ایجاد کرده بود، یکروز یک جوان شاعر بیسته ایرانی وقتی چشمش بیک خانم سفید چهره فرانسوی که موی سر خود را برنگ سبز در آورده بود افتاد، با تعجب تگاهی بسرایای او افکند و بلافاصله گفت:

«موی سبز یازمن بشکر که بروی سپید قرمه سبزی بر سرفاب پلوا آمد دیدند!...»  
 بیگم آقاخان تنها برای یک پیراهن، چهار صد هزار فرانک پرداخته است

## زن قرمز پوش!..

در خیابانهای پاریس، عجیب ترین زنها بامدهای نو ظهور از برابر چشم آدمی میگذرند

زنانی که موهای سر خود را برنگهای قرمز، سبز، آبی، بنفش، سفید، زرد در آورده اند! برای تهیه یک پیراهن زنانه هشتصد هزار فرانک باید پرداخت... در اینجا ملکه های زیبایی جهان، پرنسها، کتسها، دوشها جمع شده و میلیونها فرانک پول بصندوق این مؤسسه میپردازند!

این مقاله بقلم آقای عباس روستا یکی از طراحان لباس و خیاطهای معروف ایران است که اخیراً بدعت مجمع دوزندگان فرانسه و آلمان سری باندو کشور کرد و پس از شرکت در این دو مجمع، برای مطالعه درباره لباس و فن خیاطی، به بیشتر کشورهای اروپا مسافرت نموده و اکنون بایران بازگشته است. در این مقاله نویسنده، مشاهدات خود را در اروپا درباره لباس و اطلاعات خود را راجع به تحول لباس زنانه و مردانه در ایران و کشورهای خارجه شرح می دهد.

پاریس و بیاری ها، این روزها در آغوش مد و زیبایی و جمال قرار دارند، اما جمالی که شاید بنظر بسیاری از مردم دنیا زشت و کزیه و ناپسند آید... در پشت و پرتین مغازه های بزرگ و در درون سالنهای مد، زنان زیبا عاشقانه جامه های رنگارنگ و لباسهای آخرین مد را تماشا میکنند، و آرزوی پوشیدن پیراهنهایی را که بنظر ما شاید بسیار عجیب و غریب آید مینمایند، هر روز صد ها میلیون فرانک از کیف خانمهای شیک پوش پاریس خارج میشود، و بیجیب مدیست ها و خیاطها و مدیران آرایشگاهها فرو میرود، دنیای قرن بیستم برای خانمهای فرانسوی دنیای جمال و زیباییست، انسان وقتی این شوق و علاقه وافر خانمها را بیک پیراهن قشنگ یا یک مانتو زیبا می بیند یکباره خاطرات دور و دواز، و صحنه های عجیب و غریبی در ذهنش نقش می بندد!..

بخاطر می آورد زنی را که یکروز بشکل «تائیس» اسکندر کبیر را با آتش زدن تخت جمشید واداشت، و روز دیگر صورت کلوئیاتر در آمدو «آتونیوس» را بکمند کیسوی خوش گرفتار کرد، و زمانی ناپلئون فاتح بزرگ اروپا را در برابر خود بزانو در آورد، اکنون همان زن چنان شیفته جمال و زیبایی و خود آرایست که حاضر است بخاطر یک جامه نفیس بایک جواهر گرانبها خود را در آغوش زشت ترین و کزیه ترین مردها بیندازد!..

مردهام در برابر این زنان زیبا حاضرند تمام محصول زندگی و دسترنج حیات خویش را نثار قدمهای آنان کنند، چنانکه برای خاطر همین ماهر و بان کوهها و سحراها و اقیانوسهای جهان را زیر پا گذاشته و از اراضی یخبندان قطبی، پوست حیوانات قطبی، و از امریکای جنوبی پوست روبه آرزاتین، و از سحاری وسیع و آتش زار، پوست موشهای سحرانی، و از سواحل جاوه و سوماترا پوست سوسمار، و از قلب جنگلهای افریقا پوست شیر و ببر و پلنگ برای آنان می آورند، و اینهمه رنج و محنت را تنها بخاطر یک نگاه محبت آلود، و یک لبخند شیرین تحمل میکنند.

شما به بینید روح تسلط جوی زن، چگونه میخواهد حتی شیر و ببر و پلنگ را از بین ببرد، و پوست آنها را بدوش بکشد، و باین و آن فخر و مباهات بفروشد، بنابر این اگر بعضی از مردها فریادشان از دست زن باسما بلند است زیاد بخاطر نرفته اند، زیرا وقتی خرسهای قطبی، و پلنگهای افریقائی، و سوسمار های سوماترائی دلشان از دست زن خون است، آدمیزاد که جای خود دارد!.. اینها بهمثوعان و همجنسان خود کمالی اعتنائی و خشونت را روا میدارند اما نهایت علاقه و شوق و ذوق پوست خرس و شغال و موش و روباه را روی دوش خود

میاندازند!.. در نظر آنها حیوانات قطبی و موش و روباه و سوسمار بیش از مرد اهمیت دارد. بهر حال از مرحد دور شدیم، صحبت از مد و مدیست های دنیای غرب بود. پاریس این روزها کانون جمال و زیبایی جهانست، هنوز این شهر با زنان ماهروی خود مورد علاقه و توجه مردم گیتی است، خانمهای فرانسوی از لحاظ شیک و ذوق و سلیقه در سراسر جهان معروفند، با وجود این زنها ایرانی دست کمی از آنها ندارند حتی بقول یک خبرنگار فرانسوی که چندی پیش بایران آمده بود، چیزی نمانده که زنان ایرانی گوی سبقت را از زنان پاریس بر بیاوند، تنها چیزی که در لباس پوشیدن خانمهای ایرانی وجود دارد اینست که وقتی یک مد تازه معمول میشود پس از چند روز همه خانمها از آن تقلید می کنند، و آقدر آن لباس مد میشود که انسان وقتی از شهر خارج میشود و بکوره دهات می رود در آنجا هم نمونه هایی از آخرین مد می بیند، این تقلید آهم باین شدت در هیچ جای دنیا نظیر ندارد، در کشورهای اروپا کتر دیده میشود که دو خانم یکجور لباس بپوشند، در خیاطخانه «ژاکلین» که از معروفترین خیاطخانه های جهانست کمتر اتفاق می افتد که بعضی از مد های تازه را در دسترس همه خانمها بگذارند، چنانکه وقتی «بیگم آقا خان» باین خیاطخانه سفارش پیراهن تازه ای داد، خیاطی مزبور پس از آنکه پیراهن او را دوخت دیگر از آن ژورنال استفاده نکرد و آن را برای همیشه بکنار نهاد. حتی بنا به پیش نهاد سالن ژاکلین قانونی گذشت دائر بر اینکه اگر یکی از کارگران مدل یا ژورنالی را بخارج ببرد و آنرا به خیاطخانه دیگری بفروشد طبق قانون مجرم شناخته شده و تاشش سال زندانی میشود!..

از این عجیب تر آن که اگر کسی بخواهد آتلیه ژاکلین را ببیند باید شصت هزار فرانک بصندوق آتلیه بپردازد، و پس از آن که کارگاه را دیده تنها در یک صورت میتواند از این مبلغ استفاده کند و آن در صورتیست که برابر مبلغ فوق از اجناس سالن ژاکلین خریداری کند، و گرنه وجه مزبور بنفع صندوق خیاطخانه ضبط خواهد شد!! در فرانسه برای تهیه یک پیراهن زنانه اعلان یا سند الی هشتصد هزار فرانک کم در حدود دوازده هزار تومان مامی شود باید بپردازند، البته بکچنین پیراهن را بپرس ها و دوش ها و کنش های میلیون و میلیاردر می پوشند، بنا بر این خانمهای ایرانی نباید بمحض خواندن این مطلب هوس تهیه یک چنین پیراهنی را بکنند.

در کشورهای بزرگ آموزشگاههای متعددی برای آموختن فن خیاطی وجود دارد، در فرانسه یک آموزشگاه بزرگ خیاطی

هست که با بودجه دولت اداره میشود و پس ها و دخترهای شازده سال بیلا در آنجا مشغول تحصیلند، دوره این آموزشگاه چهار سالست و پس از آن که هنرآموزان در این آموزشگاه درس عملی خیاطی را یاد گرفته اند به مدرسه برش میروند، دوره مدرسه برش دو سالست و پس از آنکه این دو سال را هم طی کردند آنوقت اگر خواستند فن خود را تکمیل کنند باید یک کور تکمیلی را که دوره آن سه الی ششماه است به بینند و استاد فن بشوند، غالب خیاط های معروف اروپا این کور تکمیلی را دیده اند، در آموزشگاههای خیاطی اروپا عده زیادی دختر و پسر مشغول آموختن فن خیاطی هستند، بطوریکه در هر یک از آنها ۱۵۰ الی ۳۰۰ شاگرد مشغول بکارند.

در آلمان آموزشگاه خیاطی بزرگی هست که «مولیر» نام دارد، آموزشگاه مولیر در سه شهر شعبه دارد، شعبه مرکزی آن در هامبورگ، و شعبه دوم در مونیخ، و شعبه سوم در شهر دوسبورگ است، در این آموزشگاهها فن خیاطی مردانه و زنانه را بشاگردان یاد میدهند، بعلاوه یک شعبه مخصوص هم وجود دارد که مسئول تهیه ژورنالست. در این ژورنالها الگوهای گوناگونی برای افراد مختلف القامه تهیه شده، بطوریکه مثلا فلان خانم در ژاپن یا فیلیپین یا امریکای جنوبی میتواند با خریدن یکی از این ژورنالها از الگوی آن استفاده نموده، و برای خود یک لباس جالب و زیبا بدوزد.

بزرگترین سالن مد زنانه در پاریس است که «ژاکلین» نام دارد، پس از آن سالن «کریستالیا» است که لباس عروسی علیاحضرت ملکه نریا در آنجا دوخته شده، این سالن ها فروشگاههای بزرگی دارند که انواع لباسهای دوخته، و پارچه های دوخته در آن دیده میشود و انواع و اقسام مد های تازه در معرض تماشای عموم گذاشته شده است، هر سه ماه یا شش ماه یکبار سالنهای مزبور نمایشگاهی از مد های جدید زنانه و مردانه ترتیب میدهند، و کسانی که علاقه مند بتماشای این مد ها باشند از مدتی پیش بلیت های ورودی میخرند و با آنجا میروند بطوریکه هیچگاه جمعیت تماشای در این نمایشگاهها از پنجاه هزار نفر کمتر نمیشود.

مسیو ژاکلین که مدیر سالن ژاکلین است از میلیونر های معروف اروپاست، آیراتمان شهری، کاخ ییلاقی، باغهای زیبا و اتومبیل های متعدد او را هیچکس ندارد، زیباترین زنان و دختران فرانسوی و مشهورترین کتسها و دوشها و معروف ترین ملکه های وجاهت جهان از جمله دوستان و آشنایان و معاشرین او هستند، ریثا هورن ستاره عثوه گر سینما از مشتریان دائمی ژاکلین است، بیگم آقاخان نیز یکی دیگر از مشتریان این خیاطخانه معروفست که تنها برای یک پیراهن چهار صد هزار فرانک باین مؤسسه پول داد.

در اینجاست که از اقصی نقاط جهان، زنان میلیون و ثروتمند با یک تلگراف سفارش تهیه لباس های گوناگون را میدهند، و سالن ژاکلین نیز لباسهای مزبور را تهیه کرده و با پست سفارشی بهر نقطه دنیا که باشد میفرستد.

در همین تهران خودمان هستند زنانی که مشتری دائمی سالن ژاکلین هستند و وسیل پول از جیب آنها بصندوق مسیو ژاکلین میرود. وقتی انسان این وضع را مشاهده میکند و زنان قرن بیستم را با زنان چند قرن پیش مقایسه مینماید دود از کله اش بر میخیزد، زیرا آن زنی که یکروز توی چادرو چاقچور بوده و رو بنده بچهره میسافکند و شلیقه میبوشد، و چارقد بسر میگذاشت یکباره چنان تغییر شکل داد که مانند آن خانم پاریسی اتومبیل و سگ و لباس و موی سر و چشم و ابرو و مژه و ناخن و کفش و جوراب و کیف اوهمه قرمز میشود!! با آن مخدره محترمه ای

ریثا هورن ستاره مشهور سینما از مشتریان دائمی ژاکلین است



ریثا هورن ستاره مشهور سینما از مشتریان دائمی ژاکلین است



صد هزار فرانک پرداخته است





جبه ترمه ، لباس رسمی درباریان قاجار کلاه نمدی ، با سرداری و کمرچین که بکروز هفت قلم آرایش میکرد ، وموی سر خود را با رنگ بوخنا و ابروها را باوسمه ، ومزه ها را باسورمه ، وصورت را باسرخاب وسفیداب و اکلیل رنگ آمیزی مینمود ، حالا همان خانم با لوازم آرایش الیزابت آردن ، و ده ها لوازم آرایش دیگر چهره خوشی رامیآراید و برای اینکار ده هাজার ربال میبردازد .

در ایران موقعیکه کشف حجاب شد ، و زنان ازتوی چادر چاقچور وشلیته وردنبند بیرون آمدند وخواستند بلباس زنان متمدن درآیند ، بحدی قیافه های منحنک درخیابان ها دیده میشد که موجب تعجب وتحیر اروپا دیده ها بود !!

غالب زنهاپالتو بلندو درازی که بسی شباهت بمبا وقبای ندیمها نبود بتن کرده ،

شلیته و شلوار ، لباس زنان عهد قاجاریه و بعضی از ایلات



کلاه اسلابولی ، با سرداری وعبای فلاحیه باوجود این در همین خیابان لاله زار و اسلامبول ودر میان خانمهای شیک و زیبای تهران زنانی هم هستند که هنوز بادکار دوران فتحعلیشاه وحاجی میرزا آغاسی میباشند ، و چادرو چاقچور و روبنده دارند ، مثل اینستکه قرن پانزدهم بقرن بیستم دهن کچی میکند !! حالا که راجع بلباس خانمها صحبت کردیم بی مناسبت نیست که مختصری هم راجع باقایان و تغییراتی که در لباس آنها ایجاد شده سخن بگوئیم . شاید هنوز نمونه هایی ازلباس مردان دوست سال قبل ، در گوشه و کنار ایران معمول باشد و همان قباهای سه کتی و لباده و رداوسرداری و کمرچین درشهرستان های دور دست مورد استفاده بعضی ازبیرمرد ها باشد ، ولی اگر همین لباسها کمرور کاری بهترین و زیباترین جامه ها محسوب میشد حالا مورد استفاده قرار گیرد موجب تعجب و مسخره عموم خواهد شد . آن جبه های ترمه که رجال زمان فتحعلیشاه و ناصرالدین شاه میپوشیدند ، و آن سرداری و کمرچین ، و آن قبایسی که بدور آن يك شال خلیل خانی میبستند اکنون در درون موزه هاجای گرفته است ، دیگر اثری از عمامه شیر شکری و کلاه تخم مرغی دیده نمیشود ، حتی آن ودنک و شلوار های دهن ازوری زمان احمد شاه هم متروک شده ، و کت و شلوار های جدید جای آنها را گرفته است .

لباس مردانه ای که اکنون در ایران متداول است ، مطابق آخرین فورم لباسهایی است که در کشور های اروپا و امریکامعمول میباشند راجع بهترین نوع لباس مردانه باید بگوئیم که امریکاییها از این حیث از همکاران خود جلو هستند زیرا فورم لباس امریکایی باوریت که رعایت راحت انسان بعد کمال در آن شده است ، درلباسهای امریکایی دیگر آنچه پنبه ، یا آن شانه های بلند دیده نمیشود ، بلکه لباس طوری دوخته میشود که درعین زیبایی خیلی سبک و راحت باشد . اما لباسهای فرانسوی باندازه لباسهای امریکایی ساده و راحت نیست ، زیرا فرانسوی ها خیلی سعی میکنند که کت را تنگ وچسبان بکنند و شانه های آن را نیز «کاره» یا چهار گوش بنمایند ، موضوع رنگ لباس درفرانسه خیلی اهمیت دارد ، مثلاً برای تهیه لباسهای اسپورت ، همیشه رنگ شلوار باید تیره تر از رنگ کت باشد ، اگر کت قهوه ای رنگست شلوار باید تیره تر باشد ، اما در ایران رسم است که با کت اسپورتنی شلوار خاکستری میپوشند و حال آنکه این کار در کشور های اروپایی

لباس دوره مرد ها با شال و پیش بند مرسوم نیست . نکته جالب دیگر اینستکه افراد شیک پوش فرانسوی حتماً پیراهن و کراوات و پوشت و جوراب و کفش خود را برنک لباسشان تهیه میکنند . همچنین با لباس اسپورت کراوات و پیراهن و پوشت آبی بکار میبرند از اینها گذشته لباسهای هر فصل و هر موقع را در فصل و موقع مخصوص بخود مورد استفاده قرار میدهند ، مثلاً لباس تیس یا لباس دریا راهیچوقت در خیابانها نمیپوشند ، همچنین لباس مشکی را که مخصوص عصر و شبست روز ها در بر نمی کنند ، و تابستان که هوا گرم میشود ،

قبل از هر چیز رعایت راحت خود را میکنند و از بستن کراوات و یقه آهاری و پوشیدن لباسهای زیاد شیک و رسمی خودداری مینمایند ، اینها که گفته شد مربوط بلباسهای مردانه درفرانسه است ، اما لباسهای اسپورت امریکایی سه دکمه دارد و جلو آن کرد است و جیب آنها هم از روست ، بعلاوه دوچاک در دو طرف کت دیده میشود ، ولی لباسهایی که اسپورت نیست هیچوجه چاک ندارد ، شانه های آن هیچوجه چهار گوش نیست و یشه فراوان ندارد ، سینه آن خیلی نرم و فقط یک

لاموئی دارد ، خیلی آزاد و راحت است و به چین و چروک سینه یا شانه آن اهمیتی نمیدهند ، بلکه تنها توجه آنها یکی بحالت و فورم عمومی لباس و دیگری بر راحتی آنست و بهمین جهت لباس امریکایی در همه کشورها بعنوان بهترین لباس شناخته شده ، اما از لحاظ فنی لباسهای دوخت چکسلواکی و انگلستان و آلمان از سایر کشورها بهتر است ، فورم لباسهایی که در چکسلواکی و آلمان و انگلستان دوخته میشود حد مشترک لباسهای فرانسه و امریکاست ، آلت آنها نه لباس زیاد کشاد میپوشند نه خیلی تنگ ، لباس های دوخت این کشور برای افراد موقر و متین بسیار برارنده است .

لباسهایی که اکنون در تهران متداول است فورم لباس های امریکائیتست ، شاید بتوان گفت ایرانیها چه مرد و چه زن از حیث لباس از بسیاری از مردم اروپا خوش سلیقه ترند ، چنانکه خیاط های فرانسوی و آلمانی تصدیق

حاجی بازاری با عمامه شیر شکری میکنند لباسهاییکه اکنون در ایران تهیه میشود از نظر استیلوفن ، بهتر از لباسهایی است که در انگلستان و سوئیس و اسپانیا دوخته میشود . حالا بد نیست چند کلمه هم راجع بقیمت لباسهای مردانه صحبت بکنیم ، لابد تعجب خواهید کرد اگر بگوئیم در فرانسه برای تهیه یک دست لباس مردانه دست دوزی باید صد هزار فرانک پرداخت ، اما این نکته را هم بگوئیم که بهای یکدست لباس معمولی با مزد خیاط و بهای پارچه بیول مایعاً در حدود سیصد و پنجاه تومان میشود .



یک زن ایرانی با چادر و یقه



# پنبه خون آلود اینتلیجنس سرویس



مأمورین آستانه طبق دستور نایب التولیه مردی را متفرق کردند و بهلول را گرفته و در کشیک خانه نگهداشتند. ولی مردمی که اول متفرق شده بودند باز بحریک عناصر مشکوک و مرعوزی مجدداً جلوی در کشیک خانه اجتماع کردند و استخلاص شیخ بهلول را خواستار شدند. در آن روزها که رضا شاه در اوج قدرت و اقتدار بود اینگونه تظاهرات و عرض وجود از مردم کاملاً عجیب و بیسابقه بود، تنها تلقین مأمورین اینتلیجنس سرویس و نفوذ کلام بهلول بود که مردی را اینچنین جری ساخته بود.

شبهای جمعه اسدی معمولاً برای سرکشی به املاک اختصاصی خود به نزهت گریه فریمان میرفت و عصر جمعه برمیگشت. ساعت سه بعد از ظهر آن روز که پنجشنبه بود قبل از اینکه سوار اتومبیل شود و به فریمان برود بمحمود فرخ که صدی دفتر آستانه را داشت دستور داد از طرف اورپیس شهریانی تلفن کند و بگوید که من میخواهم به فریمان بروم و از اوضاع نگران هستم، باینجهت باید فوراً بهلول را از کشیک خانه ساعت چهار بعد از ظهر بود که دادرش رئیس اداره اطلاعات شهریانی خراسان نزد نایب التولیه رفت و از طرف سرهنگ بیات رئیس شهریانی گفت چون حالا روز است و مردم در آستانه اجتماع کرده اند و ممکن است انتقال بهلول از آستانه به شهریانی در جلوشتم مردم سبب شود که تصادمی رخ دهد اگر موافقت میفرمائید شب ساعت ۱۲ عدهای مأمور میفرستیم و بهلول را بزندان شهریانی منتقل میکنیم، بنابراین شما با خاطر آسوده به فریمان تشریف ببرید.

اسدی هم قانع شد و ساعت ۵ بعد از ظهر آن روز با اتومبیل بسوی فریمان حرکت کرد. در این سفر سه تن از کارکنان آستانه حاجی رفیع، معتمد، و حسن نام همراهِ نایب التولیه بودند. اسدی شب بعد فریاد کردمانند همان شب بمأمورین املاک اختصاصی که برای اخذ دستور حسبالمعمول به فرهاد کرد آمده بودند دستور های لازم را داد. صبح جمعاً اول آفتاب، نماز صبح را خواند و پس از صرف سبانه با فراغ بال مشغول مطالعه بود که سروان جهانسوزی متصدی املاک اختصاصی فریمان سراسیمه نزد او آمد و تلگرافی تقدیم کرد.

تلگراف خیلی کوتاه بود، ولی مندرجات آن بقدری در روحیه نایب التولیه اثر کرد که پس از مطالعه آن بی اختیار از جا پرید، و در حالیکه با عجله لباس میپوشید سباز اتومبیل را حاضر کنند. اسدی دوباره دستور تلگراف را فرستاد و تلگراف با معاضد محقق الدوله عطار رئیس پست و تلگراف مشهد بود و چنین نوشته شده بود: «فریمان - حضرت آقای اسدی - برای امر لازمی وجود حضرتعالی در مشهد ضروری است، فوراً

چند روز بود که مرد مرعوزی با لباس روحانیون در مسجد ظاهر میشد، و مردم را با قلاب تشویق مینمود، یکشب قبل از کشتار همانمرد ریش مصنوعی را از صورت برداشت، عبارات از دوش انداخت، عمایه را بر زمین نهاد، کلاهی بر گذاشت و از مشهد مفقود شد و چند ماه بعد خبر او را از چین آوردند!!! ..... هنگامیکه سر بازان بطرف مردم شلیک کردند جمعی کشته و زخمی شدند، همانمرد گروه انبوهی با چوب و چماق و سنگ و کلوخ بر بازان حمله ور شدند و آنها را عقب نشانند ..... طرفداران بهلول میگفتند، سه شبانه روز است بهلول غذائی نخورده، قطره آبی ننوشیده، لحظه ای چشم بر هم نهاده و پی در پی از بالای منبر صاحب الزمان مشغول نصیحت و موعظه است .....

## خلاصه قسمتهای پیش

در زمان سلطنت رضاشاه، داور وزیر مالیه و اسدی نایب التولیه خراسان بودند، این دو بر اثر ابراز لیاقت مورد توجه شاه شدند، در اینموقع چون محصول خراسان فوق العاده زیاد شد داور و اسدی تصمیم گرفتند مازاد محصول آن استان را به دولت شوروی بفروشند، وقتی اینکار صورت گرفت دولت انگلیس که از عقد قرارداد بازرگانی و فردیکی ایران و شوروی سخت ناراضی شده بود دستگاه مخوف اینتلیجنس سرویس را بکار انداخت و تصمیم گرفت از داور و اسدی انتقام بگیرد، برای انجام این منظور در مدتی کوتاه باقیمانده محصول خراسان را خرید و با ایجاد قحطی مصنوعی غوغای عظیمی در آن استان برپا کرد - مدتی بعد موقعیکه موضوع تغییر کلاه پیش آمد در خراسان هرج و مرج شد و آتش فتنه و آشوب را شعله ور گردید .....

## حرکت فرمائید

نایب التولیه از مطالعه تلگراف بعدی دچار وحشت شد که بی آنکه خودش بداند چه میکند آنرا باخشم تمام مجاله کرد و بدور انداخت، پس از لحظه ای فکری کرد و خم شد که آنرا از زمین بردارد ولی معتمد

## توضیح

شرح ذیل از طرف خانواده مرحوم داور راجع بسلسله مقالات مربوط به «پنبه خون آلود اینتلیجنس سرویس» بدفتر مجله تهران مصور رسیده است:

هیئت تحریریه مجله تهران مصور

در شماره قبل آن مجله مطالبی راجع به مرحوم علی اکبر داور نگاشته شده که بکلی عاری از حقیقت میباشد. هر چه سرگذشت و شرح خدمات آن مرحوم در تاریخ ضبط شده است معذک جهت روشن شدن ذهن خوانندگان محترم آن مجله و بخصوص جوانان کشور خواهشمند است موضوع زیر را در اولین شماره درج فرمائید:

مرحوم علی اکبر داور قبل از اینکه بجهانی که شرح آن در این مختصر نمیگنجد بسویاه مرحوم حاج ابراهیم آقای پناهی بتوان سرپرست دوپسر مشارالیه آقایان جعفر و محمود پناهی باروفا فرستاده شود مدعی العموم تهران و قبل از آنهم ریاست دفتر کل وزارت پست و تلگراف را عهده دار بوده است.

خود آن مرحوم و همچنین فامیل پدری و مادری معظم له از اعیان سرشناس و مورد احترام ایران میباشند. بخصوص شرح حال محمد حسن خان جد پدری مرحوم علی اکبر داور که از رجال و حاکم ایالت سیلان بوده و همچنین سایر اجداد آن مرحوم در ناسخ و

## ۴-

پیشدستی کرد آنرا از زمین برداشت و خود دستی به نایب التولیه داد.

چند دقیقه بعد اتومبیل با سرعت تمام باغها و مزارع سبز و خرم فرهاد کرد و پشت سر میگذشت و سرعت بسوی مشهد پیش

التاریخ بطور تفصیل درج گردیده و لازم به تکرار نیست.

جای تعجب است اشخاصی که در زنده بودن مرحوم داور از قبیل معتمد له بمقامات و گرونت رسیده اند هنوز نیز نسبت به نام داور خیالات سوء دارند.

شمس آفر داور ۳۰۹۰۹۱

این شرح را نیز آقای مشکینی بعنوان توضیح در باره مقاله فوق ارسال داشته اند. مرحوم داور در موقع سفر اول خود باروفا آقایان تهرانچی ها اساساً اطه و آشنائی نداشته و بواسطه دوستی و رفاقت با مرحوم حاج ابراهیم آقای تبریزی مشهور به پناهی که قصد اعزام فرزندان خود را برای تحصیل باروفا داشت بهیست اولاد آن مرحوم که ظاهراً یکی از آنها آقای جعفر پناهی میباشد فرنگستان عزیمت و ضمناً تحصیلات عالی خود را نیز تکمیل نمود و پس از مراجعت بایران بسویله آقای حاج میرزا علی بازرگان معروف به وینه با آقایان تهرانچی ها آشنائی پیدا کرد. در مورد دیگر از مقاله مورد بحث شهرت (اکبر خالدار) بین بیجه های محل برای مرحوم داور عنوان شده بود در این باره نیز باید باحضار خاطر خوانندگان محترم تهران مصور برساند که امر چه آن

میرفت. در جاه خراب و پر دست لدار فرهاد کرد بهمشهد علی اکبر راننده بیوک کروکی اسدی با سرعت هشتاد کیلومتر اتومبیل میراند، ولی نایب التولیه که خیلی ناراحت بود دائماً میگفت تندتر، سریعتر، چرا چرت میزنی، خنده!

مرحوم خالی نسبتاً بزرگ و سیاه بچهره خود داشتند لکن هیچگاه چنین شهرتی با کبیات و آثاری که این عبارت در ذهن متبع عامی تولید میکند نداشته اند و علت اینکه بعضی از مخالفین شخصی و سیاسی داور این شهرت را به آن مرحوم نسبت داده اند این است که در اواخر سال ۱۳۰۵ که وزارت عدلیه سابق بدست داور منحل شده و محاکم و دوائر جدیدی در تهران در جریان تشکیل و استقرار بود روزنامه یودیه اقدام بقلم داشتند فرزانه و فاضل محترم آقای عباس خلیلی منتشر میشد و حملات سخت برویه آن مرحوم در تجدید تشکیلات عدلیه مینمود و در یکی از شماره های این روزنامه مقاله فکاهی تحت عنوان (در معرض افکار) درج و عبارت (اکبرم خالدار اصغرم خالدار) بمناسبتی در طی آن مقاله نگاشته شد مخالفین آن روزگار مرحوم داور غالباً از قضات یکبار عدلیه بودند که در تشکیلات جدید بخدمت دعوت نشده بودند این مقاله فکاهی و عبارت نامبرده را باعتبار اینکه روزنامه اقدام مخالف داور است و باینکه ابد اسدی از او برده نشده بود بان مرحوم چنانند و الا همانطور که در بالا ذکر شد مرحوم داور مطلقاً و ابداً چنین شهرتی نداشتند.

اسدی نایب التولیه آستانه قدس، و کارکنان آستانه هنگام تغییر کلاه

بطوریکه فلا کنتیم اسدی پس از معامله ایران با داور - شوروی و قحطی خراسان بیشتر اوقات خیالش ناراحت بود، خصوصاً موقعیکه بهلول هم پیدا شد و جنجال تازه ای برآورد، و متعاقب آن تلگرافی هم بدستش رسید که او را بسرعت احضار کرده بودند. اسدی در راه پیش خود حدسهای گوناگونی میزد. میگفت آیا چه اتفاق خارق العاده ای رخ داده؟ آیا زلزله ای در مشهد رویداده؟ آیا شاه مرا احضار کرده؟ آیا بلائی بر بیگمها آمده؟ آیا بهلول دست کل نازدای به آب داده؟ آیا شاه بشرکت او در معامله با شوروی پی برده؟ آیا جم که ناز گیها صاحب نفوذ شده ضربتی به او زده؟ آیا دبیر اعظم بری او مایه آمده؟ چشمه؟ این تلگراف فوری چیست؟ دلیلی ندارد رئیس پست و تلگراف با این لحن با تلگراف کند و وجود او را در مشهد لازم و ضروری دانند. لکن شاه بی خبر به مشهد آمده باشد؟ اما نه، چنین چیزی ممکن نیست. نایب التولیه در دریای خیال غوطه ور بود که نزدیک دروازه مشهد، حاجی دربان باشی و گرم زبانی ناگهان خود را جلوی اتومبیل او انداختند ...

نایب التولیه که تا آن لحظه وحشت زیادی داشت، از اینکه در اف باشی و زبندی خود را جلوی اتومبیل او انداختند وحشت بیشتری شد، و وقوع حادثه ناگوار را پیش بینی کرد، اسدی هیچ امید داشت که بهلول در غیاب او چه دسته کلی باب داده، و در مشهد چه جنجالی برپا کرده است. (تا تمام)









ولی عاطفه که رئیس دفتر کل وزارت را هرگز ندیده بود با حیرت و با کراهت آیار نگریست و با همه سادگی و صفای روح خود شراره های شیطنت و رذالت را در چشمان او خواند و بازوی مادرش را گرفت تا برآ خود روند.

عفت باو گفت: صبر کن بینم! بعد رو به رئیس دفتر کرد و بالحنی عتاب آمیز گفت:

چرا میگوئید آقا؟ رئیس دفتر تعظیم دیگری کردو گفت: اینطور که خوب نیست خانم! در کوچه ایستادن و صحبت کردن صورت خوشی ندارد! اجازه میفرمائید چند قدم در خدمتان باشم و عرضم را بسمع مبارکتان برسانم عفت ابرو درهم کشید و همچون کسی که با موجودی پست و نفرت انگیز سخن میگوید گفت:

سخن لازم نیست با ما بیاید! اگر حرفی دارید بگوئید...

رئیس دفتر با پرروئی و وقاحت درحالی که دمادم چشم طرف عاطفه می گرداند گفت: عرایضم نسبتاً مفصل است! چه مانع دارد که در خدمتان باشم! با سابقه ارادتی که جنورتان دارم؟

عفت بدرستی گفت: گفتیم که لازم نیست... بروید دنبال کارتان

آخر عرض دارم خانم! دلیل ندارد که سرکار اینقدر از بنده احتراز فرمائید. عفت از جا دررفت و گفت:

سخن آقا، دلیل دارد! خیلی هم دلیل دارد! ممکن است بفرمائید بچه دلیل؟

حالا که میخواهید دلیلتان را بگویم پس بشنویید! بدلیل آنکه شما موجودی پست و بیسرو یا ورذل هستید و به آبرو و حیثیت من و دخترم بر میخورید که شما ولوی بکنم با ما همراه باشید!

رئیس دفتر بیبیوجه خود را باخت زیرا یقین داشت درین گفت و شنود مشاجره موفق و غالب خواهد شد. سر جواب کلام تندو تلخ عفت با لحن عاشق سمجی که فحش دلدار را بجان خریدار باشد گفت:

اختیار دارید خانم! بنده هیچ متوقع اینقدر بی لطفی از طرف سرکار نبودم! خیال میکردم جناب آقای ع. وقتی که خدمتتان رسیدند در باره بنده هم صحبت فرموده و خاطر شریفتان را مستحضر ساخته اند که بنده هم برای عرض مطلب خود خدمتتان خواهم رسید.

رئیس دفتر خیال میکرد! این بیان آخرین ضربت خود را وارد آورده و به عفت و دخترش فهمانده است که همه چیز را میداند و منتظر امیدوار بود که عفت بعضی شنیدن این کلام دست و پای خود را گم کند و با قیافه دیگر و لحن دیگر با او سخن گوید ولی عفت که هزاران فرسنگ از اندیشه بی کعبه سر رئیس دفتر میگذاشت بدور بود تصور هم نمیکرد. رذالت را بجائی رسانده باشد که دروغی چنان زشت و شیطنت آمیز به

رئیس دفتر گفته باشد فوراً گمان بر رئیس دفتر بفرخواستگاری عاطفه افتاده با ع. درین خصوص صحبت داشته است. از نیرو خشمگین تر و تندتر شد و در حالی که گفت: نفرت و بیزارى از سیمایش نمایان بود گفت:

آقای ع. غلط کرد که گوش بگفته های شما درباره ماداد و شما هم غلط کردید که باین فکرها افتادید! بروم عاطفه بازوی عاطفه را گرفت و برآ افتاد.



# بی عرضه

## بقلم: انوشه

### خلاصه قسمتهای گذشته

پنج سال پیش «احمد» از مردی آزادخواه و خردمند بوجود آمد و پدرش او را طبق عالیترین اصول اخلاقی پرورش داد و معتقدش ساخت که بزودی دوران کامروائی دزدان و بی ناموسان و مخنثان پایان خواهد یافت و اهل صلاح بیروز خواهند شد. احمد درین امید بزرگ شد و در فضل و ادب شهرت یافت و عفت دختری یکی از متمولین فریفته ضائل او شد و با چشم پوشی از نروت پدر سفارچ آمد. احمد در وزارتخانه ای بریاست اداره سپیدولی در شیبه درستی و مبارزه با دزدان و سرخشی در مقابل بیگانگان مورد بخش قرار گرفت و بشهرت و دشمنان نادرست خود و دستور شرکت نفت برکنار شد و هر چه بیشتر کوشید بیشتر با دشمنی و کار شکنی مواجه شد تا بجائی که در زمان جنگ اخیر با داشتن چندین فرزند گرفتار فقر و تهی دستی شد و زن سازگارش عفت نیز در نتیجه فشار زندگی و ملاحظه جاه و جلال اقوام خود زبان به شتران کشود و با آنکه احمد بوی ابات کرد که بسیاری از ترقیات عمری بدست زنان زیبا و بقیه خود فروشی آنان برای مردان حاصل میشود و با اعتماد بسلاطت نفس خود شخصاً برای بازگرفتن حق احمد نزد وزیر متبوع او رفت. وزیر جوان و با کفایت (۱) با همه رذالت و شهوت پرستی در مقابل مناعت و تقوی عفت سیر انداخت و ناگزیر از نوشتن دستور انتصاب احمد بمقام مدیر کلی شد و رئیس دفتر کل بوزیر وعده داد که این زن را رام کند. درین میان آقای ع. روزنامه نویس رذل شهوت پرست در وزارتخانه عفت را دید و با همه درستی و بی اعتنائی او تصمیم گرفت کاملاً از ویستاند. و برای رسیدن باین مقصود هنگامی که احمد شخصاً کار خود را در وزارتخانه دنبال میکرد و بدرستی فهمیده بود که فقط بقیه استفاده ز زیبایی زشت ممکن است حکم انتصاب او را بدست دهد. آقای ع. یک جوان هر جانی را بنام اسفهادی و بیمنوان و تاجر زاده عقیق و آبرومند و دوفاخته پیرو جوان را بنام مادر و خواهر او برای خواستگاری دختر بزرگ احمد بخانه او برد و با لبر تان و ترویر جلب موافقت کرد و نقشه اش این بود که عفت و عاطفه را به باغ دور افتاده ای بکشاند و مقصود خود را بر آورد. ولی این نقشه در آخرین لحظه بر اثر مکر احمد مایمل شد و احمد پس از تحقیقاتی دانست که تیرگی در کار بوده است و از ع. مواخذه کرد ولی ع. باز رنگی و ترویر چنین جلوه داد که اسفهادی کلاه او را نیز برداشته و ناپدید شده است. از آن پس زندگی بر احمد سخت تر شد و مأموس از دستگاه دولت از رام عقیق منصفانه مقدمات تأسیس دکانی بنام «ترقیات عصر طلائی مغازه جگر کی احمد نوسنده و دانشمند معروف» فراهم آورد و آثار و مدارک تحصیلی خود را در ویرترین هائی آماده ساخت که جلو دکان گذارد و خود در آنجا مشغول کار شود. مهدی دوست قدیم احمد او را با دلائل قوی ازین کار که ممکن بود هانه و وسیله آشوبگری بدست ماجراجویان دم منصرف ساخت و بنا برین کردن مبلغی را مؤسسه مطبوعاتی تأسیس کردند ولی عالم کسب و تجارت را نیز ممان از قلب و نادرستی و بیشری دیدند و با ضرر بسیار دست از آن کشیدند. وضع مملکت روز بروز بدتر و زودگی احمد سخت تر میشد درین اثنا روزی در یک مجلس سخنرانی فرهنگی آقای ع. را دید و تف بصورت او انداخت. ع. برای اینکه بطور غیر مستقیم انتقام گرفته باشد به رئیس دفتر وزارت گفت که مقصود خود را از عفت و دخترش حاصل کرده است. رئیس دفتر با امید کامیابی روزی که عفت با عاطفه بیازامیر رفتند ناپابولی که از گرو گذاشتن فرزند همیه کرده بودند زیر پوشی برای بچه ها بخرد خود را به آنان رساند و گفت: خانم عرض دارم... عفت او را شناخت.

ولی رئیس دفتر از رونق او بیزبایی آندو بعن کت در آمد و گفت: اجازه بفرمائید خانم! اولاً بنده چیزی به آقای ع. نگفتم بلکه خود ایشان طبق فراری که باینده و حضرت اشرف وزیر سابقمان داشتند موضوع را به بنده اطلاع دادند... اکنون فقط ازین موضوع آقای ع. خبر دارند و بنده، و تصدیق میفرمائید که... عفت چنانکه گفتی تازه متوجه موضوع شده و مقصود رئیس دفتر وزارت را دریافته است تا گهگان استاد روی خود را که گفتی از همه اجزاء و وجنات آن آتش خشمزبانه میکشید بشندی به رئیس دفتر گرداند و گفت: چه میگوئی پس؟ چه من زخرف میگوئی؟ اصل حرفت چیست؟ واضحتر بگو تا من هم پدر ترا بسوزانم و هم پدر آن بیشری را که با تو راجع به احرف زده است؟ رئیس دفتر ترسید، رنگ از چهره اش پرید! قیافه عفت و نگاه او ولحن او شبههائی در دلش بوجود آورد... احساس کرد که با چنین زن بعید است کسی بتواند سخنی بر

خلاف مناعت و تقوی گوید و از آن دشوارتر و غیر ممکن تر است که کسی مقصودی از آن قبیل که آقای ع. گفته بود از او بر آورد. فوراً بفکرش رسید که مبادا ع. دروغ گفته و شرارت کرده باشد... بعضی آنکه این تصور در دعایش راه یافت بگاهی دقیق به عفت و عاطفه انداخت و با همه دماغ تیر و مور و تاریکی که داشت توریایکی وعصمت و صفار در چشمان آنان درخشان دید.

در وضع دشواری قرار گرفته بود؛ نگاه عفت، همراه با شعلهئی خشم آگین و سوزان مثل این بود که میخواهد همه موجود او را بسوزاند تا جوابش را از اعماق وجودش استخراج کند. سر بزیر انداخت، لحظه ای در ذهن خود بجستجوی کلامی مناسب پرداخت تا شهبه را از خاطر عفت بزاید و خشم او را فرو نشاند؛ آنگاه با شرمندگی و با صدای تقریباً لرزان گفت:

بنده عرض نکردم خانم! آقای ع. هم چیزی بمن نگفتند، موضوع خیلی ساده است. چیست؟ فوراً بگو! مربوط به کار...



دیگر در خانه نیز دلخوشی نداشت و مشاهده چهره عبوس عفت و وضع مفلوك اطفالش که فشار نداری و احتیاج، رنجور و محزونشان ساخته بود نشاطی بوی نمیبخشد.

آقای شماس. آقای احمد... عفت گفت: این مزخرفات که میگوئید چقدر بی بکار احمد دارد؟ رئیس دفتر گفت: چیز عجیبی است!

چطور توجه نمیفرمائید؟ بنده عرض نکردم که موجب سوء تفاهم شود... آقای ع. باینده و حضرت اشرف وزیر سابقمان قرار گذاشته بودند که طرح تصویب نامه ای راجع به آقای احمد... تهیه کنیم و به هیئت وزیران برود! این طرح هم تهیه و پیشنهاد تصویب شد و مدتی گذشت و آقای احمد به وزارتخانه مراجعه فرمودند؛ بنده از آقای ع. پرسیدم ایشان گفتند آقای احمد خودشان نمی...

خواهند کاری بپذیرند، قرار بود بنده این موضوع را به حضرت اشرف عرض کنم؛ اتفاقاً کابینه عوض شد، حالا کس کار را تصادفاً در کوچه زیارت کردم بفکرم رسید خدمتی انجام دهم و عرض کنم که کار آقای احمد از همه جهت روبراه است و دیگر هیچ اشکال ندارد فقط باید ایشان بوزارتخانه مراجعه فرمایند تا مقاد تصویب نامه هیئت وزیران در باره ایشان اجرا شود!

عفت که با دقت گوش باین توضیحات داده و بخوبی احساس کرده بود مجموع و دروغ است گفت: بر فرض حرفتان را عوض نکردم باینده و این مطلب هم ساختگی نباشد باز من شما نه اجازه میدهم درین کار دخالت کنید و نه حق میدهم بیکبار دیگر سر راه من قرار گیرید! بروید...

بسرعت رو از او گرداند و با عاطفه برآ افتاد. رئیس دفتر باز هم خواست سلامتی و زرد، دو قدم بدنبال آندو رفت و گفت: یک دقیقه دیگر هم اجازه بفرمائید خانم! عفت نیم رخ خود را بشندی بطرف او گرداند و گفت:

از حالا بیعد جز بوسیله سبیلی جوابی نخواهی شنید... اگر خوش داری بین مردم رسوا شوی باز هم بیا... رئیس دفتر ایستاد، جرأت نکرد بردود؛ چند نفر راهگشدار که از طرف مقابل آمده و آخرین کلمات عفت را شنیده بودند چون نزدیک او رسیدند خنده تسخر سرا پایش زدند و بی زبانی که در آن تردیدکی جلو نری ایستاده بود گفت:

تنهات زیر گل برود. مرده شور سخت نحتس را ببرد پسره مزلفا! بازن مردم چنگار داری! رئیس دفتر چارهئی جز آن ندید که از تعاقب عفت چشم پیوشد و باز گردود با جوانان چند دفعه سر عقب گرداند و عفت و عاطفه را از پشت سر نگریست و چون آنان بدون نگرستن بدنبال خود کوچه را بیابان رساندند و ناپدید شدند رئیس دفتر با خود گفت:

باین ع. بدجنس دروغ گفته خواسته است من دم چک این زن که بقیتم با این زن که خیلی ناقلاست! دخترش هم بد چیزی نیست! اینطور نمیشود؛ باید این مرد که بدروز نامه نویس را ببیند کم و تهوتوی مطلب را از زود بیاریم! اگر دیدم واقعا توانسته است کاری انجام دهد یک کاغذ مینوسم و بهر نیست شده باند بدست زن که با دختره میرسانم! باید بنوسم خانم، من باین دلیل و باین نشانی میدانم که بین شما و آقای ع. چه گذشته است! اگر میخواهید کس دیگر خصوصاً شوهرتان که خیلی غیرتی است این موضوع

شماره ۴۳۶



رانداند باید لجاجی و سرسخی نکنید و گوش  
بغرض بنده دهید !  
درین موقع زنی چادر بسر که سالانه  
سلانه راه میرفت و اطوارش معریفش میکرد  
که چه کاره است نظر او را جلب کرد. رئیس  
دفتر وزارتی همه چیز را از یاد برد و دنبال  
اوستافت ...

اماغت پس از دور شدن از رئیس دفتر  
چنان خشمگین بود که همه پرشش های  
عاطفه را بی جواب میکذاشت : به بازار  
رفتند ؛ باندازه پولی که داشتند چیز هائی  
خریدند و باز گشتند ... احمد در خانه بود  
و بنوشتن اشتغال داشت ... عفت خواست در  
باره ملاقات با رئیس دفتر و چیز هائی که از او  
شنیده بود با احمد صحبت بدارد ولی او را  
ملول و خسته دید و تر آن دانست که این  
صحبت را بسوقت دیگر گذارد که هم خود  
عصبانی نباشد و هم شوهرش آرامتر و برای  
شنیدن اعتراضات او مستعد تر باشد چون  
عفت نمیخواست راجع به چیز های زشت و  
ناروائی که از گفته های رئیس دفتر احساس  
کرده بود چیزی بگوید بلکه میخواست باز  
دیگر شوهرش را مورد ملامت قرار دهد که  
چرا لجاج ورزیده و با وجود صدور تصویب نامه  
بدنبال کار خود ترقه و چرا این موضوع را  
از او پنهان داشته است .

چند روز بعد مهدی بدیدن احمد آمد.  
احمد در خانه نبود عفت آنچرا که از رئیس  
دفتر وزارتی شنیده بود برای مهدی شرح  
داد ... مهدی از شنیدن این شرح بدست  
دریافت که رئیس دفتر چه مقصود داشته و  
چه میخواسته است ولی درین باره سکوت  
اختیار کرد و بعفت گفت :  
- شما به احمد چیزی نگویید ؛ من  
بهمه میگیرم درین خصوص با او صحبت  
کنم !

- آخر من باید بدانم .

مهدی بالحن جدی گفت : خانم ، من  
از شما خواهش میکنم ؛ التماس میکنم ،  
شمارا بهر چیز که نزد شما عزیز و مقدس  
است قسم میدهم حتی يك كلمه بلحن اعتراض  
و بلحن ملامت با احمد حرف نزنید ؛ من ناچارم  
بمقول معروف اعلام خطر کنم ، اعصاب احمد  
نی نهایت ضعیف و روح او بی اندازه تیره و  
همه وجود او يك پارچه یأس شده است ، یأس  
از همه چیز . من هم بین خودمان باشد کاملاً  
با حوق میدهم ؛ زیرا درین چند روزه که  
اقدامات و دوندگی هائی بخاطر او کرده ام  
تقریباً در اتمام که نظر او صحیح است و آنچه  
من در راهی که پیش گرفته ام کوشش و  
تلاش کنم چیزی جز سعی بی حاصل نخواهد  
بود ؛ با وجود این چیزی با احمد نخواهم  
گفت که یأس و بدبینی او را تقویت کند و از  
بای نخواستم نشست شاید بتوانم کاری انجام  
دهم و او را ازین وضع برهانم ... بهر صورت  
شما باید این نکته را یقین بدانید که احمد  
از نظر روح خود و احساسات خود قدم در  
مرحله خطرناکی نهاده است ؛ يك نیش  
کوچک ، يك تحریک کوچک ، ممکن است  
شدن نخواست او را از پا دراندازد ، و زبان  
شاهی موافق باشد خاموش کند ؛  
کنم که شما تحمل و بردباری و سازش راز  
بودن سالهای اخیر مثل يك شهید نبردیده ؛  
وجود این خوب فکر کنید اگر خطری



## داستان جذاب و تاریخی پسر رابعه شاهکار بزرگ «انوشه» نویسنده محبوب شما مجموعه زیباییها ، حوادث شیرین و عشقهای شورانگیز درین ماه شروع میشود

است صدا بلند کرد و گفت :  
- قائده ندارد ؛ هنوز خیلی زود است  
که در مملکت ما اهل صلاح و تقوی بتوانند  
رشد کنند و برای من خیلی دیر شده است  
که بتوانم امیدوار باشم و در انتظار وضع بهتری  
بنشینم ؛ پس است ؛ دیگر با من از امیدواری  
از خوبی ، ازین بچه گول زنکها حرف  
نزنید ؛ من با بر آستانه سرنوشت خود  
نهاده ام .  
عفت دیگر جرأت نکرد چیزی بگوید  
و شب چون چراغ خاموش شد و احمد به -  
خواب رفت او نتوانست بخوابد و هزار خیال  
و تصور بفرزت هجوم کرد ؛ هزار چیز با خود  
گفت و از دل پر آشوب خود جواب شنید ؛  
سر انجام احمد با قیافه ئی که در هفته ها و  
ماههای اخیر داشت پیش چشم خیالش مجسم شد  
و عفت خواه و ناخواه احساس کرد او را بصورت  
باری سنگین بردوش خود ، بصورت موجودی  
مزاحم در مقابل خود می بیند ؛ باز سنگینی  
که توان بر زمینش گذاشت ، موجود مزاحمی  
که محبوب هم باشد و چشم از او توان پوشید .  
در خلال این تخیلات چندین دفعه از  
اعماق سینه اش فریادی بر آمد که بلبش  
نرسید ولی در وجودش مثل غرش يك رعد  
هولناك صدا کرد ؛ این فریاد میگفت :  
- بتنگ آمده ام ! یزار شده ام ! این  
چه عذاب است ، این چه شکنجه است ! چرا  
باید عمر عزیز من اینطور بهر نیم و محنت بگذرد !

صبح روز بعد احمد بر چهره عفت اثر  
مهربان و لطفی نتواند و در صدای او آهنگ محبتی  
نیافت و دلگرفته تر و نا راضی تر از هر روز  
بیرون رفت .  
روزهای دیگر نیز بهمین نحو سپری میشد  
و این زن و شوهر میتوان گفت حوصله و  
رغبتی نمی یافتند با هم بخوشروئی و صمیمانه  
صحبت کنند یا لااقل غم ها و اندیشه های  
خود را دوستانه با هم در میان گذارند و از  
یکدیگر تسلی جویند .  
با وجود این احمد در عین خفقانی که  
در روح خود داشت گاه از خود می پرسید :  
- چرا عفت اینقدر سرد است اجرا اینقدر  
بی اعتناء است ؛ چرا پیوسته غوطه و در  
فکر است ؛ آیا کاملاً بتنگ آمده است ؛ آیا  
میخواهد مرا بگذارد و برود ؟  
و تصور این امر لوزه بر اندامش می  
انداخت .  
يك هفته پس از روزی که مهدی بخانه  
احمد آمده و او را ندیده بود احمد برای  
دیدن او بشمیران رفت . شب چون بخانه  
باز گشت فقط عاطفه و عقیقه را در خانه یافت ؛  
عفت و بچه های کوچکتر شان در خانه نبودند ؛  
عاطفه گفت :  
- عصر از منزل آقا بزرگم خبر دادند  
که حال ایشان بهم خورده است ، مامانم  
بآنجا رفت ، یکساعت بعد هم فرستاد بچه  
ها را بردند ؛ گویا آقا بزرگم سکنه ناقص

کرده و حالت خوب نبوده و مامانم مجبور  
شده است شب آنجا بماند .  
احمد دقیقه ئی چند ساکت ماند ، بعد  
ساعتی خود را به صحبت با عاطفه و عقیقه سر گرم  
کرد . پس از خفتن آنان پشت میز کوچک  
کوتاه خود و در میان اوراق و یادداشت های  
پرافکننده اش بر زمین نشست ، صفحه کاغذی  
پیش کشید و قلمی بدست گرفت ، و مانند  
افراد گیج یا خواب آلود با سستی و سنگینی  
بسیار مشغول خط کشیدن بر صفحه کاغذ و  
نوشتن کلماتی بر آن شد ؛ چندین دفعه نام  
مهدی را نوشت ؛ مثل این بود که تحت تأثیر  
گفته های مهدی است ؛ مثل این بود که مهدی  
ضمن بیان نتیجه اقدامات خود با او گفت است  
که گروهی او را نالایق میشمارند ؛ پس از  
نیم ساعت اولین جمله مرتبی که نگاشت  
این بود :

« کسی که لیاقت و عرضه داشته باشد  
ممکن نیست فرو بماند ... »  
و پس از چند دقیقه نوشت :  
« نالایق ها باید بمیرند . »

چند دقیقه نیز دستش بی حرکت ماند  
و نگاهش بيك نقطه دوخته شد بعد قلم  
خود را ب حرکت در آورد و بسرعت مشغول  
نوشتن این سطور شد :

### با يك پير مرد

« نالایق ها باید بمیرند ، اگر خود بطیب  
« خاطر نمیرند بایدشان کشت ؛ چه بهتر که يك مقام  
« صلاحیت دار ، يك « مجلس صالح » حکم قتلشان  
« را صادر و فوراً اجرا کند تا کشور از  
« يك نقص و از هزار زحمت و ارهه و دلیل  
« هم لازم نیست ؛ بدیهی است که کشور باید بدست  
« افراد لایق اداره شود ؛ نالایقان باید بکشند ،  
« موی دماغند ، بفت نمارزند ؛ چه حاصل  
« دارد زنده ماندن کسانی که نه میتوانند  
« سودی به « لایق ها » برسانند بلکه در دسر  
« برای آنان فراهم میآورند و نه میتوانند  
« برای خود مفید باشند بلکه عمر ناقابلشان  
« را در محنت بسر میبرند - این دو دسترا  
« از هم جدا کنیم ، لایق ها را بگذاریم  
« تا بیشتر ابراز لیاقت کنند و « نالایق ها »  
« را برای اعدام ردیف کنیم ؛ کار آسانی  
« است ، فقط باید به « لغت نامه عصر » رجوع  
« کرد ؛ هر عصر برای خود قاموس خاصی  
« دارد که بدست حوادث و با هم دست  
« « عصر » تألیف میشود - قاموس  
« « عصر خود را بکشایم ؛ « لایق کسی است که  
« جواند کامیاب شود - کامیابی را بهر  
« قیمت شده است بدست آورد ، لایق هستی -  
« رذل و پسر و پا باشد اهمیت ندارد بشرط  
« آنکه موفق باشید - لیاقت در آنست که  
« راه کامیابی را در عصر خود بیاید و بی  
« پروا بویای آن شوید - چشم روشن بین  
« عصر ، شما را فقط در هاله سعادت  
« که امروز گرد سر دارید باز میشناسد ؛  
« دیروز هر که بوده تید امروز متعول باشید  
« و لو بدزدی ، عالم مقام باشید و لو بغیانت ،  
« پیش بروید و لو بوقاحت ، خوش گذرانید  
« و لو بر ذلت ، بهر صورت در صف « لایق ها »  
« جای دارید ؛ همه کس شما را بزرگ می  
« شمارد ، آناتکه جویای کامیابیند تا لایق  
« باشند شمارا سرمشق خود قرار مدهند  
« و آناتکه این سر مشق عالی را پیروی  
« نکنند بلقاقت نمیرسند ... اینست معنی لایق  
« در قاموس عصر ما ؛ البته کسانی که برین  
« قاموس عصر دست نیافته و لغت نامه عصر  
« دیگر را گشوده اند ؛ روح را به تقوی آرستند ،  
« دل را از بدی ها پیراستن ، دست را  
« فقط نادت آویز حقیقت بردن ، پای را  
« فقط تا سر منزل استقامت جلو نهادن ، دماغ  
« را در صندوقه منتطق اسیر کردن ، پشراثر  
« را زنجیر عقل بر پا نهادن ، خط مستقیم  
« بقیه در صفحه ۱۳

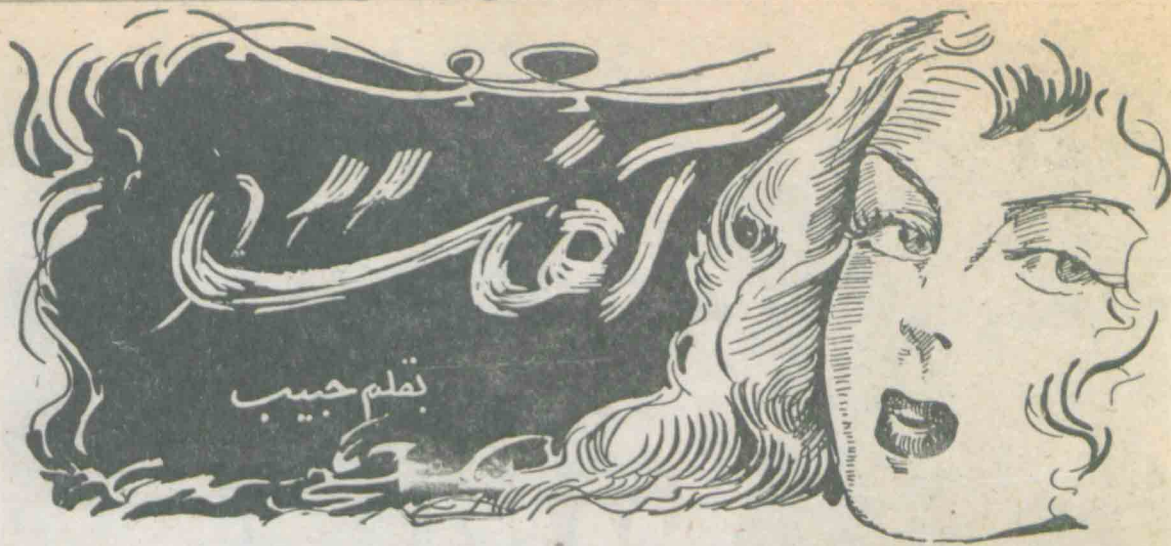


ذبیح الله خان ناگهان ایستاد، یکدست بداولین درختی که در دسترس بود گرفت ، دست دیگر را بالا برد ، سر راست کرد و با خشی که شدت آن همه اجزاء بدنش را میارزاند ، باصدائی که بطور حیرت آوری درشت و خشن شده بود گفت :

— اولاً تو غلط میکنی ، ثانیاً زن طلاق دادن در خانواده ما از جنایت و از کفر بدتر است ، و اگر نه من بیش از هر کس حق داشتم زن خود را طلاق بدهم زیرا در دنیا ممکن نیست زن کسی از زن من بدتر و نفرت انگیزتر باشد با وجود این من بکعمر تحمل کردم و شکنجه و عذاب کشیدم و تنگ و رسوائی زن طلاق را روی خود نگذاشتم ، ثالثاً بیغیرت پست فطرت ، این زن بیچاره بیگناه از تو حمله است میخواهی او را طلاق بدهی که بجهت چه بشود ؟ هیخواهی آبروی خانواده مان را که هزار سال سابقه شرافت و آبرومندی دارد با این حماقت خود بپاک بریزی ، رابعاً عجب احمقی که خیال کرده ای می توانی زنت را بی سرو صدا طلاق دهی و فکر نمیکنی که در نتیجه این کار چه جنجال و افتضاح پیا خواهد شد ، خامساً بیه عقل ناقص چنین رسیده است که اگر ماریونا را طلاق بدهی خواهی توانست با فروغ عروسی کنی ! واقعاً چقدر نفهمی ، چقدر بجهت خود چقدر از آداب و رسوم مملکت خود و وطن خود بیخبری ! تو خیال میکنی اینجا فرنگستان است و دخترها اختیار دار خود هستند و همیشه تونست را طلاق گفتی فروغ خواهد آمد ، خود را در قیفل تو خواهد انداخت وزن تو خواهد شد ! هیهات ، هیهات ! بنام بقدرت خدا که در هیکل باین بزرگی و در کله باین درشتی با اندازه یک فضله مگس عقل نیافریده است ! بگذار خاطرت را آسوده کنم و یکبار دیگر حقیقت را بتو بفهمانم و آب پاکی روی دستت بریزم ؛ دو نکته هست که تو باید بیقین بدانی و من حاضر چند هزار قسم یاد کنم که سرسوزنی خلاف ندارد ؛ یکی آنکه میرزا کاظم خان و زنت و خانواده اش طبق آئین قدیم عقلائی قوم محال است بکسی که زن طلاق باشد ، آهم کسی که یک زن خوب و ممتاز و بی گناه و بی تقصیر را طلاق گفته باشد دختر بدهند ؛ دیگر آنکه فروغ بر فرزند هم که در دلش محبت و علاقه ای نسبت بتو وجود داشته باشد امکان ندارد بعد از ماریونا حاضر به مزاجت بانو شود برای آنکه دختر عاقل و هوشیاری است و خوب میدانند تو که با ماریونا با آنچه سوابق و با آنچه عشق و علاقه و بی آنکه کمترین نفس و علتی در او باشد اینطور رفتار کرده و او را بزاری زار از خود رانده ای محال است یادگیری هر قدر طرف عشق و علاقه ات باشد وفادار بمانی ! این بود حرف من دیگر چه غلط میکنی !

همه این طلق طولانی و آشنین را با یک صدا و میتوان گفت بایک نفس ایراد کرد و هنگام ایراد آن چشمانش چنان سرخ شده و از حدقه بیرون جسته و چهره اش چنان از فرط قرمزی بنفش و کبود شده و عرق کرده بود و متشنج بود که آقابالاخان از مشاهده آن متوحش شده و سر بریزر انداخته بود .

پس از ختم گفته های ذبیح الله خان و هنگامی که او از فرط خستگی و هیجان نفس های منقطع و سریع میکشید و بدرخت تکیه کرده بود تا بر زمین نیفتد آقا بالا خان سر بر نه داشت ، حقیقت آن بود که در



خلاصه قسمتهای گذشته

آقابالاخان با زن زیبای خود ماریونا بعد از جنگ بین المللی اول از فرنگ تهران بازگشت . پدرش ذبیح الله خان حامی ماریونا بود ولی مادر مقدس او خانم بزرگ و خواهر مزوروش خاتمه خانم ناراضی بودند و میخواستند آقابالاخان را بشکند او وادارند ازین رو چون از عشق آقابالاخان به یکی از اقوام خود فروغ آگاه شدند کوشیدند با دامن زدن به آتش این عشق ماریونا را بدبخت کنند . آقابالاخان بکمال چنگیز که خود شیفته ماریونا شده بود فروغ را بخانه غزال فاحشه کشاند ولی سعی او بی نتیجه ماند و بعد برای پنهان ماندن از زنی مجبور شد غزال را بقتل رساند . برای رد کم کردن بایک فاحشه و لکچر هم آغوش شد و از وسوسه گرفت و بعد دانست که چنگیز بجاییش بی برده و برای ایمن ماندن از شر او موضوع را در نامه های متعدد نوشته و بدست چند نفر سپرده است تا پس از مرگش بکشایند و بخوانند . ضمناً وزیر جنگ که از طرفی عاشق ماریونا شده بود و از طرف دیگر به ذبیح الله خان قول داده بود فروغ را برای پسرش محمد ولی خان بگیرد آقابالاخان را با درجه سرتیپی استخدام کرد و با او قرار گذاشت که از گرفتن فروغ برای پسرش چشم ببوشد بشرط آنکه پس از آنکه آقابالاخان ماریونا را طلاق گفت و فروغ را گرفت خود بتواند با ماریونا عروسی کند . در حالی که ماریونا با استیضاب بیوفائی شوهرش پریشان خاطر بود و ذبیح الله خان میکوشید او را به سازش و مقاومت وادارند و خانم بزرگ و خاتمه خانم مشغول جادو جنبل شده بودند آقابالاخان ماریونا را به وان گردش بشمیران برد ولی ماریونا تا در آنجا خود را جلو باغ و زیر جنگ و مواجه با او دید کریخت . جستجوها برای یافتن او بی نتیجه ماند ولی یاسی از شب گذشته هنگامی که آقابالاخان در نتیجه شدت بیماری خطرناکش در منزل وزیر جنگ افتاده بود و نمیتوانست حرکت کند وزیر جنگ با کمک عده بیشتری به جستجوی ماریونا پرداخته بود ماریونا بشهر بازگشت . خانم بزرگ و خاتمه خانم چون دیدند آقابالاخان باز نگشته است بماریونا حمله کردند ، ذبیح الله خان بکمال ماریونا رسیدوزن و دخترش را دور کرد ، ماریونا که همانم بیهوش شد باطاق برد و پس از آنکه او بهبود یافت زبان بملامتش گشود و ادارش کرد که یا شوهرش با خوشروئی مواجه شود و صبح روز بعد در باغ انتظار کشید تا آقابالا خان وارد شد . ذبیح الله خان به توییح وی پرداخت و گفت با این زن بیچاره چه میخواهی بکنی ؟ آقابالاخان گفت : از تو بتنگ آمده ام و میخواهم بیسر و صدا طلاقش دهم .

مقابل آنچه پدرش گفته بود جوابی نداشت ؛ باز هم خود را بر سر یک دوراهه میدید ، چاره ای جز آن نداشت که از دو کار یکی را بر گزیند . بایبدر خود حمله کند و او را تا پای مرگ بکوبد و با سر تسلیم فرود آورد و بشکست خود اعتراف کند .

ذبیح الله خان چون او را ساکت دید با صدای لرزان و خروشان گفت :

— چرا جواب نمیدهی ؟ با وجود این آیا باز هم میخواهی زنت را طلاق بدهی ؟ حرف بز ، من جانم از دست شرارت تو و بیفکری تو و حماقت تو بلب رسیده است ؛ باین جان خسته و رنجور را از من بگیر و بدور بینداز و از شر خودت و مادرت و این زندگی که هیچ روی خوش ندارد راحت کن . یاز اسب غرور و خربت پیاده شوناز بر سایه عقل با هم راه برویم ... چه میگوئی ؟ چه میخواهی بکنی ؟

آقابالاخان خود را در مقابل این پیر مرد لرزان ناتوان دید ؛ چه میتوانست بگوید ؛ پدرش بقدری خشمگین و ملتعب بود که امکان نداشت هیچ چیز جز تسلیم محض پسرش او را آرام سازد ؛ در وسط باغ ایستاده بود ؛ مستخدمین همه در همان نزدیکی ها بودند و اگر خود را آشکار نمیساختند حتماً از پشت درخت ها و پشت درها و پنجره ها گوش بفریادهای ارباب پیر خود داشتند و منطلق محکم او را میشنیدند ؛ بعید نبود که فریادهای پیر مرد بگوش همسایگان نیز برسد و آنان بر سر باهما آیند تا ببینند همسایه محترم و محبوبشان که هرگز کسی جز خنده شوخی و ملامت و مهربانی چیزی از او ندیده و نشنیده است چه شام است که اینطور فریاد میزند و در طرقتش کیست ... در عین حال خود را ناگزیر از جواب گفتن میدید ؛ سکوت او نیز مانند درشتی و طقیاش این پیر مرد را سلما بفریاد زدن و امید داشت . از شر او با همه خشی که در وجودش انباشته شده بود و با همه دل پیر آشوب و دماغ خسته ای که داشت فشاری سخت بر خود وارد

آورد و با آهسته ترین صدائی که ممکن بود در چنین وضع و حال داشته باشد گفت :

— شما آقا جان بیجهت عصبانی میشوید ؛ چرا توجه نمی کنید تا من هم مطلب خود را بگویم ؟

ذبیح الله خان باز چشم بروی او دراند و از ته حلق گفت :

— بگو ، بگو ؛

آقابالاخان گفت : مگر شما بین من و ماریونا وساطت نکردید ؟ مگر صلح نکردیم ؟ مگر از من قول گرفتید که درشتی و بد رفتاری نکنم و سر بر راه باشم ؛ مگر من غیر از این کردم ؟ مگر این گناه بود که فکر کردم قدری هوا خوری و تفریح کند و آندوه و ملالی که داشت از یادش برود . باو پیشنهاد کردم برای گردش بشمیران برویم ؛ گفت نه ، من هم گفتم نه ، بعد گفت آری ، من هم گفتم بسیار خوب ، در کالسکه نشستیم و رفتیم ؛ با آنکه کسالت داشتم بین راه با کمال مهربانی با او صحبت کردم ؛ به نقطه ای رسیدیم که با صفا بود ، من متوجه نبودم متوجه مرا جلب کرد ، من مایل بودم قسط از درون کالسکه تماشا کنیم و بگذریم و حتی باو گفتم شمیران جاهای بهتر ازین دارد ولی اوصار کرد که بیایه شوم ؛ او بیایه شدنم هم بدببال او ، دلم میخواهد از روی برسد . قسمش بدهید که آیامن حتی یک دفعه و حتی یک کلمه باو گفتم از کدام راه برویم ، کجا بایستیم ، کجا بنشینیم ، کجا رانماشا کنیم ؛ یک مزرعه بود ، همانطور که او آنرا نمیشناخت منم نمیشناختم ؛ مگر من از وقتی که از فرنگ برگشتم هرگز بشمیران رفتم ؛ و الله بجان شما در روزگار بیکی و جوانی هم باین مزرعه نماند ؛ ما بودم و آنجا را نمیشناختم و اسم خود آن مزرعه و آبادی های اطرافش را نمیدانستم ؛ ماریونا هم بمن گفت ازین طرف برویم ؛ از آن طرف برویم و من در عین آنکه اسرار داشتم سوار شوم و برویم ناچار میل او را متابعت کردم ؛ رسیدیم پای یک دیوار ، بخدا قسم ،

مزرعات که اینطور با موش مردگی بیان کردی و خواستی خود را حق بجانب جلوه دهی هوا بسرم می افتد که بروم از مادرت بپرسم ترا از کجا آورده !! بخدا هیچ بعید نیست ؛ نمیگویم خود او رفته و فلان و بهمان کرده ؛ ولی مثل اینست که بچه خودش ، بچه خودش و من نقله شده و او بدستبازی ماما و کلفت و کس و کارش نمیدانم بچهره امزاده کدام بیسروپارا برداشته آورده و بمن قالب کرده و آن بچه تو بوده ای !

آقابالاخان آبرو درهم کشید ولی بدون خشونت گفت :

— آقا جان ، این حرف ها از شما زینده نیست !

ذبیح الله خان صدا درشت تر کرد و گفت :

— والله زینده است . بالله زینده است ، تاله زینده است آدم تا حرامزاده نباشد اینقدر دوز و کلک جور نمیکند . اما تو اگر هم حرامزاده باشی از آن خر حرامزاده ها هستی ! خوب پسر الدنگ تو خیال میکنی من منخر خوردم یا از پشت کوه آمده ام که این مزرعات ترا باور کنم ! چه رو داری که دمامم قسم هم بخوری و از جان من و مرگ من مایه میروی ؛ پس بگذار من اصل موضوع را برای تو که خود را بکوچه علی چپ زده ای بگویم تا بدانی که هر کس فکر کند میتواند مرا گول بزند خیلی خراب است ؛ تو باو زین جنگ قرار گذاشته ای ، باو قول داده ای ماریونا را بشمیران ببری و زین چانه او و نمیدانم ، از بیغیرتی تو بعید نیست ، در بغل او بیندازی ، ترتیب کار را طوری فراهم آورده ای که حالا بتوانی بلبلی کنی و بگوئی رسیدن تو و ماریونا باغ و زیر جنگ یک تصادف بوده و این تصادف ماریونا فراهم آورده است . بیچاره بنده خدا ، این کار یکی از آن کهنه مرتبه های دنیاست ، از آن حقه های قدیم است که هر بچه ایجد خوان هم آنرا بلد است ؛ چنانکه طفلک ماریونا هم فوراً فهمیده ، خوش بچوش آمده و توبهانه ای بدست آورده و گریخته ای در امید آنکه وزیر جنگ بتواند او را رام کند ؛ اما او که از نیت تو آگاه بوده فرار را برقرار ترجیح داده و گریخته است . البته من او را ملاقت کردم و باو گفتم که نمیبایستی فرار کرده باشی بلکه نمیبایستی تف بروی تو انداخته ، وزیر جنگ را مات و متحیر و بور گذاشته گریبان ترا گرفته ، کشان کشان بطرف کالسکه ات برده و وادار کرده باشد که با او بشهر باز گردی ؛ ولی این خطای او بعیجوجه از بزگی و زشتی گناه تو نیکاهد و واقعاً آسان باید خیلی روسیاه و بیحیا باشد که چنین نقشه های برای دور انداختن زن خود طرح کند . آقابالاخان جر و بحث درین خصوص را هم با این پیر مرد سخت کسان بی حاصل د بلکه خطرناک یافت و برای اینکه موضوع صحبت را تغییر دهد گفت :

— پس شما با ماریونا حرف زده اید ؛ ذبیح الله خان با لحن تمسخر گفت : بله آقا ، بله جناب آقا ؛ بله حضرت سرتیپ ؛ با او حرف زده ام و او را پس از آنکه مادر و خواهرت بلائی بسر او آوردند که جا دارد در داستانها نوشته شود و او را بحال مرگ انداختند ، و من با هزار زحمت بحالتش آوردم ، و ادا داشتم که از گناه تو ایندفعه هم چشم ببوشد و اصلاً بروی بشیرم تو نیارود که چنین غلطی کرده ای !

مثل این بود که این کلام بار سنگینی





... به مادر احمق بگو، جادو جنبش خیلی اثر کرده است  
برود تماشا کند ...

بازوی چنگیز خان را مجدداً گرفت  
و خنده کنان برآه افتادند  
چون ده پانزده قسم از عمر که از میان  
جمعیت دور شدند علی خان گفت:  
- میخواستم بتو بگویم این زنکه  
بالاخره پیدا نشد.  
چنگیز خان تعاهل کرد و گفت:  
کدام زنکه؟  
- غزال؛ چند شب پیش من بخانه اش  
رفتم؛ گفتند رفته و برنگشته؛ خیلی نگران  
بودند؛ خیلی بگومگو بود، مشتری ها و  
کسانی که بافتشان آنجاست و عرفشان را هر  
شب آنجا میخورند خیلی پیله کرده اند که  
غزال چه شده، شاگردهای غزال هم جز  
اظهار بی اطلاعی جوابی نداشتند، ولی  
بطوری که شنیده ام قدرت کرمانشاهی، به  
حسن خان، همان مرد که گوش بریده که  
میشناسی و خودت بمن گفتی مفتش تأمینات  
است گفته است تنها کسی که ممکن است از  
غزال خبر داشته باشد و بداند چه بلا سرش  
آمده و بکجا رفته است چنگیز است برای اینکه  
در روزهای آخر چیک وییکی با چنگیز داشتند.  
چنگیز خان در پشت خود احساس سرما  
کرد و گفت:  
- عجب زنکه احمقی است این قدرت!  
حسن خان چه گفته؟  
علی خان گفت: همین حرف او بود  
که اسباب نگرانی من شد و تصمیم گرفتم ترا  
پیدا کنم و بگویم که شست خبردار باشد.  
چنگیز با نگرانی گفت: مگر چه  
گفته حسن خان؟  
- گفته است از کجا معلوم که خود  
چنگیز سر غزال را زیر آب نکرده باشد؛ بعد  
هم گفته است: بهر صورت من بتأمینات خبر  
میدهم تا رسماً قضیه را تعقیب کنند و معلوم  
شود چه بلا سر غزال آمده که خانه روزی کمی  
واموال خود را ریخته و یک چکه آب شده  
وزمین فرورفته است!

خود را باور رساند، بازویش را گرفت  
و گفت:  
- حاجی ما شریک!  
چنگیز خان بیکه خورد و سرگرداند  
و چون علی خان را دید و اشاره او را بدید  
زن زیبا ملتفت شد گفت:  
- نه! هنوز خبری نیست، تازه  
رسیده ام... تو کجا بودی؟  
- چند روز بود دنبال تو میگویم.  
- برای چه میگویی، چکار داشتی؟  
- بیا برویم کنار، جایی که جمعیت  
کمتر باشد تا بگویم.  
- جایی نمیروند، مشتری پروپاقرصی  
هم مثل توند دارند؛ میرویم و برمیگردیم،  
شاید هم خودشان بدنال ما بیایند...  
(با صدای بلندتر) اگر جوانی  
و عشق بخواهند که ما داریم، اگر هم پول  
میخواهند کیست که بیش از ما داشته باشد.  
بعد با کمال تشکر و با صمیمیت دست او را  
میفشرد و میرفت... با خود گفت:  
- مثل اینست که هرگز مراحل ترقی  
را مرتب پیموده و بدون انحراف از جاده  
تقوی و درستی موفق شده است. اگر چنین  
باشد یکی از مستثنیات عصر است و در صورت  
من حق خواهم داشت خود را ملامت کنم  
که چرا بقدر او عرضه و کفایت نداشته ام؛  
بد نیست بدهی بگویم او را نیز ملاقات  
کنم و وسیله ای فراهم آورد که با او تجدید  
عهدی کنم؛ هیچ فایده نداشته باشد لاف  
بگذر «کشف یک نکته» فایده دارد...  
اولین دفعه که مهدی را دید باو راجع  
به هژیر صحبت کرد... مهدی از پای نشست؛  
چند تن از وزیران از جمله هژیر را دید و  
راجع به احمد با آنان بتفصیل صحبت داشت؛  
هژیر از یادآوری دوست دانشمند دیرینش  
بقیه در صفحه ۱۸

تنگی و عصبانیت و با بقول خودت دیوانگی  
نخواهی دید... اگر حاضری برویم، والله  
من هم خیلی خستام، شب گذشته را خیلی  
بد گذراندم، خیلی کم خوابیدم... در خواب  
هم از اول تا آخر مادر و خواهرت را دیدم  
که مثل دو ماده بوق باین طفاک حمله  
کرده اند! راستی اگر من نرسیده بودم  
این دو عفرینه این بدبخت را کشته بودند،  
کافی بود یک ثانیه من دیرتر برسم!  
- چطور آقا جان؟  
- کاری کرده بودند که ماریونا  
از حال رفته بود و این دو درنده بی رحم چنگ  
پیش برده بودند که بقول خودشان چشمانش  
را از کاسه بیرون آورند! ... برویم بابا،  
برویم باطابق؛ تا برسیم سعی کن اثر اخم  
و قهر بر صورتت نماند.  
از خیابانی که از جلو در حیاط  
میگذشت بطرف اطاق ماریونا برآفتادند؛  
متوجه نشدند که خانم بزرگ و خانزاده خانم  
پشت در حیاط ایستاده و از درز آن چشم  
بیاض دوخته اند، رفتند و وارد اطاق ماریونا شدند.  
نیم ساعت بعد ذبیح الله خان که از بین  
راه باز میگشت در حالی که یک خنده  
پر هیجان ولی کم صدا و منقطع تکانش میداد  
با خود میگفت:  
- بد نشد؛ زحمتی که کشیدم بی نتیجه  
نماند؛ این دفعه دیگر هم دختره میدانند تکلیفش  
چیست و هم پسره خیال میکنم خوب ملتفت  
شده باشد که اگر بخواد غلطی کند چه  
بلا سرش خواهد آمد.  
در حیاط را گشود؛ خانم بزرگ را در  
ایوان و خانزاده خانم را در حیاط دید، پیدا بود  
که هر دو پشت در بوده و بشنیدن صدای  
پای او گریخته اند... خانم بزرگ وارد  
اطاق شد و خانزاده خانم با یوان رفت. ذبیح الله خان  
صدا بلند کرد و بالحنی تمسخر آلود گفت:  
- او هووی خانزاده! برو ببین مادر احمق  
بگو جادو جنبش خیلی اثر کرده... برو  
تماشا کند تا چشمش کور شود!  
\* \* \*

پسی هر چه  
بقیه از صفحه ۱۱  
فلم از روی کاغذ برداشت؛ این نوشته  
را از آغاز تا انجام خواند، چنانکه گفتی  
از زیر باز سنگینی رسته است نفسی کشیده،  
اسم خود را ذیل آن نگاشت؛ و نام مجله ای  
را بالای آن نوشت و هنگامی که آنرا بکناری  
مینهاد با خود گفت:  
- طفاک خوش خیال مهدی! خوشحال  
است از اینکه در کابینه فعلی قوام با چند  
وزیر آشناست؛ جم، حکمت، دکتر صدیق،  
هژیر...  
چون نام هژیر را بر لب آورد بفکر  
فرود رفت، بیادش آمد که روزی همین هژیر  
کتابی چند زیر بغل به قدر او آمده مثل  
شاگردی که در حضور استاد خود بنشیند  
جلومیز اومی نشست، با او دوستانه صحبت میکرد،  
مشکلات درسی خود را از او میپرسید و

تو برای چیز های دیگر ساخته شده ای،  
تو اگر آدم باشی، اگر سر برآه باشی، اگر  
عاقل باشی، اگر بنده حرص و هوس خود  
نشوی جادو را که درین مملکت سپهدار و  
سپهسالار شوی، وزیر شوی و حتی خیلی  
بالا تر از آن هم بشوی!... تو میگوئی  
ماریونا دیوانه است؛ والله بخدا اگر من هم  
بجای او میبودم دیوانه میشدم؛ آخر برای  
یک زن خوب و وفادار و پاکدامن و فداکار  
که شوهرش را با همه عالم برابر میداند  
چه چیز ناروا تر و هولناک تر و جنون  
آورتر از آنست که بینش شوهرش او را  
بی هیچ گناه زیر پا گذارد و دل به یک زن  
دیگر بازو و آفتد عقل خود را و اصف و  
مروت خود را از دست بدهد که به ناپا بود  
کردن زن خود و گرفتن آن زن دیگر  
مصمم شود!... تو مهربان و با وجدان و عاقل  
باش من قول میدهم ماریونا حتی بیاریکی  
یک موهوم چین بریشانی خود بندازد و صدایش  
از صدای یک قربان صدقه رفتن بلندتر نشود!...  
ذبیح الله خان ساکت شد و منتظر  
جواب ماند ولی آقا بالا خان هم لب  
نگشود. مدت یک دقیقه در کنار هم بسی  
آنکه کلمه ای بر زبان آورند قدم زدند.  
آننگاه ذبیح الله خان گفت:  
- بالاخره بگو ببینم حاضری تصیحت  
مرا بپذیری؟  
آقا بالا خان که طلمی شکوت اخیر تصمیم  
خود را گرفته و نقشه سر بردن با پشیرادر  
مغز خود طرح و تکمیل کرده بود آهسته  
و بالحنی که بسیار طبیعی بنظر میرسید گفت:  
- بله آقا جان، بفرمائید!  
ذبیح الله خان باز هم قدری بچه را او  
نگریست گفت:  
- بجان خودت آفتد قلب و حقه بازی  
و تظاهر دروغ از تو دیده ام که نمیتوانم  
باور کنم!... قلبت را در ته چشمانت می بینم و  
بنظرم میرسد که صاف نیست؛ با وجود این  
میگویم؛ گوش کن؛ با هم به اطاق میرویم؛  
ماریونا منتظر تست و خود را آماده ساخته  
است که خوش رو و مهربان باشد؛ حتی او را  
دیدم که سر آن خیابان باغ ایستاده بود و  
چشم باد داشت همینکه فهمید من او را دیده ام  
رفت... وقتی وارد اطاق شدم تو با خنده و با خلق  
خوش کلمه ای بگو؛ بعد من حرف میزنم،  
بعد دستانت را توی دست هم میگذارم و  
میروم؛ و از هم الان نیز بتو قول میدهم  
ازین پس دیگر از ماریونا بهیچوجه خلق

«صلاح را در هریت، در هر اندیشه،  
در هر عمل فروردن، عقل و وجدان را  
آشتی دادن و فرمان این نیروی مزدوج را  
گردن نهادن، اینها اسباب کامیابی و شروط  
«لیاقت در یک عصر دیگر بود، امروز اگر  
«مشتی نایبا، گروهی کهنه پرست قدم در  
«این راه زده باشند نالاقتند زیرا ناکامند،  
«کوتاه فکرند زیرا فکرشان با همه دور  
«پروازی از افق تقوی فراتر نمیرد، بی  
«جرات و بی اهمتند زیرا جرأتشان  
«هر چه برتر و همشان هر چه بلندتر باشد  
«یاری تجاوز از سردیوار حق دیگران ندارند؛  
«اینان را بکار و بازی نمیتوان گرفت  
«زیرا همکاری اشک و همبازی میبوسند؛  
«در شانایان بهره نمی توان برد؛  
«زیرا در خانه شوهر دست بسته و سر  
«بها میروند و نان خالی خود را میچوند؛  
«اصالح ملک و ملت را بدست اینان  
«نیتوان سپرد؛ زیرا از «سیاست عصر»  
«یخبرند چون دروغ نمیگویند و «مصلحت  
«موقع» را نمیشناسند چون حیات نمی  
«کنند! اینان نالاقتند و باید بهیرونند!»

را از دوش آقا بالا خان برداشت و نگرانی  
بزرگی را از روح او بیرون انداخت... او  
تا آن دم از یک طرف خود را در معرض قهر  
و پر خاش تخفیف ناپذیر پدرش میبافت و از  
طرف دیگر فکر میکرد که با ماریونا  
چگونه مواجه شود و در جواب اعتراض  
مسلم و معقول او چگوید و اگر او دیوانه وار  
فریاد برآورد و جنجال بپا کرد با او  
چه کند؛ وقتی شنید پدرش ماریونا را آرام  
ساخته و بساکت ماندن و نادیده انگاشتن  
وقایع روز و شب پیش وادارش کرده است  
احساس کرد که همه مشکلات بخودی خود حل  
شده و از آشوب و غوغائی که وی از مواجهه  
با آن نگران و هراسان بود چیزی برجا  
نمانده است... مسرتی و صف ناپذیر و غیر  
ارادی دردانش راه یافت و این مسرت فکر  
تازه ای هم در سر او انداخت؛ با خود گفت:  
- فعلا سکوت و آرامش بهتر از هر  
چیز دیگر است؛ وزیر چنگ درست می-  
گفت؛ در نزاع و جنجال کاری از پیش نمی-  
توان برد؛ باید موانع رایصدا از سر راه  
بردارم؛ باید درین مورد با نینه سر بریم.  
و پس از لحظه کوتاهی که باین فکر  
سریع گذشت بلحن یک بچه مطیع گفت:  
- حالا آقا جان، میگوئید من چنگم؟  
ذبیح الله خان چند ثانیه باو نگرست،  
بعد پشت از تنه درخت برداشت، آرنج  
آقا بالا خان را گرفت و گفت:  
- حالا که ظاهراً آدم شده ای و می-  
خواهی حرف گوش کنی، قدم بزیم تا  
بگویم.  
و صدای خود را ملانم تر ساخت و  
گفت:  
- میگویم تو باید آدم بشوی؛ باید  
فکر کنی، تعقل کنی، حساب کنی که صلاح  
کارت چیست؛ باید قدم در راهی بگذاری  
که فردا برای تو پشیمانی بوجود نیآورد؛  
باید بفهمی که عشق تو فروغ اگر باقی بماند  
اسباب بدبختی تو خواهد شد؛ این حرف را  
الان زیر این درختها، بشهادت این آسمان  
و این آفتاب از من بشنو و در گوش خود  
نگاهدار تا اگر خدا نخواسته از راه عقل  
و اصف بیرون رفتی و دست مکافات بسینه ات  
خورد بیاد بیاری و افسوس بخوری که چرا  
دل به نصیحت من ندادی و بعد رحمتی به روح  
من نفرستی، بسخدا یگانه قسم اگر  
ماریونا از میان برود، اگر بفرض محال  
بتوانی فروغ را بگیری طولی نخواهد کشید  
که فروغ جای ماریونا را خواهد گرفت و  
یک نفر دیگر بجای فروغ در دل بیفتد و  
بار و هوسران تو خواهد نشست و آنوقت  
درین ماجرا بلائی بسرت خواهد آمد که  
ترا سیاه بخت و سیاه روزگار و رسوای خاص  
و عام کند؛ بر سر عزیزم، بر سر جانم،  
بر سر پسر من، از مکافات بر سر!... مغز تو  
طوری بار آمده است که بخودی خود نمی-  
تواند این حقایق را بفهمد؛ بدان که کار  
دنیا بی حساب نیست، بدان که این عالم  
صاحب دارد و صاحب آن حسابگر است و  
هرگز در حساب خود اشتباه نمیکند؛ این  
منزخرفاتی را که طبیعی ها، دهری ها و  
لامذهبها میگویند بدو بینداز و نگاه کن  
و دقت کن که تجربه های روزگار چه نشان  
میدهد و چه میگوید؛ بیا آقا بالا از خر  
شیطان بیاده شو، عقلت را بسرت بیار، قدر  
زنت را بدان، هوا و هوس و شهوت پرستی  
را زیر پا بگذار، بفکر ترقی خود باش،

بردی بیان  
بجانب جلوه  
م از مادر  
با هیچ بعید  
فلان و بهمان  
خودش،  
و بدستاری  
چون امر از  
بمن قالب  
ولی بدون  
شمار بینده  
کرد  
ده است، والله  
بدانقدر دور  
حرامزاده  
نی! خوب  
من منحصر  
م که این  
و داری که  
من و مرگ  
موضوع را  
بیب زده ای  
کنند میتوان  
تو با وزیر  
دل داده ای  
چانه او و  
ت، در بغل  
هم آورده ای  
می رسیدن  
یادف بوده  
ده است...  
زان گفته  
قدیم است  
بلد است؛  
فهمیده،  
ست آورده  
بر چنگ  
از لیت تو  
ح داده  
تت کردم  
برده باشد  
زیر چنگ  
ریان ترا  
تت برده  
تت کردی؛  
و گی و  
سان باید  
نقشه های  
کنند...  
خصوصاً  
حاصل  
موضوع  
نه نید؛  
گفت: بله  
سر تپا  
که مادر  
که جا  
را بحال  
زحمت  
و ایندقمه  
تو یازد  
سنگینی







# دوست

# شما



آقای پرویز مقصدی، خرم آباد -

اینکه جلومعلم نتان میلرز دوستیاجه میشود دلش بیشتر حجب و کمروئی افراطی شماست. این صفت بتدریج با تمرین و باتلقین بنفس و با معاشرت رفع میشود. البته حاضر بودن دروس و تسلط در آن نیز بخودی خودجرات و شهامت بمحصل میبخشد.

**دوشیزگان ما کونی** - مؤسسه ای که محصل برای اعزام به آلمان میزند مگر در جراند اعلان کرده است، به همانجا مراجعه کنید توضیح بخواهید.



**آقای مهندس ا.ا. تهران -**

ملاحظه بفرمائید آقای مهندس: خواهر هفده ساله شمارانی است و نامزد خود را که دانش آموز نظام است دوست میدارد، پدر و مادر آن جوان رسماً از پدر و مادر شما خواستگاری کرده اند پس خودشان موافقت کامل دارند که پسرشان زن بگیرد، پدر و مادر شما هم موافقت کرده اند که دختر خود را باین خواستگار بدهند پس لابد تحقیق کرده اند و مطمئن یافته اند و صلاح دیده اند بنابراین شما بیجهت بخود زحمت میدیدو میخواهید مانع این مزاجت شوید. البته اصولاً حق با شماست... بهترین مزاجت ها آن است که شوهر شخصاً و در نتیجه کار و فعالیت شوهر آمد خود بتواند زن خود و بچه های آینده خود را اداره کند و بسیار اتفاق می افتد که زن و شوهر جوانی که خرج زندگیشان را پدر شوهر میدهد بزودگی خوب و شیرینی پیدا نمی کنند و نیز اصولاً تعرفی ندارد که یک دانش آموز، دبیرستان که باید چند سال دیگر تحصیل کند زن بگیرد و این کار غالباً یا از تحصیل و ترقی باز میماند و یا نمیگذارد شوهر خوبی برای زنش باشد؛ ولی وقتی خواهر شما پدر و مادر شما و مادام پدر و مادرش هیچکدام نمیخواهند این حقایق را ببینند شما هم اصرار نداشته باشید فقط حق خود را بگوئید تا تکلیف اخلاقی خود را انجام داده باشید بعد ساکت بنشینید.

**دوشیزه پروین ا.ا. بندر پهلوی -**

اولاً از بزرگی شکم خود با ورزش های مخصوص شکم که مکرر درین مجله دستور داده شده است جلوگیری کنید. ثانیاً این آقا که شما اظهار عشق میکند دروغگو و عوسر است و آخرین خیالت آنست که نسکی روی شما بگذارد و بگریزد و گرنه بهانه می آورد که از مادرو خواهرم اجازه ندارم مزاجت کنم! اگر اجازه ندارد و نمیخواهد زن بگیرد بیجا میکند اظهار عشق میکند، بر نفس گوش ندهید و شوهر کنید خانم.

**آقای اسفندیار ب. تهران -**

از ارسال پیام شما رساندن نامه شامعذریم... اصولاً اینگونه مکاتبات کار بیحاصلی است و جز تضییع وقت و مفشوش کردن فکر شخص نتیجه نمی دارد.

**دوشیزه ش. ن. شیراز -** تکلیف شما در مقابل بدی وضع مالی پدر مهربانتان این نیست که خود را ناراحت و ناراضی نشان دهید و بگوئید که میخواهید خود را از غم بکشید. این حرف ها در این کار هاجبگانه است. وظیفه شما اینست که بوسیله سازش و قناعت مانع آن شوید که پدرتان بیشتر اندوهگین باشد. انشاء الله خدا کره از کارها خواهد کشود برای شما هم بالاخره خواستگاری که صحبتش بایر و شما به نتیجه برسد پیدا خواهد شد. حوصله کنید قدری هم عاقبت و برد بارتر باشید.

**آقای منصور احساسی - اگر**

واقعا میخواهید نقاشی شوید بروید پیش یک استاد و اصول نقاشی را بیاموزید و بعد از روی تصاویر مختلف و از روی طبیعت تمرین بردارید. والا از روی کتاب نمیشود نقاشی شد.



**دوشیزه ف. ر. کرمانشاه -**

پدر و مادر باید چشم و گوششان را برای شناختن اخلاق و رفتار و سوابق خواستگار دختر خود باز کنند و او را در آتش نیندازند. شاید ابوبن شما وقتی حاضر شدند شما را نامزد آن آقا کنند نمی دانستند تا کتون چند دختر را گرفته و پس از چندی طلاقشان گفته است و یکی از آنان هم بیجهت بدبختی ازین آقا دارد حالا که این مطلب مسلم شده است هم شما حق دارید جداً این نامزدی را بهم بزنید و صریحاً بگوئید با این مرد مزاجت نخواهید کرد هم وظیفه پدر و مادر شماست که سعادت آینده شما را فدای این موضوع ناچیز که این مرد در آمد خوبی دارد نکنند.

**آقای م. د. آبادان -**

شرح حال مرد فداکاری که نام برید در تهران مصور سابقاً نوشته شده است و شاید بعد هم نوشته شود. دانشکده های مهندسی چند رشته مختلف دارند که دوره آنها سه یا چهار سال است؛ شما در کدام رشته میخواهید مهندس شوید؟

**آقای ا. ی. تهران -** اسم دختر فشنکشان را بیاس، بگذارید که با اسم خودتان هم مناسب باشد.

# نالها و شکایات مردم



**وضع دلخراش بندر لنگه**

آقای س. احمد علوی طی نامه ای مبنی بر شرح داده اند که بندر لنگه که روزی از بهترین بندر جنوب بوده و شصت هزار جمعیت داشته مدنی است بوضع رفت باری دچار شده جمعیت آن به پنج هزار نفر رسیده و باقی با از بین رفته و یا به بندر عمان پناه برده اند در صورتیکه منابع ثروت از قبیل مسادن نفیس و مهم در خشکی و بهترین انواع ماهی ها در دریا دارد. طرق اصلاح آن یکی هم راه زمینی است که متأسفانه ما دورین پیشین اداره راه بندر عباس از چهار صد هزار تومان اعتبار این کار هشتاد درصدش را حیف و میل کردند و دیگر استفاده از منابع ثروت و تأمین آبادانی آن است.

تهران مصور - توجه ادارات مربوطه را از جمله سازمان برنامه و وزارت راه که این نامه برای آنها هم ارسال شده است جلب میکنیم.

**ظلم يك بیمارستان بیخون**

بانو عذرا اکبریان نوشته است این جانب هیجده ماه پیش در بیمارستان اعلائی ایهر مشغول کار شده ام و درین مدت بکشاهی بمن حقوق ندادند که توانم از مرکز چهار طفل یتیم خرد سالم جلوگیری کنم.

تهران مصور - واقعا کمالی اصافی است؛ بیمارستان اعلائی بجه دلیل چنین ظلمی در حق این زن میکند؟

**سندیکای ثبت نشده**

نامه ای بهر سندیکای مستقل سوزنیان راه آهن رسیده در تعقیب شرح مندرج در شماره ۴۳۴ نوشته است ما طبق قانون مصوب سندیکائی تشکیل دادیم ولی مقامات مربوطه برای ثبت آن اشکالاتی میکنند؛ دیگر آنکه بیجهت نباید هر نهضت کارگری را ائتلاف نودمی نامید و مابدون شك از تهران مصور مسلماتر و وطن پرست تر میباشیم! تهران مصور - چه بهتر! زیرا کمالی که مسلمان و وطن پرست باشد هرگز غده نمی شود و خود را آنک مطامع بیگانگان نمیازند.

**هدیر و ناظم دبیرستان**

در تعقیب شرح مندرج در شماره گذشته راجع به دبیرستان رهنا این توضیح واصل شده است که مدیر این دبیرستان آقای رفعی است و آقای مظفری ناظم دبیرستان است و هر دو از فرهنگیان ممتاز و دارای سوابق بسیار در فرهنگ و در این دبیرستانند.

تهران مصور - تحقیق مستقیمی که توسط خبرنگار ما بعمل آمده است نشان میدهد که درین دبیرستان جلو تحریکات توده ای چنان خوب گرفته شده و محیط دبیرستان چنان منظم و آرام و مساعد برای تحصیل است که روزنامه های توده ای مکرراً آنرا «محیط خفقان آور» شمرده اند.

**تأخیر حقوق**

از جهرم آقای سرافیور نوشته اند هنوز حقوق آموز کاران و خدمتگزاران جزء پرداخته نشده است و ایثار در کمال استیصال و دلبری بر میزند.

**خانین را وسوا و خاموش و گمراهان را بیدار**

و آگاه خواهد ساخت.

**آقای س. م. و. تهران -** خیر، جریان آن فیلم سرگذشت آن خانم نیست و آن زن، سرگذشت زشت و فحش آوری داشته است.

**آقای جواد. م. -** تکمیل هنر موسیقی بسیار کار خوبی است اما مقصود شما را از درسهای نهائی نفهمیدم. اگر مقصود جادو و شعبده و اینطور چیزهاست خیالت را هم از سر بیرون کنید، امروز دیگر وقت این حرفها نیست.

**آقای محمد. ن. تهران -**

اگر پدر بزرگ شما این زمین را وقف اولادو باصلاح برای آنها حبس کرده است که درآمد آن تقسیم شود طبق قانون نمیشود برخلاف وصیت واقف عمل کرد، باوجوداین خودتان با پرونده امر به اداره کل اوقاف مراجعه کنید.

**بانو طلعت. غ. -** برای درمان

حجیب و خجالت بی اندازه مکرر درین سفح مورد صفحات دیگر این روزنامه دستور هائی داده شده است و شاید بعد ها هم باز درین خصوص بحث کنیم.

**آقای رستمی - درود -** اگر

بلند پروازی نکنید و با دختر فهمیده و وظیفه شناس و قاننی از یک خانواده متوسط مزاجت کنید میتوانید خلا زندگی ساده ای با درآمد کتونی خود داشته باشید و بدهم با

**شرط زن و شوهری**

- چطور ممکن است خانم که شما تا کتون باشوهرتان دعوا کرده باشید؟

- هرگز دعوا نکرده ایم!

- صحیح، پس معلوم میشود هتوتون و شوهر نیستند!

**آقای م. ف. تهران -**

نفس و جلو گیری از تحریکات يك شهوانی نشانه بزرگ مردانگی است. شما که تا کتون مقاومت کرده اید بعد ازین خیلی بهتر میتوانید مقاومت کنید، خصوصاً اگر قدر تحصیل علم را بشناسید و خود را بمطالعه مشغول دارید و آینه خود را دوست بدارید... سنواتی راهم که از امروز تا موقع زن گرفتن شما باقی است با همین مناعت و کف نفس بگذرانید و یقین بدانید سعادت آینده در انتظار شما خواهد بود.

**تهران - آقای ا. م. د. د.**

چیزی که نمیکند از شما زن علیل و رجوع و بینوا و مظلوم خود راطلاق گوئید نه جادو جنبل است (که حرفی کاملاً بی معنی و مزخرف است) نه چیزهای دیگر، و نه سستی و بی ارادگی شما بلکه وجدان شماست. این وجدان منصف و با شفقت را محترم شمارید و شانه از زیر بار فرمان او خالی نکنید و سازگار باشید. خدا جزای خیر شما خواهد داد و نصیب خود را دسر با زود از سعادت خواهید برد... ولی وای بر شما اگر وجدان را زیر پا بگذارید.

**دوشیزه فاهید. شیراز -**

است گاهی سرما خوردگی و گریب آرواره و دندانها درد بیاورد ولی این دوام نمیاید و اگر زیاد طول کشید معلوم میشود دندان با ریشه فاسدی در دهان هست؛ پس باید دانی جانتان به دندان ساز حاذقی مراجعه کند.

**آقای ع. ح. ییزارساندیز شامبه**

زنان و دخترانی که زمامه روی میکنند خود را بازیچه هوس ها قرار میدهند بسیار بیجاست و مایم درین خصوص در مجله زیاد نوشته ایم، ولی کویکوش شو؟ در مملکت ما عوامل تقویت هوس و خود آرائی و جلفی زنان و دختران بقدری زیاد شده است که مگر خدا برای دفع آن تفضل کند.



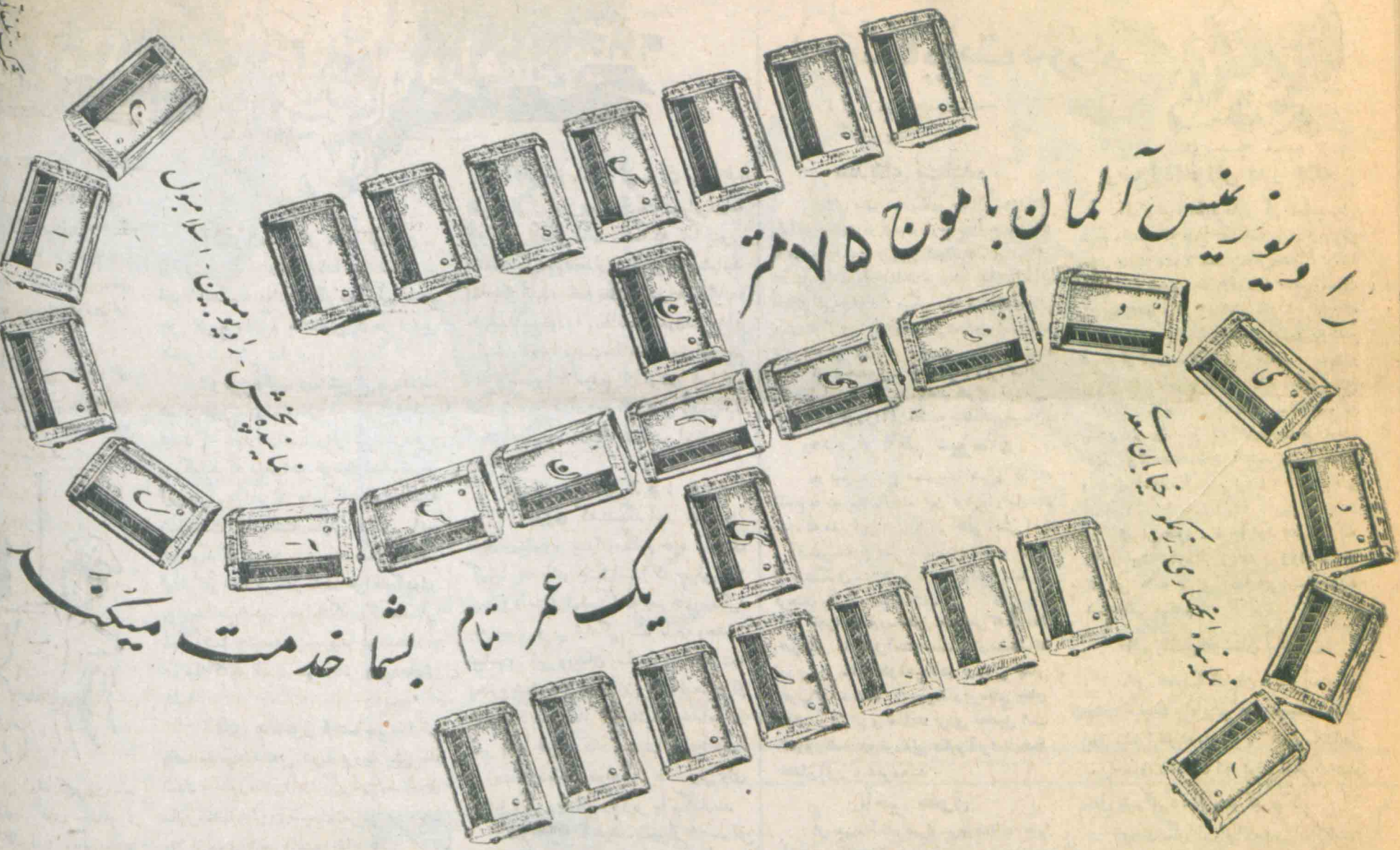
**دوشیزه راین. تهران -**

خانین و باده گویان و همچنین ساکت کردن و باز گرداندن گمراهانی که مصالح عمومی مملکت و ملت را فدای اغراض شخصی خود میکنند و برخلاف رأی و سلیقه و عقیده جماعت حرف میزنند بهتر از راه دیگر به وسیله خرد مردم انجام داده میشود. زیرا مدت معدیدی نمیتوان پنجه بروی مردم زد و ضد مصلحت عموم سخن گفت و اقدام کرد و مقاومت عمومی و حمایت جدی مردم از خادمین خود و کسانی که در راه راست قدم بر میدارند بزودی اثر خود را خواهد بخشید،



مخمس آلمان باموج ۷۵ متر

میانما انجاری - نیکو خیابان



یک عمر به شما خدمت

SIEMENS & HALSKE AKTIENGESELLSCHAFT  
KARLSRUHE-GERMANY



با دوستان من با هم که  
... و ما همراهمان



برای از تن بر تن بوی بد  
مهاجرت خنجر دندان کتلت را نوسید  
مستانیم در اغلب موارد بوی بدی  
مهاجرت کتلت فوراً از طرف  
میگردد



در سایه کتلت



چند بوی بدی  
چند بوی بدی  
چند بوی بدی

دستانای منیبت  
فقط بوی بدی



کلیمه زبانی



**RAY-O-VAC**  
فشاری. اوآک میزاند برای باروش  
یکت باطری قوی، با دوام و قابل  
اطمینان باشد



باطریهای بی رقیب است  
اوآک در دنیا



مراکز فروش - مغازه مجربی خیابان نادری - مغازه الکترن خیابان رفاهی - فروشگاه  
رادبو پالاس خیابان اسلامبول - فروشگاه رادبو حلیمی خیابان فردوسی جنب سینما هما  
نمایندگی انحصاری ری - اوآک سرای امید تلفن ۲۳۳۳۳۳

و کسر حجب شما

تخصص بیماریهای زنان و زنان

در تهران و شهرستانها

بیماریهای آمریکا و اروپا و با

تخصص بیماریهای کودکان و

**VIZ-LAN-DE**



طراوت استایکت ترانند بگله میخندند.  
و لا یأتی آیتت ترانند داردند

خود آن  
باشند  
خورش  
نکات  
مدتی  
کوتاه  
راحت  
گوشت  
رشد  
مس و  
آفتاب  
از عین  
راه



سالن مد و زیبایی

تهران مصور



جواب پرسشهای دوشیزگان و بانوان

موخوره ورشدمو

دوشیزه - رش زب - از مشهد  
از لطف شما خیلی متشکرم از معرفی خودم لذت میخوام و مطمئن باشید دانستن آن در زندگی کسی تأثیری نخواهد داشت. باکدلیل کم رشدی موی شما همان داشتن مو خوره است موها تا آنرا از کرد و خالص محفوظ نگاهدارید و نوکهای شکسته مو را بچینید مدتی باید ناراضی بمانید و موهای خود را کوتاه تر نگاهدارید تا از دست مو خوره راحت شوید قبل از شستن موها قدری آب کوجه فرنگی بموتان بنالید. رشد یا کم رشدی مو تا حدی در انحصار طبیعی است ولی بهترین وسیله تقویت مو ماساژ دادن پوست سر و برسی زدن آن در هوای آزاد احتمالاً آفتاب است. مدل کت و دامن هم تا قبل از عید برای شما رسم خواهد شد.

آموختن خیاطی

بانو - مهری - ف - سی از تهران  
خیاطی را با عملی ترین و ساده ترین راه - در مدت ۳ ماه میتوان یادآموخت

این دفعه شاهدانه خانم طناب را با یک جوان زیبای ناشناس دیدند



مدل لباس بافتنی برای دخترهای چهار پنجساله

بنوعی یکی از خوانندگان



موی سر و میل مادر دوشیزه - پ - ۱۴۰ ساله از تهران  
نوشته اید میل دارید موهای خود را کوتاه کنید و فکر میکنید بشما بهتر میباشد و مادرتان میگردد برای موهای شما زحمت بسیار کشیده اند و اجازه نمیدهند شما آنرا کوتاه کنید این يك موضوعی است که باید بین شما و مادرتان حل شود محققاً مقدم بر همه کس، شما باید حرف والدینتان گوش کنید. آیا انتظار دارید بشما بگویم حرف مادرتان گوش نگیرید و موها را کوتاه کنید؟ و اگر بشما چنین چیزی گفته شد آیا شما از حرف دیگری پیروی میکنید و حرف مادرتان اهمیت نمیدهد؟

نرمی صورت

دوشیزه ژیل از رش -  
دیگر نه صابون صورتتان بزید نه آب بسیار سرد و نه گرمی که معمولاً به آن میزنید مثل سابق صورتتان را هر روز با کلاب پاک کنید و با **all Purpos Cream** صورتتان را چرب کنید و پوستتان را در معرض نور آفتاب و همچنین سرمای زرد قرار ندهید.

یک لباس شب محبوب و سنگین

برای بانو ژ. ف. رش



لباس شب با وقار و محبوبی که خواسته اید اینست. این لباس عبارتست از یک دامن پر چین و کشاد از ناخته رنگین (مثلاً سرخی آتش) بالاتنه آن از همان رنگ بزرگ سیاه است و روی آن همه جا با سنگهای رنگین کلدوزی شده، دور یقه و سر دست و پائین آن پوست ظریفی دوخته شده است.

این لباس بافتنی از قسمت سینه بیانی ترک ترک بافته شده یعنی قسمت بالا تنه و آستین ساده (بکراه از روی کراه از زیر) بافته شده و فاصله ترکها بکس یعنی مثل وارونه یقه است. پائین دامن زور دارد و مانند حاشیه بنظر میرسد. یکجفت جوراب ناز پر زانوی رنگ لباسش با سفید نیز برای او بیافید

از خانمهاییکه مدل بافتنی میخواهند خواهشمند است اگر با توضیحی که تا حد امکان در اینجا داده میشود متوجه طرز بافت نمیشوند (یعنی توانائی آنها در بافتن بدون دستور و الگو کم است) انتظار دستور کامل بافتنی و پیرون آوردن الگوی صحیح نداشته باشند زیرا قاعداً دادن این دستور و الگو از کنجاش این ستون خارج است.



برای اسم نویسی در دوره دوم کلاسهای برش و دوخت حتماً میباید مراجعه نماید

هنوز هم معلوم نشده است این شاهزاده خالم باز گوش و شریح دوست، این دوشیزه مارگارت دختر پادشاه انگلیس که متصل در محافل خوشگذرانی و مجالس مهمانی دیده میشود چه کس را واقف برای شوهری انتخاب کرده است. ایندفعه در مجلس عروسی یکی از فریبگان خود، این دختر را با یک جوان شیک خوش چشم و آبرو و خوش قد و بالا دیدند که بیشتر با او مقدم و هم صحبت بود و همراه او لبخند های شیرینی لب داشت که کمتر از او دیده شده بود ولی هیچیک از روزنامه نویس ها و عکاس ها و افراد کنجکاو که همه مردم بر جسته لندن را میشناختند نتوانستند این آقا پسر را بشناسند و در گوش هم میگفتند: این دیگر کیست؟ آیا بالاخره مارگارت درباره شوهر آینده خود تصمیم گرفته است و او همین جوان است؟

بالاخره موضوع را از یکی از محارم مارگریت پرسیدند و او گفت: - نمیدانم؛ اینقدر میدانم که فعلا همه حواس مارگارت متوجه مسافرت پاریس است!

شکارچیها نمیتوانند باور کنند که تفنگهای جدید شکاری

بقیه از صفحه ۹  
درست نصف این مقدار یعنی در حدود سه کیلو ونیم و شاید هم کمتر است. یک گلوله سبک این تفنگ برای از بین بردن هر حیوان درند و قوی کافی است فقط در مورد فیلهای سنگین و قوی اگر گلوله به مغز یا قلب حیوان اصابت نکند در مسافت دور هم واقع شده باشد باید از رها کردن گلوله دوم نیز خودداری نکرد. اگر چه فعلاً کارخانه قادر نیست در ماه بیش از هشت یاده تفنگ بسازد ولی تا کتون عده زیادی از اهالی امریکایان کارخانه سفارش داده اند و با بیصبری منتظر روزی هستند که این تفنگ بدستشان برسد. مخترع این اسلحه جدید یعنی میو «وودر» معتقد است که سرعت و قوت این تفنگها را بیشتر خواهد کرد و برای عملی کردن این منظور در سد تهیه کردن «باروت» های بهتر و قویتری است و سعی دارد در آینده نزدیک با ساختن این باروتها تا حد امکان از وزن تفنگها بکاهد و سرعت

KARLSRUHE-GERMANY  
مجله زیبایی  
مجله مد و زیبایی  
مجله مد و زیبایی



# این زن با معجون که بقیه ناموس خود از مال گرفت و جوهرش شد

بازیرس روی خود را بزین زیبا و جوانی که در درویش نشسته بود کرد و گفت :  
 - زهرا خانم ، من عقیده دارم اگر حقیقت امر را بیان کنید بهتر است ، البته تصدیق میکنم که شما هیچوقت قصد قتل شوهرتان را نداشتهاید ولی ممکن است عواملی سبب شده باشد که بدست شما اینکار انجام یابد ، در هر صورت این مسلم است که شوهر شما باز هر مسموم شده است منتها شما نمیدانستید چیزی که بخورد اومی -  
 دهید زهر است . حالا آیا بهتر نیست مطلب را پوست کنده برای من تعریف کنید ؟  
 زن زیبا در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفته های بازیرس را کلمه به کلمه شنید . مدتی تقریباً در حدود پنج دقیقه بی آنکه متوجه امر افش باشد فکر کرد ، بعد با بیرونی بسیار گفت :



و از بعد از رسیدن بمقصود خود قوطی معجون را بجای گذاشت و از خانه خارج شد . همان شب طبق دستور او معجون را در غذای شوهرم ریخته بامید اینکه از شوهرم راحت خواهم شد با شوهرم بر تخت خواب رفتم ولی هنوز یکساعتی از این ماجرا نگذشته بود که ناگهان حالت خراب شد و تا خواستم علت را جویا شوم فوت کردم . مأمورین برای تحقیق بخانه ما آمدند و پس از اطلاع از چگونگی امر و دیدن معجون مرا دستگیر کرده باینجا آوردند اما آقای بازیرس می دانید در آخرین دقیقه ای که شوهرم بدبختم جان در بدن داشت چه گفت ؟ او در حالیکه دقیقاً آخر عمر را طی میکرد گفت : زهرا ! لطیفان داشته باش که اگر سرناسر رشتد حتی ایران را تیرو کنی جز نوزدی دیگر ندارم .  
 از طرف مأمورین بی نهایت برای دستگیری فالدگیر اقدام شد ولی به نتیجه نرسیدند .  
 دادگاه زهرا را بجرم معاونت در قتل شوهرش به پنجسال حبس محکوم کرد و پرونده امر درباره فالدگیر مفتوح است .

یافته است ولی بزودی عمل تیرو همکاران او را کرده و از اراذل تا آنجا که چندین بعد جاسوسی مسلم و کثیف و بی وطن چون شاه رخ راحت حمایت خود گرفت و این عریضه جوی هتاک بی آرم را مسلط بر اخلاق و دیانت و ایمان مردم ساخت و همچنین نزدیک او با اجاب و کوشی که برای تأمین منافع خیانتکارانه شرکت نفت بکار برد احمد را فقط مأمور بلکه خشمگین ساخت بطوریکه مکرر در باره تیرو با مهدی به جرم و بی ادبانه ولی مهدی دست از امپراتوری خود نمی کشد بیوسته دلالی برای تأیید حسن نظر خود نسبت به تیرو اقامه میکرد و میگفت :  
 - کافی است که یکدفعه تیرو او را بام درویش بفرستد ، من بهر قیمت باشد فرصت مناسبی برای این ملاقات هست خواهم آورد .  
 سرانجام یکروز مهدی خرم و خندان نزد احمد آمد و گفت :  
 - بالاخره موفق شدم : دیشب در مجلس ضیافت خانوادگی که اتفاقاً در آن حضور یافته بودم تیرو را دیدم و مدتی راجع تو با او صحبت کردم ؛ با کمال مسرت خواهش کرد ، که پس فردا ، سشنبه ، ساعت چهار بعد از ظهر بملاقات او بروی .  
 در آن موقع تیرو نشست و تیرو تیرو بود و وزیر دربار بود ؛ وزیر درباری بسیار مقتدر که نشست و زیر را غلام خودم نشاند .  
 روز سه شنبه چهارشنبه از ظهر احمد به اسرار مهدی وقت دیس از پوشیدن لباس نوری که مهدی از یکی از آشنایان خود برای او عاریه کرده بود برای دیدن تیرو به دربار رفت .  
 مهدی تا مدخل بارگاه تیرو را در رفت و هنگامیکه از او جدا میشد گفت :  
 - فراموش نکن احمد ؛ من خوری با او صحبت کرده ام که بقیه دارم دستور خواهد داد ، در درجه اول وزارت فرهنگ و اگر میسر شد یک پست دیگر وزارت پتو بدهند ؛ ملائم و خوشرو و سلیم باشی احمد ؛ هر پست را که او پیشنهاد کرد بی چون و چرا بپذیر .  
 احمد سری تکان داد ؛ لبخند تلخی زد ؛ دست او را فرستد و وارد تالار انتظار وزیر دربار شاهنشاهی شد .  
 نا تمام

ابتدا مانند جرقه آتش از جا پریدم و به او پر خاش کردم ولی پس از یک ربع ساعت که سخنان او را شنیدم و فهمیدم چاره ای جز قبول پیشنهادش ندارم ؛ اجازت تسلیم شدم .

## بسی فریضه بقیه از صفحه ۱۳

خوشحال شد و وعده داد که در اولین فرصت مناسب شخصاً بملاقات او رود و از آن پس جداً حامی و مدافع منفع او شود ؛ دیگر وزیران نیز وعده هائی دادند ولی گرفتاری های بیشمار کشور و اغراض و منافع بی حساب شخصی کجا مجال میداد که این وعده ها بخاطر بماند . بر اثر اقدامات مؤثر مهدی که غالباً شرح آنرا در انتظار حصول نتیجه به احمد باز میگفت از دربار تیرو سانس نامه های مؤکدی به نخست وزیری و بعضی وزارتخانه ها واصل شد ولی امور فوری و جالب توجه بیش از آن بود که سرتی بگردش اینگونه سفار نامه ها دهد و آنها را به نتیجه برساند .

احمد بیوسته با سکوت کامل توضیحات مهدی را می شنید و فقط گاه در جواب او میگفت : من تصمیم خود را گرفته ام و اجرای آنرا تا وقتی بتویق میاندازم که توییائی و آنچه را من از آغاز میدانستم اعتراف کنی ، اعتراف بیاس !... و بقیه دارم که این انتظار مدت مدیدی طول نخواهد کشید .  
 کابینه قوام السلطنه با رسوائی و پس از آن کابینه حکیمی در میان جنجال و غوغا سقوط کرد ، تیرو با دار و دسته خود زمام امور را بدست گرفت ولی هنوز آن فرصت مناسب را نیافته بود که سراغ دوست دانشمند درین خود رود . در دربار پر آشوب زمامداری او مهدی با همه جدیت موفق نشد او را دقیقه ای چند ببیند و وعده اش را بیادش آورد .  
 احمد طی یکسال اخیر بقدر سه سال پیر شده بود ، رفته رفته در خانه نیز دلخوشی نداشت زیرا از یک طرف عفت یا بملاحظه ناخوشی پدرش در خانه نبود و با اگر در خانه بود چه عیوس و حال ملال آلوده کلام سردش بیشتر خون بدل او میریخت و از طرف دیگر بجهه اش از نداری و غذای غیر مکفی و روش نامناسب رنجور و غلیل و محزون و سرافکنده شده بودند و نشاطی بوی نمی بخشیدند . مساعی مهدی در امیدوار ساختن او اثر نمی بخشید . پس از آنکه تیرو روی کار آمد مهدی با مسرت بوی نوید داد که دوران سختی و محنتش پایان

روی اغراض شخصی میخواهند زندگی ما را بر هم زنند باور نکردم ، و گفتم : «فانی باشد چیز کی مردم نگویند چیزها ، مدت هاست که میشنوم تو بازن دیگری ازدواج کرده ای و حالا میخواهی از من پنهان کنی ، آخر منی دائم مگر من چه عیبی دارم و چه چیزی کم بوده است ، شوهرم می قسم میخورد و چون دید نمیتواند مرا راضی کند ناچار سکوت کرد و چیزی نگفت . مدتی از این جریان گذشت ، من هر روز از روز قبل اخلاق بدتر میشد تا اینکه سرانجام یکشب در حالی که بی نهایت عصبانی شده بود در جواب از روی لجاجتی گفت : خوب میکنم ؛ بتو مریضیست بشنیدن این کلام دیوانه شدم و بفکر انتقام اقدام تا اینکه روزی در خانه تنها نشسته مشغول خیاطی بودم که از کوچهدادی مردی که میگفت : فال میگیرم ، دعا میدهم بلند شد فوراً او را صدا کردم جریان زندگی خود را از ابتدا تا انتها برایش تعریف کردم بعد فالدگیر کتابش را باز کرد و گفت : صد درصد شوهرتان بازن زیبایی ازدواج کرده است . بالتماس از او راه چاره کار را جویا شدم در حالی که با چشمانش مرا قورت میداد گفت : چاره کار چندان مشکل نیست فقط شرایطی دارد که مطمئن از عهده شما بر می آید ، معجون تهیه میکنم و فردا برای شما خواهم آورد و شما نیز آنرا بخورد شوهرتان بعد از زنت راطلاق خواهد داد . روز بعد سر ساعت مأمور فالدگیر آمد و معجون نیز همراه داشت . هیچکس در خانه نبود و من تنها بودم . فالدگیر بعد از اینکه مدتی از معجون و خاصیتش تعریف کرد و مرا بی اندازه مشتاق و بی تاب نمود گفت : خانم پوست کنده بگویم شوهر شما زن دارد ، زنت هم بطوری که دیشب حساب کردم در آینده نزدیک آستن خواهد شد و مسلماً با این تفصیل دیر بازود شما را طلاق خواهد گفت و در این صورت چاره ای جز اینکه تا آخر عمر بدبخت و بیچاره باشید ندارید ولی اگر حاضر باشید نیم ساعتی فدای کاری کنید مطمئناً برای همیشه خوشبختی خود را تضمین کرده اید . من در مقابل واگذاری این معجون شما انتظاری دارم و آن اینستکه .... در اینجا متهم سکوت کرد و چون بازیرس چنین دید گفت : بگوئید خانم ، خجالت نکشید . زن بدبخت در حالیکه عرق شرم از گونه هایش سرازیر شده بود با کلماتی مقطع گفت : مرد فالدگیر در سوختی حاضر بود معجون را بمن بدهد که دست ناپاکش را بسوم دراز کند .

ازدواج کرده است و اغلب اوقات خود را بازن جدیدش بسر میبرد . اوائل وقتی چنین مطالبی را می شنیدم ناچار نمیکردم زیرا نمیتوانستم شوهر مهربانم را بچنین کاری متهم کنم ولی بعد از اینکه این سخنان زیاد تکرار شد کم کم بشک اتمام . روزی یکی از سخن چینیان گفت من نمیتوانم حرف های شما را باور کنم زیرا شوهرم اگر زن گرفته باشد هیچوقت شما اینقدر زود بخانه نمی آید و اینطور با من مهربانی نمیکند گفت : به ، او برای اینکه شما برایش بی نبرد روزها بمنزل زن - بدبخت می رود ، این بود که شبی شوهرم را بیاد سؤال گرفتم ولی هر قدر او قسم خورد که چنین چیزی نیست مردم از

## یک مسابقه جالب توجه عجیب ترین شخصی که دیده ام

### درویش مار خور

ساخت دیدم بر اثر خواندن ذکر چشمهایش از حالت طبیعی خارج شده و کف از دهانش سرازیر است دستش را برد و در مقابل ما دو نفر ماری بیرون آورد در وهله اول سرامو سپس قسمتی از بدن او را خورد بعد خنجر می را که بکمر داشت برداشت و بدون مقدمه در شکمش فرو برد بطوریکه خون از محل جراحت جاری شد و تا خاتمه کار هایش همان طور خنجر در شکمش جای داشت بعد آنرا خواست میخی را که به دیوار کوبیده بودند آورد و در چشم خود کرد و چشمش را از محل طبیعی باندازه یک سانتیمتر جلو آورد باز بوسله دست آنرا بجای خود باز کرد و در این موقع خادم برای ما چای آورد شیخ از نوشیدن چای بافتد امتناع ورزید و دستور داد تا برای او چند دانه ریگ بیاورد . در مقابل مادو نفس ریگها را بطور دشمنانه باجای بلعید و پس از خوردن چای استکان را بر داشته و با دندان خورد کرد و بخوردن شیشه پرداخت این حرکات او باعث شد که ترس ما چندین برابر شود و بی اختیار از اطاق خارج شویم هنوز خاطر آرزو را فراموش نکرده ام و برای هر طیب تعریف میکنم اظهار تعجب میکند و تا کتون توانسته ام به اسرار این اعمال بی بروم .



وقتی برای انجام دادن کاری یکی از دهات نزدیک کردستان رفتم ، پس از ورود و گذشتن دو شب از این مسافرت کوتاه ، روزی یک درویش مسن که در آنجا شیخ نام دارند پیش بنده آمد و شروع صحبتهای گوناگون کرد و پس از چند دقیقه که بیانات او خاتمه پیدا کرد با یکی از دوستانم بصحبت پرداختم ناگاه صدائی توجه مرا جلب کرد مشاهده کردم که درویش مشغول خواندن ذکر است پس از مدت کوتاهی برخاست و جعبه کوچکی را از بیرون اطاق بیرون آورد درش زباز کرد دیدم چند مار بزرگ توی آن جای دارد چون من دیگر متوجه شیخ نبودم رفتم مرا متوجه

کرمانشاه ، فریدون اعتضادی



# سرگذشت عجیب و عبرت انگیز یکی از زیباترین زنان تاریخ

این زن برهنه جلوآینه میایستاد و از زیبایی خود خیره میشد و آنقدر خود خواه بود که بتصویر خود حسد برد و آنرا با قیچی پاره کرد

« من از خدا میخواهم که این عشقهای آتشین و این احساسات تند همیشه نسبت بمن وجود داشته باشد »

هنگامیکه در بکروز و یکساعت بچند نفر وعده میداد آنهایی را که در درجه دوم و سوم بودند با این جملات درمیگرد

« امروز بشما قول داده بودم ولی متأسفانه ملاقات ما امروز غیرممکن است، هرگز خشمگین نشوید و کینه مرا بدل نکیرید زیرا در این صورت همیشه در مقابل تقاضاهای شما جواب «نه» خواهم گفت »

این دوران چندین سال دوام یافت و پس از آن کم کم اشخاصی که در اطراف او بودند میدیدند که رفت و آمد وی باین و آن کم شده است، کمتر وعده ملاقات میدهد و بیشتر به هزار عذر بدتر از گناه

وعده های خود را پس میگیرد، درباره این رفتار هر کس نظریه ای داشت، عده ای میگفتند شوهر کرده است، عده ای عقیده داشتند عاشق شده است و ده ها تصور دیگر ولی هیچکدام از این تصورات درست نبود

بعد از مرگ او یادداشتهاش رفتار اسرارآمیز او را فاش کرد، وی در باره رفتار خود نوشته بود:

« بالاخره باید مرد، در قریب خواهید آری از قریب دارم، حتماً در آن دنیا بهشت و جهنمی هست، حال دیگر از خداوند آمرزش گناهانم را طلب میکنم هر چند که گناه از من نبود... »

درسی و پنج سالگی ناگاه متوجه شد که زیباییش کم کم خیال ترک کردن او را دارد و دیگر در کوچه و خیابان کسی باو نگاه نمیکند. از اینرو تصمیم گرفت از آن پس کمتر از خانه خارج شود، در خانه خود را باسکهای سرگرم میکرد و هر وقت از خانه بیرون میآمد جز رفتن بکلیسا کاری نداشت.

روز بروز از زیبایی او کم و برزشتی و زنگی چهره اش افزوده میشد، دیگر با اندام برهنه جلوآینه تمام قد نمیرفت زیرا خودش از دیدن اندام و چهره اش نفرت داشت

تاچه رسد بدیگران. خیلی میل داشت حتی یکمرتبه از دور هم که باشد شوهر و پسرش را ببیند ولی این آرزو مانند آرزوهای دوران جوانیش عملی نشد و زیباترین و مشهورترین زن قرن نوزدهم که در عشق و ورزی، خوشگذرانی، سیاستمداری و جاسوسی گوی سبقت را از سایر همجنسان خود ربهوده بود در سال ۱۸۹۹ در یک اطاق ساده و خاموش و در میان یک بستر فقیرانه درگذشت.

روز بروز از زیبایی او کم و برزشتی و زنگی چهره اش افزوده میشد، دیگر با اندام برهنه جلوآینه تمام قد نمیرفت زیرا خودش از دیدن اندام و چهره اش نفرت داشت

تاچه رسد بدیگران. خیلی میل داشت حتی یکمرتبه از دور هم که باشد شوهر و پسرش را ببیند ولی این آرزو مانند آرزوهای دوران جوانیش عملی نشد و زیباترین و مشهورترین زن قرن نوزدهم که در عشق و ورزی، خوشگذرانی، سیاستمداری و جاسوسی گوی سبقت را از سایر همجنسان خود ربهوده بود در سال ۱۸۹۹ در یک اطاق ساده و خاموش و در میان یک بستر فقیرانه درگذشت.

روز بروز از زیبایی او کم و برزشتی و زنگی چهره اش افزوده میشد، دیگر با اندام برهنه جلوآینه تمام قد نمیرفت زیرا خودش از دیدن اندام و چهره اش نفرت داشت

تاچه رسد بدیگران. خیلی میل داشت حتی یکمرتبه از دور هم که باشد شوهر و پسرش را ببیند ولی این آرزو مانند آرزوهای دوران جوانیش عملی نشد و زیباترین و مشهورترین زن قرن نوزدهم که در عشق و ورزی، خوشگذرانی، سیاستمداری و جاسوسی گوی سبقت را از سایر همجنسان خود ربهوده بود در سال ۱۸۹۹ در یک اطاق ساده و خاموش و در میان یک بستر فقیرانه درگذشت.

روز بروز از زیبایی او کم و برزشتی و زنگی چهره اش افزوده میشد، دیگر با اندام برهنه جلوآینه تمام قد نمیرفت زیرا خودش از دیدن اندام و چهره اش نفرت داشت

تاچه رسد بدیگران. خیلی میل داشت حتی یکمرتبه از دور هم که باشد شوهر و پسرش را ببیند ولی این آرزو مانند آرزوهای دوران جوانیش عملی نشد و زیباترین و مشهورترین زن قرن نوزدهم که در عشق و ورزی، خوشگذرانی، سیاستمداری و جاسوسی گوی سبقت را از سایر همجنسان خود ربهوده بود در سال ۱۸۹۹ در یک اطاق ساده و خاموش و در میان یک بستر فقیرانه درگذشت.

روز بروز از زیبایی او کم و برزشتی و زنگی چهره اش افزوده میشد، دیگر با اندام برهنه جلوآینه تمام قد نمیرفت زیرا خودش از دیدن اندام و چهره اش نفرت داشت

تاچه رسد بدیگران. خیلی میل داشت حتی یکمرتبه از دور هم که باشد شوهر و پسرش را ببیند ولی این آرزو مانند آرزوهای دوران جوانیش عملی نشد و زیباترین و مشهورترین زن قرن نوزدهم که در عشق و ورزی، خوشگذرانی، سیاستمداری و جاسوسی گوی سبقت را از سایر همجنسان خود ربهوده بود در سال ۱۸۹۹ در یک اطاق ساده و خاموش و در میان یک بستر فقیرانه درگذشت.

## پایان کار این زن که در زیبایی، عشق ورزی، خوشگذرانی، سیاستمداری، جاسوسی گوی سبقت از همه ربهوده بود حکایتی خواندنی و حیرت انگیز دارد که اینک میخوانید

کنار اخباری در باره این زن بگوش امپراطور فرانسه ناپلئون سوم رسید و باو خبر دادند که این زن نقشهای جزاین نداشته است و برای اجرای مقاصد کاوور ناپلئون را فریب داده است، امپراطور از این خبر خشمگین شد و فوراً بقوای خود که بابطالیافرستاده بود دستور بازگشت داد و کنتس را از خود رانند. شوهرش کنت دو کاستیکلیون که از رفتار این زن و سرزنشهای دوست و آشنا صبرش بیابان رسیده بود و دیگر تحمل ماندن در پاریس و دیدن این مناظر را نداشت باپسرش بابطالیا بازگشته بود. بدینترتیب کنتس تنها وی سرپرست ماند.

از آن به بعد دیگر کار کنتس معلوم بود، او بود و یکسسته عشاق مختلف هر روز را با یکی از آنها بسر میرید با به چندین نفر از آنها جواب میداد، در میان نامههایی که برای او میرسید جملات گوناگون و قابل توجهی وجود داشت.

یکی از روزنامه نگاران شوخ و بزدله گوی آن عصر بنام « پل دو کاستیکلیون » برای کنتس نوشته بود:

« یکی از خانمها بمن گفت که شما از نداشتن عاشق مانند آب در اثر نبودن حرارت یخ زده اید در حال من بسهم خود در ساعات نه امروز حاضر شما را گرم کنم. »

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:

« پول یا فیل - اینکاش آقا، پول داشتم که میتوانستم بک فیل بخرم - مگر بفیل احتیاج داری؟ - نه، بیولش. »

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:

« پول یا فیل - اینکاش آقا، پول داشتم که میتوانستم بک فیل بخرم - مگر بفیل احتیاج داری؟ - نه، بیولش. »

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:

« پول یا فیل - اینکاش آقا، پول داشتم که میتوانستم بک فیل بخرم - مگر بفیل احتیاج داری؟ - نه، بیولش. »

اما ترغیب و تشویق ناپلئون جز بوسیله یک زن زیبا، کاردان و سیاستمدار ممکن نبود، کاوور مدتها در جستجوی یک چنین زنی بود تا او را یافت و این زن کنتس دو کاستیکلیون بود که حاضر شد این مأموریت را انجام دهد. دوروز بعد کنتس و شوهرش با اتفاق چند نفر دیگر که از طرف کاوور انتخاب شده بودند وارد پاریس شدند.

کنتس بمحض رسیدن به پاریس در صدد راه یافتن بقصر امپراطوری برآمد و با زبردستی و مهارت خود و اجرای دستورهای که کاوور داده بود بکمک اشرافی که کاوور بوسیله نامه کنتس را با آنها معرفی کرده بود در مدتی که هیچکس انتظار آنرا نداشت پای کنتس بدر بار باز شد، پس از یکی دو جلسه به ناپلئون سوم معرفی گردید، بفاصله چند هفته در شمار معشوقه های او درآمد و نفوذی

در او نگرفته بود.

آتش من خسته بودم و زود ابرام خص کردم و شب دیگری را برای او اختصاص دادم، اتفاقاً آنشب هم تصادف عجیبی شد که پسرک بینتیجه بر گشت، ۱۳ ژوئن کنت را بد نبال کار چندین ساعته ای فرستادم و مدت پنج ساعت با «دوریا» در اطاق خود بسر بردم و کم کم آزادی زیاد سبب ناراحتی من شده بود و هر روز عده ای بتهدید یا تحسین تقاضا های مختلف از من داشتند یکی از آنها «مارسلو» برادر «دوریا» بود که از رابطه من و برادرش

اطلاع پیدا کرده بود و دائماً مرا تهدید میکرد، من از تهدید او بیم نداشتم ولی بخوبی میدیدم که از هر لحاظ بر برادرش مزیت دارد و بی میل نبودم شبی را با او بگذرانم، این یکشب هم مانده ها شب دیگر بدون سرو صدا گذشت و شاید جز من و «مارسلو» کسی از آن با خبر نشد ولی بعد...

«کنتس» در مدت کمی با عده زیادی از اشراف و بزرگان شهر از جمله با خانواده «کاوور» نخست وزیر امانوئل رابطه پیدا کرد. «کاوور» مدتها نقشه سیاسی بزرگی را در سر طرح میکرد، او میخواست چندین شهر بزرگ ایتالیا را که یکی از آنها تحت نظر کلیسا و پاپ بود بقیه بطور ملوک الطوائفی اداره میشد با هم متحد سازد و جزومتصرفات امانوئل در آورد، وی پس از مدتها فکر و مشورت با بزرگان کشوری و لشکری باین نتیجه رسیده بود که در این کار باید از یکی از امپراطوران اروپایی کمک بگیرد و در این باره ناپلئون سوم را که در فرانسه حکومت میکرد انتخاب کرده بود،

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:

« پول یا فیل - اینکاش آقا، پول داشتم که میتوانستم بک فیل بخرم - مگر بفیل احتیاج داری؟ - نه، بیولش. »

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:

« پول یا فیل - اینکاش آقا، پول داشتم که میتوانستم بک فیل بخرم - مگر بفیل احتیاج داری؟ - نه، بیولش. »

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

زیبائی لیاقت آنرا دارد که روی تخت امپراطوری و در آغوش امپراطور بخوابد. ولی باین زودی عملی کردن این آرزو را غیر ممکن میدید زیرا او از کنت باردار شده بود و از او صاحب فرزندی میشد. درباره بعد از وضع حمل خود او در یادداشتهای روزانه اش چنین نوشته است:

«... پسرم بدنیا آمد، یکشب از دربار مراجعت میکردم، شوهرم در خانه نبود، پیشخدمتها مشغول خوردن غذا بودند، من باطاقم رفتم و مشغول عوض کردن لباسم شدم، ناگاه احساس کردم دستی بازویم را گرفت و دست دیگری شانه ای طلائی بر سرم زد، از داخل آینه او را نگاه کردم «آمبروز بودریا» از دوستان شوهرم بود که قبلاً از شوهرم از عشاق من بود. و ازدواج من با کنت نیز کمترین تأثیری در او نگرفته بود.

آتش من خسته بودم و زود ابرام خص کردم و شب دیگری را برای او اختصاص دادم، اتفاقاً آنشب هم تصادف عجیبی شد که پسرک بینتیجه بر گشت، ۱۳ ژوئن کنت را بد نبال کار چندین ساعته ای فرستادم و مدت پنج ساعت با «دوریا» در اطاق خود بسر بردم و کم کم آزادی زیاد سبب ناراحتی من شده بود و هر روز عده ای بتهدید یا تحسین تقاضا های مختلف از من داشتند یکی از آنها «مارسلو» برادر «دوریا» بود که از رابطه من و برادرش

اطلاع پیدا کرده بود و دائماً مرا تهدید میکرد، من از تهدید او بیم نداشتم ولی بخوبی میدیدم که از هر لحاظ بر برادرش مزیت دارد و بی میل نبودم شبی را با او بگذرانم، این یکشب هم مانده ها شب دیگر بدون سرو صدا گذشت و شاید جز من و «مارسلو» کسی از آن با خبر نشد ولی بعد...

«کنتس» در مدت کمی با عده زیادی از اشراف و بزرگان شهر از جمله با خانواده «کاوور» نخست وزیر امانوئل رابطه پیدا کرد. «کاوور» مدتها نقشه سیاسی بزرگی را در سر طرح میکرد، او میخواست چندین شهر بزرگ ایتالیا را که یکی از آنها تحت نظر کلیسا و پاپ بود بقیه بطور ملوک الطوائفی اداره میشد با هم متحد سازد و جزومتصرفات امانوئل در آورد، وی پس از مدتها فکر و مشورت با بزرگان کشوری و لشکری باین نتیجه رسیده بود که در این کار باید از یکی از امپراطوران اروپایی کمک بگیرد و در این باره ناپلئون سوم را که در فرانسه حکومت میکرد انتخاب کرده بود،

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:

« پول یا فیل - اینکاش آقا، پول داشتم که میتوانستم بک فیل بخرم - مگر بفیل احتیاج داری؟ - نه، بیولش. »

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:

« پول یا فیل - اینکاش آقا، پول داشتم که میتوانستم بک فیل بخرم - مگر بفیل احتیاج داری؟ - نه، بیولش. »

کنتس در جواب او نوشته بود:

« شما خیال می کنید که من مولد حرارت ندارم و یخ زده ام ولی اینطور نیست هنوز هم در اطراف من جوانانی هستند که بیک اشاره باجان و دل در راه من فداکاری میکنند. »

در جواب یک عاشق سمج نوشته بود:



همه کنتس را زیبا میدانستند ولی او خود را زیباتر از زیبا شمار میاورد

**درمانگاه نجم آبادی**  
معالجة امراض مقاربتی - سوزاک - سیفلیس - شاکر در مدت کوتاه اشخاص بن بضاعت مجاناً معالجه میشوند.

**لاله زار - کوچه مهران**  
**کتابفروشی فرانسه**  
تازه ترین مجلات و روزنامه های روزانه و هفتگی را در اختیار خوانندگان عزیز میگذارد.  
**چهارراه یوسف آباد**

متخصص بیماری های داخلی  
**بنخصوص قلب و ریه و جهاز هاضمه**  
انتقال یافت نخبایان سپه نزدیک باشاه  
شماره ۴۲۷

**دکتر محمد حسین اردوبادی**



# درد کسرت... درد پشت



بهترین آسانترین طریق تسکین درد پشت و کمر  
روایتی است که بسیار بزرگ استفاده از:  
**الکوکسن** است شمع الکوکسن  
با حرارت مطبوعی که تولید میکند خون را مجمل الصق  
کشد و در درازای رگهاست آوری سکین میدهد  
سودی شاد و دست الکوکسن است بر کسرت الکوکسن  
دارد میشود در درازای خارج میشود.  
نزدیک داروخانه های سبز  
بوجود است.

# الکوکسن

مشمع طبی

مادامیکه شما شغول

کار خود کنید او هم کار خود را انجام میدهد



فقط لباسهای فروشگاه:  
پوشش است که با توجه و دقت فوق العاده  
و ابتکار است فنی تهیه میشود تا با اندام شما برازنده باشد.  
**پوشش**: اول لاله زار - تلفن: ۳۶۶۱۹  
کافونگی زیب

داروی سریع و مطمئن برای سرماخوردگی، سینه درد و سرفه  
**بنام ما اطولاطوم** سینه و گلوی ملتهب شما فوراً تسکین  
و آرامت میکند. بخشش نهایت اتمام درخ سوزش آن فوراً در پوست  
تایر کرده تنگی سینه و درد آن را از بین میبرد.  
بخار بویار، **ماطولاطوم** برای بی درازنوزده و التهابی را براف کیند  
و شاد و باره باستانی میباید بخش کند. این داروی عجیب و غریب غمخوش را  
برای سرماخوردگی استعمال نماید. همین امروز بزرگ قوی و با ایشیه آنرا  
بجرباید و خانه خود را از عارض سرماخوردگی برید نماید.  
ناینده انحصاری:

ت سهامی ایران شرق: دروازه دولت - تلفن: ۳۸۴۵۳  
**MENTHOLATUM**  
QUICK ACTION BALM



آندریا را بوی مطلوب تمام مردم ایران  
است

رادوی آندریا را فقط از نمایندگان رسمی آندریا ایتالیایی  
فروشگاه مرکزی رادیو آندریا خیابان لاله زار کاشی ۸۹ تلفن ۳۶۳۳۵



سلام به کوکومالت!  
تندرستی، نیرومندی  
و شادکامی  
برای بچه بزرگ پیرو جوان  
از زمان شب لازم تر است  
کوکومالت  
تعداد فراوان و مندی است

برنده جوایز شماره ۴۳۶  
توفارس - همه روزه با توکارهای اتو  
فارس به اصفهان و شیراز و مشهد و کاشمر  
مسافرت کنید. میدان بهارستان شرکت  
آژانس جهان سیر تلفن ۷۵۲۲-۹۴۶۴

سرویس کامل میل  
منقل روشنی مخصوص  
کارخانه نجین  
خیابان خیمه بهی پارس

برای اینکه اتومبیل فرسوده شما منظره نو داشته باشد  
رنگ کار خود دستور  
دبید رنگ  
**دوکو**  
**دولوکسن**  
صرف نماید



این اتومبیل فرسوده مدل ۱۹۳۶  
پس از کمی صافکاری رنگ گلی کالی با  
**DU PONT**  
**DU CO DULUX**  
REG. U.S. PAT. OFF.

فروشنده انحصاری در ایران: آ. حکیم و شرکا، خیابان سعدی - تلفن ۲-۶۱۱۱  
در ولایات از نشانیهای زیر تهیه فرمائید  
مشهد - آقای عبدالله و نام پور - سرای بردن  
اصفهان - آقای حاجی محمد رضا روغنی - خیابان شاهپور  
تهران - آقای کوزه کنانی و شریک - بازار  
اهواز - تجارخانه آقای محمد حسن کلادور  
بازرگانی آقای سعید صادق و ششم توکی  
همدان - بولادینج درنگ فروشی خورشید - خیابان بوعلی سینا  
یزد - تجارخانه آقای محمد حسن لایقی  
و از هر کجا این علامت را دیدید خبر بدارید فرمائید

**درمان قطعی سوزاک** - سرویس مخصوص  
برای بانوان  
درمان کامل سیفلیس و امراض جلدی و درمان ضیق مجرا - درم بوستان روستی  
اعصاب خیابان سپه مقابل پست خانه تلفن ۳۳۴۱۶  
دکتر دالنگر



مادری که تقویت و سلامتی کودکان عزیز خود  
علاقه آنها را بسکانت  
رساند و یکالین  
شکلات و یکالین دارای ویتامین C, B, D. فنی آلی با هم  
میباشد - برای بانوان باردار و نوزادان - از ویلاد شیر مادران مخصوصاً  
برای تکمیل شدن و جوش خوردن مویج سرچشمه نوزادان بسیار مفید است  
منصف شکلات و یکالین برای اطفال شیرخوار  
بازار باغچه باغچه حاصله کالین مخصوص  
دبید رنگ ۴۵۰۰ در تمام داروخانه های معتبر

۰۱۳۲۹۱







# اوراق قرضه ملی، اهالی پایتخت را تکان داد

شدت ازدحام در جلو باجه های بانک جدید است که تا کنون سابقه نداشته است.

اولین کسیکه برای خرید اوراق قرضه ملی مراجعه کرد، يك جوان دست فروش بود

يك پیرزن موی سپید، تنها یادگار دوران فروسی خود را بگرو گذاشت و با آن دو ورقه قرضه خرید یک دختر آموزگار، يك مادر، يك باربر بیست و پنج ساله چگونه برای خرید اوراق قرضه مراجعه نمودند؟ این مرد دو میلیون ریال، پرداخت، و اوراق قرضه را بوسیله تاکسی بمنزل برد . . . . .

ضمن پیامی که خطاب بملت ایران فرستاد  
ظاهر میسازد «آیه الله کاشانی نیز در پیام  
خود اظهار داشت: «من جهاد مالی را در این  
مورد، واقعاً بجای و درست یافته ام و آن را  
نوعی از الهامات ارتواح مقدسه شمرم،

در این هفته، چند حادثه مهم و جالب توجه روی داد که از همه مهمتر و جالبتر، انتشار اوراق قرضه ملی است، این موضوع تمام حوادث را تحت الشعاع قرار داد، زیرا در مملکت ما برای اولین مرتبه این اوراق منتشر میشود، و استقبالی که در عرض این چند روز برای خرید اوراق قرضه شده بهترین نمونه رشد ملت و علاقه مخصوص مردم بحکومت ملی دکتر مصدق است.

از نخستین روز انتشار اوراق قرضه تا دیروز، خبرنگاران ما در کیه باجه های که اوراق بفروش میرسد، ناظر محوم بی سابقه مردم بودند و اطلاعات جامع و مفیدی در این باره تهیه کرده اند که در زیر بنظر خوانندگان گرامی میرسد:

قانون انتشار اوراق قرضه ملی، سه ماه قبل بتصویب مجلسین رسید، و آقای نذمت وزیر هیتی را مأمور نمود که در تنظیم اوراق و کارهای مربوط بان رسیدگی و نظارت نمایند، ریاست این هیئت با آقای حائری شاه باغ دادستان کل سابق میباشد، آقای مهندس رضوی نایب رئیس، آقای مجدزاده دبیر، آقایان حیمیان و سعیدی و سنجر نیز عضویت هیئت مزبور را دارند که در تنظیم اوراق قرضه شرکت داشته و در توزیع و فروش آن هم نظارت مینمایند.

سری اول این اوراق که در چاپخانه مجلس شورای ملی چاپ و منتشر شده، بمبلغ ۵۰۰ میلیون ریال و پنج میلیون عدد است که دو صد میلیون ریال آن مخصوص تهران، و سیصد میلیون ریال دیگر شهرستانها فرستاده شده، سری های بعدی اوراق قرضه که در متن آن تصویر آثار باستانی ایران و مناطق نفت خیز نقش شده در چاپخانه بانک ملی چاپ شده است.

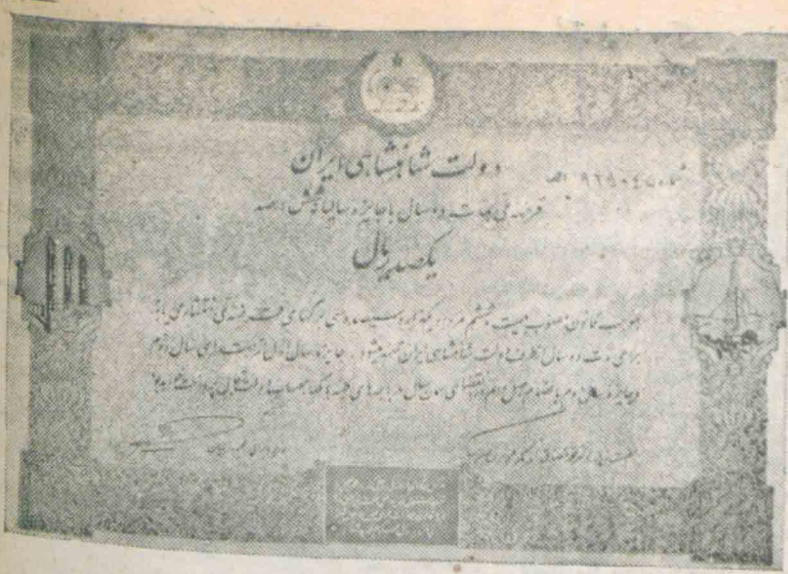
شب شنبه اخیر آقای دکتر مصدق



شدت ازدحام برای خرید اوراق قرضه جدید است که برخی از باجه ها بعد از ظهر ها هم باز است



يك دهاتی که تجار می ازده بشهر آمده، پس انداز خود را برای خرید اوراق قرضه اختصاص میدهد



اوراق قرضه ملی هر کدام، یکصد ریال ارزش دارد

از استاد خود شنیدم دولت احتیاج پول دارد، ما درجان، کاش منم پولی داشتم و بد کتر مصدق کمک میکردم، در این موقع گریه اش گرفت، منم گریه ام گرفت و باو دلداری دادم، صبح وقتی پسرم از خانه بیرون رفت هر لحظه اشکهای گرمی که دیشب بر گونه اش میغلطید جلو چشمم ظاهر میشد، بی اختیار سمت یخدان عروسیم رفتم، يك سوزنی نهد دوزی که تنها یادگار دوران عروسیم بود از آن بیرون آوردم و در بانك کار کشائی گرو گذاشتم، حالا بیست و دو تومان پول آرا آوردم که بد کتر مصدق قرض بدهم، تمام کسانیکه جلو باجه حضور داشتند از اظهارات پیر زن متأثر شدند و حتی چند نفر بگریه افتادند، فاطمه دو عدد ورقه قرضه ملی گرفت و خوشحال بمنزل رفت تا پسرش احمد را دلداد کند.

روز سه شنبه در باجه بانک سپه واقع در خیابان سپه، دوشیزه پروین ابن موسی، آموزگار دبستان خسروی، ده عدد ورقه قرضه ملی بیهای هزار ریال که تنها پس انداز هفتده سال عمرش بود خریداری کرد، وقتی از او سوال شد، خانم چرا این اوراق را میخرید؟ گفت مثلاً میخواهید برای چه بخرم؟ مگر نمیدانید مملکت احتیاج بکمک ما دارد، من علی رغم کسایتیکه دشمن استقلال و آزادی ما هستند و میخواهند ملت ایران را برده و بنده خود نمایند، عقیده دارم که کلیه زنان ایرانی باید در این جهاد ملی شرکت کنند، روز سه شنبه در شعبه بانک مرکزی، خانمی که حاضر نشده بود خود را معرفی کند، مبلغ صد و ده هزار ریال چک کشید، و هزار و صد و ده ورقه قرضه ملی خریداری کرد، وقتی از او درخواست شد خود را معرفی کند گفت: «چون از شوهرم اجازه ندارم خود را معرفی کنم همیشه میگویم، این مبلغ تنها سرمایه زندگی من بود، و تمام پس انداز و دارائیم همین مبلغ بود که آرا برای خرید اوراق قرضه ملی پرداختم».

در باجه پس انداز نیز بانو عیسی نژاد با اتفاق فرزندان خود شهن و بهرام، و قلک آنها به بانک آمد، و پس از اینکه قلک آنها را باز کرد، از موجودی قلک سه عدد ورقه قرضه ملی خرید، و فرزندان خود گفت «این ها اوراقی است که دیشب میگفتید برای شما بخرم، بیائید این اوراق مسال شما ...»

در باجه پستخانه مهدی آذری باربر ۲۵ ساله، سدریال پس انداز خود را برای خرید يك ورقه قرضه ملی پرداخت، وقتی از او سوال شد چرا این ورقه را خریدی؟ بقیه در صفحه ۲۳

این حقیقت روشن است که امروزه ملت مسلمان ایران، متفقاً و متحداً قیام کرده تا سلطه کفر را از پیرامون حوزة طاهره اسلام منقطع کند و ایادی بیگانه را از دخل و تصرف بر شئون سیاسی و اقتصادی مسلمانان ممنوع سازد»

صبح روز یکشنبه اولین کسی که به باجه بانک مرکزی برای خرید اوراق قرضه مراجعه کرد، جوانی بیست و هشت ساله بود که در حراجی مهران دست فروش است، این جوان در حالیکه لبخند بر لب داشت، و از شدت ذوق بر روی پای خود بند نبود، ده تومان از کیف سیاه چرمی خود بیرون آورد، و بمأمور باجه داد، اولین ورقه قرضه را خرید، وقتی خواست از باجه بیرون برود، خبرنگار ما با او مدتی صحبت کرد، این جوان که خود را محمد احمدی معرفی نمود گفت «بخدا از دیشب تاحال نخوابیدم، و همه را در فکر بودم که اولین نفری باشم که این اوراق را بخرم، آقای عزیز، من که دوزیر باران و پیر فرزندستان و آفتاب سوزان نایبستان نان میخورم، مزد دردد و فشار اقتصادی سیاست

شوم استعماری را بیش از شما و دیگران حس میکنم، من تصمیم دارم همه ماهه يك ورقه قرضه ملی خریداری کنم، تا بدینوسیله بمملکتكم خدمت کرده باشم»

روز دوشنبه در باجه بانک ملی شعبه بازار شدت ازدحام باندازه ئی بود که جمعیت از داخل بنای بانک تا پشت در آهنی در خیابان، در دو ردیف پشت سر هم ایستاد و منتظر خرید اوراق بودند، چون هر آن ازدحام زیادتر میشد، مأمورین بانک در ساعت ۱۲ بانک را تعطیل کرده و تنها بفروش اوراق یکسانیکه در بانک بودند اکتفا نمودند.

در باجه بانک، در خیابان امیریه پیر زن موی سپیدی بنام فاطمه روشن ساکن کوچه مهدیه وقتی بیباجه آمد بمصدی باجه گفت: «آقا، دکتر مصدق گویا پول لازم دارد، چقدر باید بدهم؟» مصدق باجه گفت: خانم میخواهید اوراق قرضه ملی را خریداری کنید؟ پیر زن گفت «من این چیزها را نمیدانم، اما همیشه میگویم، دیشب پسرم احمد که نجار است باغم و غمه بمنزل آمد، وقتی علت غصه اش را پرسیدم جواب داد امروز





# کنجاوی

## اخبار هفته

مناسبت انتشار اوراق قرضه ملی جناب آقای نخست وزیر  
ش. اول دیماه پیامی بوسیله رادیو خطاب به ملت ایران فرستاد، طی  
پیام مزبور نخست وزیر یادآوری کرد که ملت ایران اکنون  
مراحل بهائی جهاد مقدس خود را میگذراند و با  
شرکت در قرضه ملی آخرین فداکاری را برای حصول  
به منظور عهده خود ظاهر میزاد و اظهار امیدواری  
نمود که هر چه زودتر مشکلات پایان خواهد یافت و  
هموطنان با مال ملی خود خواهند رسید.

همین مناسبت حضرت آیه الله کاشانی نیز شب دوم دیماه پیامی  
از رادیو خطاب به هموطنان فرستادند و گفتند امروز آرزوی  
است که جهاد شما باید با بذل مال بعمل آید و سنناً  
یادآوری کردند که شرکت در این جهاد مقدس بر عموم  
ایرانیان و مسلمانان فرض است.

مهلث ده روزه دولت ایران به شرکت - بق وقت و دولت  
انگلستان و یادداشت دولت ایران برای فروش نفت به سایر دول باعث  
شد که دولت انگلستان و شرکت سابق نفت در جرایم مهم انگلستان  
و برانسه آگهی عجیب و مکرری را نمایند و خلاصه آن عبارت از  
اینست که دولت ایران حق فروش نفت را ندارد و این نفت مال انگلستان  
است و چنانچه کسی از آن خریداری نمود با وسائل مخصوصی که در  
همه جا در دست داریم از آن جاسوگیری میکنیم و مسئول خسارت  
وارد هم خود دولت خریدار است!

ترومن رئیس جمهوری آمریکا بمناسبت مرگ ناگهانی دکتر  
بنت رئیس اصل چهارم ترومن اعلامیه ای صادر کرد و از این حادثه  
اطهار تأسف نمود، همچنین از مرگ بنیامین هاروی همکار نزدیک  
دکتر بنت که با او در واقعه سقوط هواپیما در نزدیک تهران تلف  
شد اظهار تأسف کرد، و اظهار داشت که این دو نفر در طرح برنامه  
اصل چهارم مساعی زیادی میدول داشتند.

افشاء اصل و علی البدل اتحمن نظارت انتخابات همین واز  
روز دوشنبه سماً مشغول کار شد.

از طرف دولت آلمانی سفیر کبیر ایران در لندن و  
آقای ملی منصور سفیر کبیر ایران در رم و آقای معاضد سفیر کبیر  
ایران در پاکستان و آقای سوری سفیر کبیر ایران در  
هندو تان مرکز احضار گردیدند.

مناسبت روز تولد محمد ملی جناح قائد اعظم پاکستان از  
طرف جناب آقای نخست وزیر و حضرت آیه الله کاشانی پیامهای دوستانه  
بملت یا کستان فرستاده شد.

### اوراق قرضه ملی

بقیه از صفحه ۴

گفت: منتهم با بستی بدولت کمک کنم، این جمله را چنان با حرارت و با  
احساسات گفت که در قلب همه اثر کرد و بلافاصله عکس مال از او عکس  
برداشت.

شخصی که پیش از همه اوراق قرضه ملی خریدار است، آقای  
شمشیری مدبر جلو کبابی شمشیری است، این مرد دو میلیارد ریال اوراق  
قرضه ملی خریداری کرد و آنها را چون خیلی زیاد دوستگین بود با ناکسی  
بمنزل خود برد، دومین نفر که پیش از همه اوراق قرضه ملی خریداری  
نمود، آقای اسالت رئیس صنف بلور فروشان است، او علاوه بر خرید  
اوراق مزبور کلیه افراد صنف بلور فروشان را نیز تشویق بخريد اوراق  
قرضه نمود.

مغازه جنرال مدغم اعلان کرد که حاضر است اوراق قرضه را بجای  
پول و اسکناس قبول نموده و بجای آن از اجناس فروشنده خود بفروشد  
نکته مهمی که با بستی تذکر داده شود اینست که اوراق منتشره،  
دارای نمبر مخصوص اوراق قرضه ملی، و مهر مخصوص شعبه فروشنده  
است، و این امر با بستی مورد توجه خریداران باشد و در موقع خرید  
اوراق، این دو نکته را در نظر داشته باشند.

### ورود

دوست ارجمند آقای مجید شیرازی که از نویسندگان محترم  
کوبندگان توانا است از شیراز وارد چشم دوستان را روشن ساختند.

### سرخوت و سوز!

#### ذره بین

ترومن یا جوان چندان کمک کرد  
که هر ملکی در این ره کیسهها بوخت  
بما هم وعده نمائی داد، لیکن  
بهنگم عمل بوخت آتش افروخت

نه تنها آن کمک ها سوخت گردید

رئیس اصل چارم نیز هم سوخت

### مذاکرات مطبوعاتی

اطلاع حاصل شده است که هیچگونه مذاکرات رسمی بین مقامات  
دولت ایران و نمایندگان بانک بین المللی درباره نفت ایران، صورت  
نگرفته است. مذاکراتی که تا حال انجام شده فقط «مطبوعاتی» بوده  
است بدین معنی که مطبوعات آمریکا و انگلستان نظریات بانک رادوباره  
نفت منتشر کرده اند و مطبوعات تهران عکس العمل دولت ایران و  
نمایندگان دولت را در برابر نظریات آنها، شرح داده اند و شرح این  
عکس العمل بوسیله خبرگزاری ها با اطلاع اداره کنندگان رسیده است.  
مذاکرات مطبوعاتی، یکی از طرق جدید مذاکرات  
سیاسی است که پس از جنگ بین الملل دوم مد شده است و آفر استالین  
شروع کرد بدین معنی که بوسیله روزنامه های مسکو و نمایندگان خبر  
گزاریهای انگلیسی رویترو امریکائی آسوشی پریس و یونایتد پریس  
نظریات خود را با اطلاع رؤسای دول غربی میرساند و آنها نیز بوسیله  
مطبوعات، جواب این مذاکرات را میدادند.

اکنون خبر نیویورک حکایت دارد که «بلک» پس از مذاکراتی  
که از لندن با مقامات دولت انگلیس و «فریزر» کرده به نیویورک  
مراجعت نموده و با در نظر گرفتن عقاید و افکار آنها، مشغول تهیه  
پیشنهادات بانک به دولت ایران است. خبر لندن حاکی است که ورود  
«بلک» رئیس بانک به لندن، مصادف با موقعی شده که بعضی از روزنامه  
های لندن شدیداً بیانک بین المللی حمله میکردند که چرا قدم پیش  
گذاشته تا «منافع مسلم انگلیس ها در ایران» را از جنگ آنها بیرون  
بیاورد. بدین طریق معلوم شده است که قضیه دخالت بانک بین المللی،  
درباره نفت، دو مخالف سرسخت دارد که یکی انگلیس و دیگری  
رویه است.

### مجلس ایران

یکی از روزنامه های هندوستان، پس از انتشار اخبار زده خورد  
در مجلس شورای ملی ایران، مقاله ای انتشار داده که لطمه به  
حیثیت مجلس شورای ملی ایران در خارج ایران، زده است. این  
مقاله که در مطبوعات جهان منعکس شده است، انتقاد شدیدی از  
زده خورد در محیط مقدس مجلس شورای ملی کرده و دریابان آن  
چنین نوشته شده است: «هنگامیکه دو هندو اینگونه اخبار را در خصوص  
مجالس مقتنه سایر کشورها میخوانیم، نیست به پارلمان خودمان خیلی  
امیدوار و از آن ممنون میشویم». باید دانست که پارلمان هند، از  
جوانترین پارلمانهاست و صحنه مبارزات شدیدی است.

مصیبت جانگداز در گذشت دوست عزیزم حاج احمد  
اتفاق را که موجب کمال تأثر و تأسف دوستان و آشنایان گردیده  
است بالندوه و دلخوشگی زیاد بخاندان جلیل آن مرحوم تسلیت  
میگویم.

### توضیح

شماره پیش در صفحه ۴۹ زیر عکس زندان قصر در مورد سرتیپ  
در ماهی شرحی نوشته شده بود که متر ایه قصد داشته روز افتتاح  
زندان قصر شاه قید را بر زندان انداخته شاه شود.  
فرزند شاه دوست و وطن پرست او این نوشته معترض است، ما  
با تحسین از این طرز فکر اشعار میداریم که جمله مزبور اقتباس از  
کتاب بازیران عصر طلایی بوده است و ممکن است صحیح نباشد.

### عینک مضحک

کدی در سه پرده

برنامه امروز چهار بعد از ظهر و امش تا تر دهقان  
باشترک: بانوان و دادبان - سودابه - دوشیزه ثریا  
و آقایان اصغر تگری - مصفا - قبری - فرید - عطائی

### برنامه آینده

محمود آقار اوکیل کنید

باشترک تگری و ۴۰ نفر از بهترین هنریشان تا تر دهقان

### شبکه کمونیستی

یک شبکه کمونیستی که امروز خرابکاری حوزه بندر شاهپور و قسمت  
های جنوبی راه آهن را، اداره میکرد، در بندر شاهپور کشف گردید.  
یکی از افرادی که مأمور این شبکه بوده برادر رئیس فرهنگ بندر شاهپور  
است که مدتی پیش بدین سوختن توده از همدان به بندر شاهپور مسافرت  
کرده بود.

این مرد هنگامی دستگیر شد که دو جمدان حامل اعلامیه ها و  
اوراق حزب توده، از اهواز به بندر خرمشهر میبرده است. کشف این  
شبکه، اسرار زیادی مربوط به نقشه های حزب را برای خرابکاری و آشوب  
در بعضی نقاط جنوب، فاش ساخته است.

### چاقو

خبری از آنکارا به محافل سیاسی تهران رسیده که در عین  
آنکه زیاد سیاسی نیست، بیشتر از اخبار دیگر مورد توجه قرار گرفته  
است این خبر این است که بزودی دولت ترکیه لایحه ای تقدیم مجلس  
خواهد داشت که تهیه و خرید و فروش و حمل اسلحه های سره - گرم را  
منوع کرده تحت شرایط سختی کنترل خواهد نمود. قسمت عجیب این  
لایحه، این است که چاقو و کلرد و خنجر و نیزه های کوچک نونک نیز هم  
جزء اسلحه های گرم بشمار آمده است. تقدیم این لایحه از این جهت  
است که دولت ترکیه اطلاع یافته است از مرز شوروی، سلاحهایی  
داخل ترکیه میشود و این سلاحها ممکن است مورد استفاده کمونیستها  
و قاجاقچیان قرار گیرد.

خبر درباره جلوگیری از خرید و فروش و حمل چاقو، برای  
محافل تهران از این جهت مورد توجه است که ورود اسلحه های گرم  
از مرز شوروی بایران و خرید و فروش آن در تهران، امری بسیار عادی  
است و اغلب در دهها تن هنگام دزدی همه نوع سلاح سرد و گرم مسلح  
هستند.

### در انتظار حوادث

آبادان در انتظار حوادث است. خبری که از این شهر میرسد  
حکایت از این دارد که در این شهر عموم مردم مضطرب و نگران هستند  
زیرا اخباری شهر بانی رسیده است که عمال توده و عمال وابسته بشریکت  
سابق نفت، مقدماتی فراهم میکنند که دست به آشوب زنند. این  
اخبار، شهر بانی و مقامات نظامی را در آبادان نگران ساخته و از تهران،  
قوای کمکی خواسته اند. این قوای کمکی، صورت بلک عده کار آگاه  
وارد در امور جنوب، به آبادان و اهواز و خرمشهر، اعزام شده اند.  
بلک نگرانی دیگر نیز در آبادان و اهواز وجود دارد و آن، نگرانی  
از زده خوردین طرفداران روحانیون از یک طرف و کمونیست های ضد دین  
از طرف دیگر است. کمونیست ها وجود روحانیون را در آبادان و اهواز،  
مانع عملیات خود میدانند و اقداماتی میکنند که روحانیون از ترس  
عملیات آنها، خوزستان را ترک گویند.

### زبان عربی

پس از مدتها کشمکش که در پاکستان بین زبان فارسی و طرفداران  
آن از یک طرف و زبان عربی و طرفداران آن از طرف دیگر در گرفته  
بود بالاخره زبان فارسی بر اثر اعمال و غفلت وزارت فرهنگ دستگام  
دولتی ایران، شکست خورد. این کشمکش از زمانی شروع شد که  
پاکستان بوجود آمد و نمایندگان سیاسی کشورهای عربی دست به  
فعالیت زدند تا زبان عربی را زبان رسمی پاکستان سازند. اما بندگان  
سیاسی ایران در پاکستان، برای مبارزه با این فعالیت ها، اقدام کرد  
ولی هیچ نوع کمک و اعتباری برای این مبارزه، از تهران بکراچی  
فرستاده نشد و تمام کوششهایی که وزارت خارجه در تهران برای گرفتن  
کمک از وزارت فرهنگ کرد، بجائی نرسید. آخرین خبر ها از  
کراچی حکایت دارد که پاکستان، که دائماً دم از دوستی و همسایگی  
با ایران میزند، در این مبارزه بکمک عربها رفته است و سردار عبدالرب  
بیشتر، حکمران سابق پنجاب که اکنون وزیر پیشه و هنر پاکستان  
است، از ۶ سالگی مشغول فرا گرفتن عربی است. یاد گرفتن زبان  
عربی بعموم اعضای دولت پاکستان توصیه شده است و در بودجه برنامه  
شش ساله فرهنگی که اخیراً در شورای عالی فرهنگ پاکستان تصویب شده،  
مبلغ زیادی برای آموزش زبان عربی اعتبار گذاشته اند.  
همچنین هیئتی برای تعلیم عربی مرکب از ۷ نفر از استادان سوسیال  
وارد پاکستان شده است. «دو دا» مرکز بنکال شرقی که پیش از  
۴ میلیون فرجه میت دارد نماینده کی فرهنگی کشورهای عربی در حال  
افتتاح است.

خبر شکست زبان فارسی در پاکستان باعث تأسف تمام محافل  
فرهنگی تهران گردیده ولی گفته شده است در صورتیکه ام اکنون نیز  
وزارت فرهنگ ایران بجنبید میتواند این شکست را در مدت کوتاهی  
جبران کند اما در همین محافل اظهار شده است که امروز ها وزارت  
فرهنگ، در فکر همه چیز هست جز کارهای فرهنگی و امور مربوط به  
زبان و ادبیات ایران.

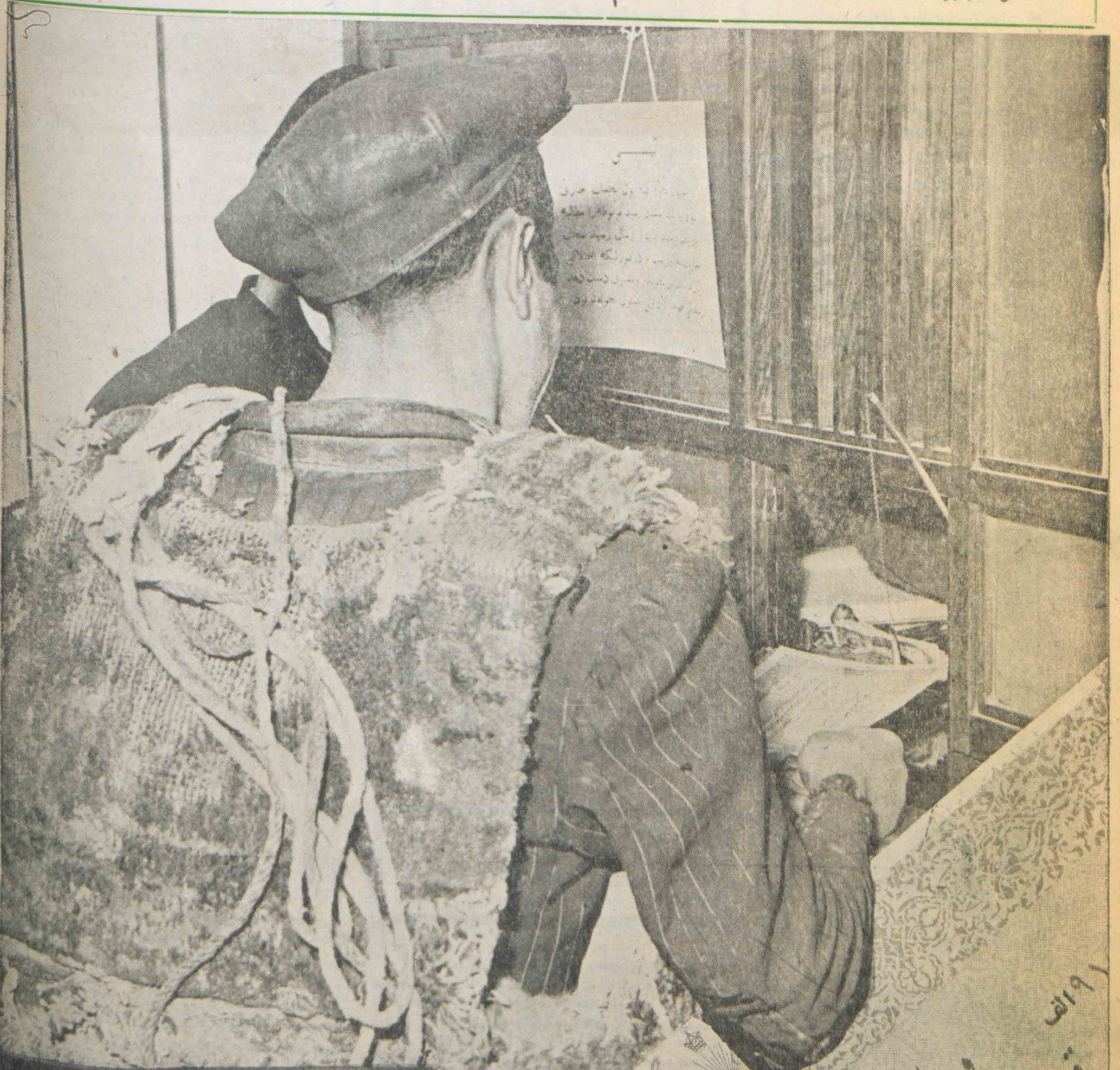


# تور از مصور

نکشماره ۶ دیال

جمعه ششم دی ماه ۱۳۲۰

شماره ۴۲۷



یکی از افراد ملت  
اوراق قرضه ملی را میخرد

۱۹ الف  
دولت شاهنشاهی ایران  
قرضه ملی بدست دو سال با جاوزه